Adab. Kabul
Vol.18, No.3-4, Asad-Aqrab 1349
(July-October 1970)

Aug - Nov. 70

ادب

Ketabton.com

ـه دو ماهه دری پوهنځی ادبیات و علوم بشری

پوهنتون کابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیئت تحریر

پوهاند میرامان‌الدین انصاری	پوهاندغلام‌حسن مجددی
پوهاندد کتورعبدالاحمد جاوید	پوهاند میرحسین‌شاه
پوهنوال علی‌محمد زهما	پوهنوال محمد رحیم الهام

مطالب

عنوان	مولف یامترجم	صفحه
تعلیمات عالی درشرق میانه	آقای آیین	الف
سیرمنطق در اسلام	پوهاند مجددی	۱
مطالب تازه‌در آثار...	ترجمهٔ پوهاندمیرحسین‌شاه	۲۱
مباحث تازه در زبانشناسی و . . .	دکتوراحسان انتظار	۴۲
سبك وجربان ادبی و . . .	پوهنمل راعی	۵۱
بخش اشعار:		
نقش نگین	ابوالمعانی بیدل	
چشمان مست	شهزاده نادرپسر . . .	
سودای محبت پیشگان	عبدالله امیری	
شاد باش	پژواك	
شوخ خودکام	ولی طواف کابلی	
مسافر	اقبال رهبرتوخی	
ادب عامیانه‌دری هزارگی	آقای‌شهرستانی	۶۱
متن بیانیه‌پروفیسور نورالحسن‌استاد . . .	پروفیسورنورالحسن	۶۹
شرکت هیأت افغانی درکنفرانس . . .	اداره	۸۵
چند لفظ مروج پښتو در تاریخ بیهقی	پوهنوال عبدالشکوررشاد	۸۶
چند نکته تازه دربارهٔ تاریخ بیهقی	پوهنمل‌غلام‌سرورهمایون	۱۰۷
لغات‌ترکی،مغولی‌وچینی‌درتاریخ بیهقی	پوهنمل راعی	۱۲۶
ادب دری درسرزمین‌های دیگر	شاعران پاکستان	۱۳۹
لغات مستعمل درلهجهٔ دری بدخشان	عنایت الله شهرانی	۱۴۳
گزارشهای‌پوهنځی‌ادبیات‌وعلوم‌بشری	اداره	
اعطای پوهاندی افتخاری‌به پروفیسورعلیبوف		۱۷۶
بیانیه دانشمند محترم پروفیسور علیبوف در . . .		۱۷۸
شرح حال پروفیسور علیبوف به . . .		۱۸۱
The INFLUENDE OF ...	By:Don L.F.Nilsen and sajida Kamal	p.1

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

علمی ، ادبی ، تاریخی ، فلسفی ، انتقادی

سال هجدهم | عقرب ۱۳۴۹ | شمارهٔ (۳-۴)

غلام علی آئین

تعلیمات عالی در شرق میانه

دراینروز ها چون نوشته های سابق خود را نه ورو میکردم نظرم بر ا پوری افتاد که سال گذشته در بارهٔ کنفرانس تعلیمات عالی منعقدهٔ پوهنتون امریکائی بیروت نوشته بودم .در این کنفرانس پوهاند داکتر محمدیاسین عظیم و بنده بحیث نمایندگان پوهنتون کابل اشتراک کرده بودیم وداکتر عظیم مرا وظیفه دادند که در پرتو مباحثات و یادداشتهای کنفرانس راپوری راجع بکنفرانس و تضمنات آن برای تعلیما ت عالی افغانستان بنویسم تا بمصادر امور پوهنتون کابل تقدیم کنیم . اما اینک که ازان کنفرانس بیش از یکسال میگذرد ملتفت شدم که مطالب مورد علاقهٔ آن کنفرانس برای علاقه مندان تعلیما ت عالی ، ارزش دو امدار دا رد و گذ شت یکسال نتوانسته است از اهمیت آن بکا هده با توجه باین امر راپور مذکوررا با اندك تعد یلات جهت نشر بمجلهٔ ادب میفرستم . بااحترام «آئین»

کنفرانس تعلیمات عالی درمنطقهٔ شرق میانه ازتاریخ ۱٦جولای الی اول اگست۱۹٦۹ درپوهنتون امریکائی بیروت و به پشتیبانی آن پو هنتون دایر گردید امداد مالی یی که این کنفرانس راممکن‌ساخت ازطرف فورد فوند یشن وادارهٔ انکشاف بین المللی امریکافراهم شده بود. دراین کنفرانس بعلاوهٔ نمایندگان افغانستان، نمایندگان پاکستان ، ترکیه ، لبنان ،اردن ، سوریه، کویت عربستان سعودی ، جمهوریت عربی متحد و مراکش اشتراک ورزیدند. هدفهای این کنفرانس میتواند چنین خلاصه گردد :

اول ـ مطالعهٔ تازه ترین نظریات وابداعات مربوط به تعلیمات عالی ودر نظرگرفتن امکان استفاده ازآنها درمؤسسات تعلیمات عالی‌این منطقه.

دوم ـ به تماس آوردن متخصصان واداره چیان تعلیمات عالی این منطقه بیکدیگر ـ تابااینوسیله ایشان پرابلمهای مشترک رامورد غورقرار دهند و برای یافتن طرق حل آنها ازتجربیات یکدیگر استفاده بنمایند.

سوم ـ تدقیق ومطالعهٔ تعلیمات‌عالی‌از نظرخدمت اعظمی یی که‌این‌رشته‌می‌تواند به انکشاف جوامع مربوط ایفاء کند و باتوجه بانکه‌این رشته دربرابراحتیاجات جوامع مربوط حساسیت‌داشته‌باشد و به‌نحواحسن جوابگوی آن‌ا حتیاجات گردد.

پروگرام کنفرانس با توجه باین اهداف طرح شده بود. بعضی از موضوعات پروگرام بر سبیل مثال‌ازینقراربود :

مسایل جاریهٔ تعلیمات عالی.

پوهنتونها درکشورهای روبانکشاف.

نقش پوهنتون درانکشاف اقتصادی واجتماعی.

پلانریزی‌وظایف تحقیقی پوهنتونها.

تجاربیکه دررشتهٔ تعلیمات‌عالی درامریکا انجام داده‌شده‌است وتضمنات آن برای تعلیمات عالی این منطقه.

ادارهٔ پوهنتونهاوطرح خط مشی‌تعلیمات عالی.

ارزیابی‌پوهنتون‌ها.

نهضت‌های محصلان.

طرق اصلاح تد ریس در پوهنتونها.

مقام ساینس در تعلیما ت عالی.

بعد بین المللی تعلیمات عالی .

نقش پوهنتون در تقویت تفاهم بین المللی:

یک عده متخصصان ذیصلاحیت قبلاً دعوت شده بودند که بر موضوعات محتویهٔ پروگرام مطالعاتی نموده وبغرض ارائه به کنفرانس احضارا ت لازم بگیرند . درهرجلسهٔ کنفرانس دوموضوع ارائه می شدو بعداز ارائه هریک مباحثه یی پیرامون آن مو ضوع و ارتباط آن به پوهنتون های ا ین منطقه بعمل می آمد . ازجملهٔ متخصصان ذیصلاحیتی که خطابه هایی در بارهٔ موضوعات اختصاصی پروگرام کنفرانس ایراد کردند داکتر میگرات رئیس پوهنتون فلوریدای امریکاوسابق معین معا رف وزارت صحت ، معا رف وبهبود اجتماعی آن کشور بو د . دو متخصص دیگرداکتر چامپن وارد سابق رئیس پوهنځی تعلیم و تر بیه پو هنتون شیکاگو وداکتر کرکوود رئیس پوهنتون امریکایی بیروت بود . عده یی از متخصصان ذیصلاح پوهنتون بیروت نیز درمبا حثات سهم گر فتند . در پایان هر خطابه نیز برموضوع خطابه مبا حثه بعمل آمد وقابل تطبیق بو دن یانبودن آن در شرایط کشورهای این منطقه مورد مطالعه قرار می گرفت .

مطالب کنفرانس از نظر احتیاجات تعلیمات عالی در افغانستان آ بستن فوائدی نبود.

یکی از آن مطالب که مکرراً بان تماس گرفته می شد این بود که هیچ پوهنتون نباید ازراه ورسم دیگر پوهنتونها تقلید محض نماید ونباید بکوشد موازین خارج را بعینه در شرایط متفاوت مورد تعمیل قرار دهد .

هر پوهنتون باید موازین ومقرراتی بر طبق ایجابات واقتضاآت محیط خود طرح نماید ازتجارب خارج صرف درهمین چوکات استفاده کند . این مطلب

(c) ketabton.com: The Digital Library

درضمیمهٔ اول به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

دیگر آنکه موسسات تعلیمات عالی باید تحول را بحیث جزء لاینفك امور روزمره خودقبول کنند وسازمان وماشینری یی بغرض رویکار آوردن تحول مطلوب درنصاب تعلیمی، مقررات واصول کار خود ایجاد بنمایند. عقیده بر آن است که این ماشینری باید شکل یك شورای پلانریزی را درپوهنتون کابل بخود بگیرد. باشتابزدگی بایدگفت که وظیفهٔ این شوری نبایدبا وظیفهٔمدیریت پلان اشتباه شود، زیرا تمامی شواهد موجوده دلالت برآن می کند که وظیفهٔ مدیریت پلان تنها پیشبینی های بودجوی، پرسونل، عمارات، لابراتوارها وغیره است، و آنهم درچوکات وتوقعات پلانهای پنجساله. وظیفهٔ شورای پلانریزی آن خواهد بود که نظرمستمری برمقتضیات جدید تعلیمی، تحقیقی، اصولی، وتشکیلی پوهنتون داشته باشد وابداعات لازم را به رئیس پوهنتون پیشنهاد کند.

ضرورت چنین شوری بالخاصه ازآن جهت مبرمترمیشود که مشغولیت های رسمی رئیس پوهنتون بحدی متنوع وکثیراست که می تواند اورا همیش سرگرم امور روزمره بسازد، بالخاصه درشرایط فعلی که پیش ازآنکه یك بحران سرانجام شود بحرانات دیگر بالای آن انباشته می گردد. این امرجداً متقاضی آن است که ماشینری یی درپوهنتون وجودداشته باشد که وظیفه یگانهٔ آن غوروبررسی مستمر برمقتضیات جدید تعلیمات عالی بوده وآن مقتضیات را با طرق رفع آنها به توجه رئیس پوهنتون رسانده برود وجواز ندهد که استغراق مصادرامور پوهنتون به بحرانات جاریه مانع پیشبینی های لازم در بارهٔ آینده بشود. تاریخ پوهنتو نهای موفق وراقیه گواه است که یکی ازمهمترین عواملی که به آنها این کیفیت را بخشیده است آن است که اولیای امور آنها بخودجواز نداده اند که بکلی مستغرق جریانات روزمره شوند وآینده را پیشبینی ناشده بگذارند بلکه نظرعمدی ومستمری بسوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

آینده داشته واقتضأآت و احتیاجات آنرا پیشبینی کرده اند . برای آنکه یك پوهنتون بتواند آینده رابطور شایسته استقبال نماید لازم است ماشینیری یی دائمی باین منظور خلق نماید .

شورای پلانریزی که بایست همین وظیفه را انجام دهد باید به تماس کافهٔ ارباب فکر و نظر بوده و نظریات اصلاحی و ابتدائی شان رانه تنها بپذیرد بلکه عامداً نظریات آنانرا بجوید و بر آنها غور و خوض نموده و نظریات صائب رابه غرض تعمیل پیشنهاد کند .

یکی از پیشنهاد های نمایندگان افغانی که بالخاصه مورد توجه کنفرانس قرار گرفت عبارت ازاین بود که بعد جدیدی به وظایف عنعنوی تعلیمات عالی علاوه شود و آن اینکه یك حس خدمت و آید یالیزم در نهاد نسل جوان دمیده شود تا به یمن آن ایشان عزم جزم کنند، دانش خودرا برای بهبود شرایط زندگی خانوادهٔ بشری بکار ببرند . واین هدف، برای آنکه لفظی چند بروی صفحهٔ کاغذ نماید ، باید در تصاب تعلیمی به شکل فعالیت های منعکس شده که فی الواقع منجر به فلسفه وذهنیت مطلوب در نهاد نسل جوان گردد ، لازم است تا جاییکه مقدور وسائل موجود است درارزیابی مساعی معلمان کوشیده شود و بر موضوع توازن بین تحقیق علمی و تدریسی اززوایای مختلف بحث بعمل آمد ونقاط نظر مشترك کنفرانس می تواند باین الفاظ خلاصه شود:

درصورتیکه موازنهٔ مناسبی بین این دو وظیفهٔ پوهنتون رعایت شود نتایج مثمری از آن بدست می آید. تتبع تدریس راغناً می بخشد و تدریس بنوبهٔ خود زمینهٔ طلوع افکار تازه رادر ذهن متتبعان فراهم می نماید. وطوریکه قبلاً تحت عنوان وظایف پوهنتونها تذکار یافته دیگر وظایف پوهنتون ها باید تااندازهٔ معتنابهی نضج وقوام یافته باشد پیش از آنکه اعتناء قابل ملاحظه یی به تتبع مبذول گردد . حتی در آن مواردیکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیگروظایف یك پوهنتون نضج وقوام هم یافته باشد اجرای تتبع نباید برهراستاد اجباری باشد، زیرا هستند استادانیکه معلمان طرازیك وبارع اند ، امادر تتبع یدطولایی ندارند . پوهنتونها به چنین استادانی که هم‌وقت خودرا تنها به تدریس معطوف دارند احتیاج مبرمی‌دارد زیرا استادانی باید میسر باشد که توجه، واعتناء کامل خود را به محصلان خود مبذول‌دارند ـ محصلانی که سزاوارتوجه واعتناء هرچه تمامترمی باشند . شعار «نشر کن‌یا بمیر» به عقیدهٔ بسامتخصصان تعلیم وتربیه ازیك حالت غیرسالم درموسسات‌تعلیمات عالی‌نمایندگی می کند ـ حالتیکه‌ا جازه می‌دهد محصل اهمال گردد . بعضی ناظرین ناراحتی های محصلان برآنند که اهمال محصلان ازطرف استادان دراثراعتناء بیش از حد طبقهٔ اخیر به تتبع در ایجاد ناراحتی های محصلان اثرانکارناپذیری داشته است .

موضوع استفادهٔ اعظمی ازوسایل موجودهٔ یك پوهنتون نیزمورد بحث قرار گرفت . کارکنان بسیاری پوهنتونها با جنبه های استفادهٔ غیراقتصادی ازوسایل موجودهٔ موسسات شان راضی نمی‌نمایند . مثلاً درخلال ایام تعطیل رسمی از عمارات،لابراتوارها،ودیگروسایل مربوط استفاده نمی‌شود وآنهاعاطل می‌مانند امریکه غیراقتصادی است . حل این مسئاله به چند صورت امکانپذیراست : یکی اینکه کوشش شود که سال تعلیمی تقریباً معادل به سال نجومی گرفت ، واز دورهٔ تحصیل کاسته شود مثلاً دورهٔ چارساله لیسانس به یك دورهٔ سه‌ساله تحویل گردد وسال تعلیمی تقریباً یازده ماه باشد. چنین‌سال تعلیمی می‌تواند به سه سمستر تقسیم شود . جزئیات این موضوع ازیك پوهنتون تاپوهنتون دیگرمی‌تواند فرق بکند . راه دیگر حل این مسأله آن است که پوهنترنها درخلال ایام تعطیل رسمی خود به تدویرپروگرامهای‌توسعه وداخل‌خدمت بپردازند ، ونگذارند که تمامی فعالیت های شان محدود به محصلان دائمی آنهاباشد . زیرا چنین محدودیت

منجر به محدودیت خدمت پوهنتونها به جوامع مربوط شان می گردد .

جنبهٔ دیگراین مسأله آن است که تقسیم اوقات تعلیمی یك پوهنتون می تواند طوری باشد که دردوران سال تعلیمی درخلال یك قسمت روزازوسایل آن کار گرفته میشود وبس. مانند پوهنتون کابل . هم مقتضی و هم ممکن است که چنین یك پوهنتون دروازهٔ خودرا بروی آن فارغ التحصیلان مکاتب ثانوی که به عللی که خارج کنترول خودشان بوده موقع دنبال کردن تحصیلات خود را نیافته اند باز کند تابعد ازوقت رسمی به دریافت تحصیلات عالی بپردازند .

جنبه های مختلف امورمحصلان نیزمورد بحث واقع شد . داکتر (میگرات) دربارهٔ اعتصابات ومظاهرات محصلان اظهار نمود که تحقیقات مربوط باین موضوع نشان می دهد که قاعده این ناراحتی ها ازشرائط داخلی موسسات تعلیمی نشأت می کند وچون اعتصابات ومظاهرات یکبارشروع شد دست عناصرسیاسی خارج آن موسسات نیزمی تواند کار کند نه پیش ازآن . این نظرالبته مخالف عقدهٔ مروجه است که همیش عناصر سیاسی خارج یك موسسهٔ تعلیمی محصلان یا شاگردان را به آشوب طلبی تحریك می کند .

داکتر (میگرات) این راهم خاطرنشان نمود که تجربهٔ وی نشان می دهد که چون باب مذاکره ومفاهمه بامحصلان بازشود ایشان اکثرحاضرمیشوند ازطریق منطق وتعقل پیش بیایند.وی معتقد است که محصلان قاعدةً بدلیل ومنطق گوش می دهند وازهمین راه می توان سؤفهم ها ومشکلات بین محصلان ومصادرامور تعلیمات عالی راحل وفصل نمود.

وی راپورداد که محصلان درموسسات تعلیمات عالی کشورهای مختلف بطور روزافزونی درحلقه های اتخاذ تصامیم تعلیمی مانند کمیته هاومجالس استادان وشورای پوهنتون هاسهیم ساخته می شوند . غرض ازآن این است که محصلان

(c) ketabton.com: The Digital Library

بایدموقع داشته باشند که نقطهٔ نظرخودرادر بارهٔ تصامیمی که آنان را متأثر می سازد وبر آنان تطبیق می شودابراز نمایندو نظرات شان در اتخاذ تصامیم درحساب گرفته شود.

داکترمیگرات این مطلب را هم راپورداد که پوهنتونها و کالج های مختلف بطورروزافزون محصلان خودرادرارزیابی کیفیت تدریس استادان سهیم می سازند واگراین امر بطوردرست رهنما ئی شود نتایج مثبتی از آن بدست می آید وارزیابی بهتری از کیفیت تدریس می تواند بعمل آید.

تقدیراستادان ممتاز:

گرچه موضوعی تحت این عنوان به طور مشخص مورد بحث قرارنگرفت امادر کتلاك پوهنتون امریکایی بیروت ملاحظه کردیم که آن پوهنتو ن دارای دو چوکی ممتاز برای استادان نخبهٔ خود می باشد. این رسم در بسا پوهنتونهای دیگر نیزقبول گردیده است .در آن پوهنتون های امریکا که این رسم را قبول کرده اند این چوکی هارابنام «استادی پوهنتون» یاد میکنند واستاد مربوطه را لقب «استاد پوهنتون» داده اند مثلاً درپوهنتون کولمبیا این چوکی رافعلاً یك رئیس کمیسون انرژی اتومی امریکا اشغال کرده است. درپوهنتون امریکا یی بیروت چوکی های «استادان ممتاز» راچارلس مالك نمایندهٔ سابق لبنان درملل متحد ویك رئیس سابق اسامبلهٔ عمومی ملل متحد، زوریك که وی هم یك دانشمند طرازاول آن کشور می باشد اشغال کرده اند . برای تقدیراستادان ممتازپوهنتون کابل نیزلازم خواهد بود یك دوچوکی «استادان ممتاز» ایجادگردد ، ومعاش بلندتر، آنطور که در دیگرپوهنتونها معمول است برای چنین شخصیت هامنظورشود . شاید بهترباشد معاش خارج رتبه برای شان منظورشود .

جلسهٔ آخرین کنفرانس وقف ارزیابی کنفرانس گردید. درحالیکه برخی پیشنهادها جهت اصلاح مزیدپروگرام کنفرانس وطرز العمل آن بعمل آمد ، امار ویهمرفته کنفرانس بحیث یك وسیلهٔ آشنایی مشترکین بامسائل مهم تعلیمات عالی یك اقدام مفید شناخته شد واز کارکنان پوهنتون امریکا یی بیروت ، فوردفوندیشن وموسسهٔ انکشاف بین المللی امریکا که تدویراین کنفرانس رامکن ساخته بودندتشکر بعمل آمد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برهاند مجددی

سیر منطق در اسلام

مترجمین: درعصر اول عباسیان، فلسفه یونانی توسط مترجمین بعالم اسلام داخل شد. ازجمله این مترجمین مشهور ترین ایشان، که از لحاظ آثاری که بمیان آورده اند حایز اعتبار شایانی گردیده اند، حنین ابن اسحق و اسحق ابن حنین و ثابت ابن قره میباشند. تراجمی که درین دوره از آثار ارسطو بعمل آمده، بقدری زیاد است که شمار آنها امر مشکلی است. عین اثر چندین بار ترجمه شده ودرهر ترجمه ئی اصطلاحات نوینی وضع گردیده ویاراجع بآنها تجدید نظر و تعدیلاتی صورت گرفته است. در تراجم اولیهٔ مدنیت اسلام قسمت بزرگی از تعبیرات منطقی وفلسفی یونان عیناً مورد استعمال قرار گرفته است. چنانکه تعبیرات قاطیغوریاس، باری ارمینیاس، انولوطیقا (الاولی والثانیه) دیالقطیقا، سوفسطیقا، ریطوریقا. فیوطیقا، استوقوس (عنصر)، هیولی (ماده) وامثال اینها، پس از اینکه این کلمات مدت مدیدی بکار برده شدند، تشبثات زیادی بعمل آمد تابجای آنها کلمات عربی مورد استعمال قرار گیرد. در تراجم مختلف اقتراحات نوینی بعمل آمده وبدین صورت تعبیراتی ازقبیل مقولات، عبارت، تحلیل، برهان، جدل، مغالطه، خطابه، شعر وامثال اینها بساحهٔ استعمال وارد شد. مع ذالک قسمتی از اینها

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاوقتی که بشکل قطعی خود برسد، مراحل عدیده یی را گذرانید. چنانکه بجای خطابه بیان و بجای شعر، بدیع بیشتر استعمال شد. خلاصه، در امتداد فعالیت ترجمه که بیش از یک عصر دوام کرده است، عین اثر از هشت تاده بار ترجمه شده، باافزایش تحلیل های جدید، حاشیه ها و شرح ها، منطق یونانی به عالم اسلام داخل شده و یک لسان منظم منطقی تشکل کرده است.

مترجمین آخرین این دوره عباوت بودند از ابو بشر متی بن یونس، الکندی، یوحنا بن حیلان، فارابی والسجزی. ایشان درین زمان به تالیفات ابتکاری خود آغاز کردند. وفلسفه اسلامی موفق گردید که از تبعیت یونانی خارج شده شخصیت بارز خود را مبرهن سازد. آثاری که از یونانی ترجمه گردیدند، متعلق به (ارسطو) (جالینوس)، (سقراط) (اقلیدس)، (فرفوریوس) (فلوطین)، (بطلیموس) و دیگر فلاسفه یونانی و متفکرین اسکندریه و سریانی بوده اند.

برای اینکه فعالیت پرحرارتی را که در بارهٔ ترجمه و تفسیر منطق، صورت گرفته است، نشان دهیم، یکی از آثار ارسطو را بطور مثال تذکر میدهیم: کسی که انولوطیقا الاولی را به عربی ترجمه کرده (تیادوس) و شخصی که آنرا اصلاح نموده (حنین) است، قسمتی ازین کتاب را اولاً (حنین) به سریانی ترجمه کرد، و قسمت باقیماندهٔ آنرا (اسحق) به سریانی ترجمه نموده، سپس همه آنها را (حنین) با ترجمه عربی آنها مقابله کرد واصلاحاتی بعمل آورد. اسکندر افرودیسی قسمت (اشکال الحملیه) این کتاب را شرح نمود و مابقی آن در نزد عیسویان ممنوع قرار داده شد. تیمیستیوس Themistius دومقالهٔ آنرا شرح کرد. لیکن شرح به سه مقاله انجامید. یحیی النحوی نیز باز قسمتی را که تا (اشکال الحملیه) آن کتاب بود شرح کرد. کویری مکرراً تا مقاله سوم شرح

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمود. الکندی نیز راجع باین کتاب شرحی دارد. فارابی توسط متی در بالای تمام کتاب کار کرد و شرح مکمل آنرا بوجود آورد.

راجع به دوره ترجمهٔ مدنیت اسلامی در منابع شرقی و غربی معلومات فراوانی وجود دارد، اگرچه همه آن آثار ترجمه شده در دسترس ما نباشند، باز هم درباره طرز اجراآت و انکشافات آنها و راجع باینکه در مدنیت دین اسلام، آنها چگونه بحالت یک لسان فلسفی در آمده اند، معلومات جامعی میسر است.

در فلسفه اسلامی با کتب عدیدهٔ مختصری که مانند کتاب «عیون المسایل» فارابی متعلق بمنطق بوده است به ترقیات جدید آغاز شد.

فارابی (۸۷۰-۹۵۰): بمنطق اهمیت خاصی مبذول داشته و ازینرو بعد از ارسطو به (معلم ثانی) مسمی شده است. فارابی در منطق تالیفاتی داشته، بشرح کتاب العبارهٔ ارسطو پرداخته و در کتب (تحصیل السعادة) و (احصاء العلوم) مباحثی از منطق درج نموده است. وی در منطق از ارسطو پیروی کرده و آرای خود را مجملاً چنین اظهار میدارد:

«صناعت منطق به اعطای قوانین می پردازد که واسطه تقویم عقل وارشاد انسان بسوی صواب میگردد. وازخطا و لغزش در معقولات صیانت مینماید و این صناعت بمثابهٔ صناعت نحو است. یعنی نسبت صناعت منطق به عقل و معقولات مانند نسبت صناعت نحو بلسان و الفاظ میباشد.»

فارابی راجع بموضوعات منطق میگوید: موضوعاتی که منطق به کشف قوانین آنها می پردازد عبارت از معقولات باعتبار دلالت آنها بر الفاظ و الفاظ باعتبار دلالت آنها بر معقولات میباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در نظر فارابی علم دارای سه منبع است: حس، عقل و نظر ، بطریقهٔ حس و عقل دانش بلاواسطه و تجربی بحصول می پیوندد و بطریقهٔ نظر ، دانش بالواسطه و استدلالی تشکل میکند . وعلم اصلاً بطریقه نظر تشکل مینماید .

در نزد فارابی دوگونه استدلال وجود دارد : که یکی ضروری و دیگری ممکن واقناعی میباشد . استدلالهای ضروری اساسهای متافزیک و فزیک راطرح میکند. واستدلال ممکن همیشه مارا در بین دوراه محتمل میگذارد و به ترکیب آنها سوق میدهد، که فارابی آنرا به (تکافی ادله) تعبیر میکند. علم در برابر اینگونه حکم ها نمیتواند به دانش مطلق نایل آید. و در آن وقت بیک ترکیب جدلی (دیالکتیک) توسل میجوید: ولی فارابی کـه متمایـل بمسلـک جبریـه (دیتر مینزم) است ، دایمـا استدلال ضـروری را که طریقه اصلی منطق است بطریقه جدل ترجیح میدهد. وبدین صورت خویشتن را از کلامیان جدامیکند .

فارابی در تصنیف علوم مانند ارسطو آنهارا بدو دسته نظری و عملی تقسیم مینماید : علوم نظری عبارتند ازمنطق، طبیعیات ومابعد الطبیعات. وعلوم عملی عبارتند ازاخلاق وسیاست که بایك صنف ششمی که در آن ازریاضیات وموسیقی نـامبرده است، این تصنیف راتکمیل مینماید . شعروخطابه کـه در تصنیف ارسطو یك زمـره علیحده بشمار رفته است، در تصنیف فارابی همچودو کتاب اخیر منطق تلقی شده است.

ابن سینا (۹۸۰–۱۰۳۷م): دانشمندی که به منطق نخستین شکل منظم آنرا بخشیده است ، فیلسوف بلخی ابن سیناست. ابن سینا در اثری که بعنوان (قصیده فی المنطق) نگاشته است، در رساله منطق دانشنامه علایی خود ونیز در مباحث عمدهٔ هریکی از آثار خویش موسوم به شفا، نجات، و اشارات راجع به منطق به تحقیقات وایضاحات جامعی پرداخته است .

ماهیت منطق :مناقشهٔ اینکه منطق یك علم است یاصنعت ؟یك مسألهٔ مهمی است

(c) ketabton.com: The Digital Library

که درقرون وسطی دانشمندان راخیلی بخود مشغول کـرده بود. ارسطـو ردرمنطق خویش این امر راتصریح نکرده است. ومامنطق ارسطو رابمنطق صوری تعبیر میکنیم : درنظر اسکندر افرودیسی منطق یك آلهٔ فلسفه است. درنظر ابن سینا منطق خواه جزئی از فلسفه محسوب گردد، وخواه ازان مستقل تصور شود، دایماً یك آله است. در اشارات خود میگوید. هدف منطق اعطای اشاراتی است که انسان رااز خطاء صیانت نماید.

فارابی منطق را (رأس علوم) میخواند وابن رشد آنراصنف مستقل از علوم نظری وعلمی محسوب مینماید. مکتب پوررویال منطق رابه آله علم تعبیر میکند . دیکارت نیز منطق را یك آله میخواند، بیکن نیز دراورگانون جدید خویش آله بودن منطق را تائید میکند .

ابن سینامنطق رابه امتثال ازارسطو ومشائین یك آلهٔ فلسفه و صنعت تفکر میداند.

ودرعین زمان تعبیرات (علم الآلات) و (علم المیزان) را بکارمی برد . وبدین صورت منطق راعلمی درخارج علوم دیگر تلقی میکند. یعنی صنعتی که دارای حادثه مخصوص بخود نبوده وبرای تدقیق حادثات دیگر مساعدت مینماید .

دانشمندان اسلام تلقیات مشائیه وروا قیه راتامدت مدیدی درمسألهٔ منطق مورد مناقشه قراردادند. مشائیون منطق راعلم ولی علم آلی خوانده بودنـد . وروا قیون تنها علم گفته بودند. لیکن دربین منطقیان اسلام نظریه اول حاکمیت داشته است.

موضوع منطق: ابن سینا موضوع منطق راتصریح میکند واین مـوضوع را از روحیات استخراج مینماید. و قوانین تفکر راباستنادروحیات وضع میکند وبرین است که مادرحصول علم از دومرحله میگذریم: اولاً اشیاراتصورمیکنیم سپس آنهارا با تصورات دیگر مربوط میسازیم وبشکل ایجابی و یاسلبی تصدیق مینمایم وازین جهت منطق به دو قسمت تصورات وتصدیقات تفریق میگردد .

درنظر ابن سینادر تدقیق موضوع منطق لازم است (قول الشارح) بطوراساس

(c) ketabton.com: The Digital Library

اتخاذ شود. زیراعلم عبارت ازقول الشا رح هائی است که چون بیکد یگـر مربوط گردند بدلیل و حجت تعبیرمیشوند .

تصوردرروحیات اولاً بحالت یك ادراك مفرد میباشد. و تصدیق نیز به شکل علی‌العاده تاسیس رابطه دربین دوحد مفرد است که این رابه (ادراك النسبه) آماده کرده‌است، که‌امروزبلسان‌روحیات‌به(علم)تعبیرمیشود تصدیقات‌ازقضیه‌واستدلال مرکب‌است.

منطق ابن سینا یك منطق مفهوم است. وازهمین‌جامناقشات (کلیات) درقرون وسطی نشأت کرده است. وبخاطرباید داشت که مفهوم راهمچومفهوم بذاته تدقیق نمیکند، بلکه راجع بآنهاتدقیقات‌نسبی‌و کلامی‌بعمل‌می آورد.وازین‌جهت به نظریهٔ تعریف اهمیت خاصی میدهد وحتی(کتاب الحد ود) درمنطق وظیفه اساسی راایفا مینماید .

مفهوم‌ولسان: تفکرمفهومی بااشارات ودلایلی‌مربوطاست که‌باکلمه‌افاده‌مینمائیم.

یك مفهوم‌بدون اسم وخیال محوومعدوم میشود . چنانچه‌گفته اند :

(برون‌لفیظ‌حال است جلوه‌معنی-همان‌به کسوت اسمأبین‌مسمی را)ازین‌جهت‌تدقیق این مفاهیم‌مربوط به تدقیق‌حد ودو کلمات است . منطق، لسان ونحونمیتوانند ازهم تفکیك شوند. فی‌الواقع منطق دریونان قدیم ازبین ریتوریك (علم معانی وبیان) ودیالکتیك (علم مناظره وجدول) ظهور کرده است .

درنظرابن سینافکربطورمجردازمنطق و کلام، باحدود مناسبتی‌ندارد .اگرممکن می بود که فکربواسطه دیگر ی غیراز کلمات افاده شده میتوانست،درین صورت بخوبی میتوانستیم که ازآنهاصرف نظرنمائیم.لیکن وقتی که چنین واسطه یی میسر نباشد پس نمیتوان بدون آنها فکر کرد زیراتفکریك نوع تکلم باطنی است . وازین جهت نمیتوان چنین ادعا کرد که موضوع منطق بذاته حدوداست. بالعکس منطق با

آنها بطور عارضی اشتغال میورزد.

ابن سینا که میخواست منطق را از هر گونه وسایط کلامی وارسته ساخته و واسطه بسیط تر و مجرد تر از ان را جستجو نماید، گرچه موفق بدریافت این واسطه نگردید، لیکن وی امکان آنرا ادراك کرده بود که از این لحاظ میتوان گفت که او به لوجستیك جدید بطور حدسی پی برده است.

یعنی ابن سینا قبل از «لایپنیز» بلزوم واحتیاج این امر پی برده بود که بایك واسطه یی غیر لسان بنوع خاصی از تعمیم بپردازد، ولی نتوانست به اجرای آن موفق شود. چون بلسان قناعت نداشته لاجرم سیستمی را تفحص میکرد که تفکرات مارا بهتر و بلاواسطه افاده نماید. لیکن بنابر اتباع به عنعنه و به اتفاق ارسطو و افلاطون برین نتیجه میرسید که تفکر بدون کلمه وخیال صورت نگرفته وبلکه تفکر عبارت از تکلم باطنی است.

مع ذالك توسط حرف الفبایك لوحهٔ الجبری فلسفی شبیه به الجبر منطقی (رسل) تشکیل داده ودره اشارات، خویش تمام اشکال قضایا را بدون کلمه تنها توسط حروف نمایش داده است ولی نه به آن درجه یی که ارتباط منطق وریاضی را بطور لوجستیك ارائه دهند.

در کتابی که مسمی به (رسایل نه گانه راجع بحکمت و طبیعت) است در قسمت موسوم به (رساله نوروزیه) آن میتوان اشکال این منطق سمبولیك را مشاهده کرد: ابن سینا در آخرین فصل بطور تلمیح به رواقیانی که منطق را قسمتی از ریتوریك تلقی کرده اند انتقاد مینماید.

دلالتهای مختلف کلمات: یکی از مسایل کلامی که در کتب عربی بکثرت ملاحظه میشود، همانا دلالتهای مختلف کلمات است. مثلاً کلمهٔ مثلث به شکلی دلالت میکند که دارای سه ضلع و سه زاویه است. و این دلالت تطابقی است، لیکن میشود که یك کلمه به قسمتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازمعنای خود بطورضمنی دلالت نماید که این نوع دلالت تضمنی است . ویااینکه کلمه پسر اصلاً به فرزندی وبالواسطه به خویشاوندی دلالت میکند، زیرا هرپسر متضمن یك پدراست. این معنای اخیری که‌مربوط به اشتقاق کلمه نیست یك دلالت التزامی است . مانند پدر، پدر کلان وامثال اینها .

آنچه درمنطق اساساً تدقیق میشود دلالت های تطابقی و تضمنی است . نظریهٔ دلالت درفلسفه اسلامی مانند تصنیف مکتب‌پور- رویال است . این نظریه بالخاصه درلسانیات یعنی در تدقیقات نحو، تفسیروقفه تحت‌ملاحظه قرار گرفته‌است . توسط تفسیروشرح قرآن کریم وحدیث شریف انواع مفهوم‌ها بطوراساس عقیدهٔ اسلامی مورد تدقیق قرار گرفته است .

ازین‌مسأله یی که آیاتعبیرات‌قرآن کریم‌وحدیث‌شریف‌تنها بادلالتهای تطابقی وتضمنی تفسیرشود ویا بادلالتهای التزامی ؟ مناقشات زیادی بمیان‌آمد :

اساساً دونوع دلالت بملاحظه میرسد :

(۱) دلالت منطوق .

(۲) دلالت مفهوم :

وتفریق این‌نوع دلالت ازطرف‌اشخاصی که عقیده دارند که بعضی از کلمات دارای دلالتهای ضمنی است ، معروض به انتقاد شده است. مثلاً دریکی ازآیات کریمه بیان شده که خوردن مال یتیم حرام است . درینجا کلمه خوردن « اکل» آیا بمعنای اصلی آنست یابمعنای مجازی آن ؟ که نظربرآن مذاهب مختلف فقه از یکدیگرجدا میشوند. باعتباردلالت منطوق تنها بمعنای خوردن است وباعتباردلالت مفهوم‌دارای‌معانی‌عدیده میباشد. اینگونه تحلیل ها اساساً مأخوذ از کتاب(مقولات) ارسطواست . ابن سینا درین خصوص نسبت‌بارسطوافکاروسیع‌تروواضح‌تردارد : متکلمین وفقها باستناد منطق ابن‌سینا برای استخراج معانی‌از کلمات، چهارطریقه

را ارائه میدهند :

«۱» دلالت :

«۲» اشارت .

«۳» عبارت :

«٤» اقتضاء :

اگربطریقه دلالت شیئی برشیئی دیگری دلالت کند ، حکم های بالواسطه بعمل می آید . و بطریقه اشارت تنها به اشارات نگریسته میشود . ودرعبارت نیز بطور آشکار به عبارت نظر انداخته میشود . ودر اقتضاء حکم نظر باحتیاجات تفسیر میگردد :

مناسبات حدودو افکار : لسان عربی که از لحاظ مترادفات و کلمات مشترك خیلی غنی است ، درافاده مناسبات حدود و افکار نسبت بلسان یونانی فقیر نمی باشد وفلاسفه اسلام باین مسأله نیز اهمیت داده اند . در نظر ابن سینا درطرفی حدودرطرف دیگر فکر قراردارد . هرحدی یا تنها بیك فکرویا بافکار متعدد دلالت میکند . هرفکری نیز میتواندیا بایك حدیا باحدود متعدد افاده گردد ، که بدین صورت چهارشکل ظهور مینماید :

حالت اول : حدی که عبارت ازیك فکر است ، اگر بافکار متعددی به عین شکل تطبیق گردد به حدمتواطی تعبیر میشود . مثلاً کلمه انسان درعین حالیکه به حیوان ناطق دلالت میکند ، محتوی سقراط ، افلاطون ، ارسطووغیره نیز است . متواطی بودن وحدت وعینیت حدرا احتوا مینماید وبالعکس کلمه موجودیت که به ذات وعرض تطبیق میگردد ، مشکك است . زیرا درنظر ابن سینا موجودیت ذات بالضرورقبل از موجودیت عرض است و کلمات مشکك داری عینیت معنی نمیباشند .

حالت دوم : اگرحدی بافکار مختلفی دلالت نماید ، آنرا مشترك گویند . مثلاً کلمه عین بمعنای چشم ، منبع ، جوهر ، آفتاب ، جاسوس وغیره میباشد . درنظر ارسطو کلمه انسان دارای معانی مختلفی از قبیل انسان حقیقی ، انسانی که ترسیم شده ،

(c) ketabton.com: The Digital Library

انسانی که تصور گردیده و امثال اینهاست .

حالت سوم: اگر هر فکری دارای حد مخصوصی باشد، درین صورت هر حدی فکر خاصی را ایضاح میکند . در بین این حدود مناسبت وجود ندارد که آنهارا مختلف ویا متزایل گویند، مانند انسان، نبات وسنگ .

حالت چهارم: اگر یك فکر باحدود متعدد افاده شود، اینهارا مترادف نامند، چنانکه کلمات غضنفر، اسد ، هزبر وضیغم همه بمعنائی شیرانـد .

ابن سینا بطور انتقاد میگوید که درعربی بعضی ابهام‌هاوجود دارد مثلاً کلمه (مولی) هم بمعنای غلام وهم بمعنای آقااست .و کلمه (مختار) هم بمعنای اختیار شده وهم بمعنای اختیار کننده است. علمای لسان عرب راجع بان رسا یلی نگاشته اند وازین جهت میتوان به فکر چندی ازمتفکرینی پرداخت که درین خصوص به ابن سینا انتقاد کرده اند : امام غزالی در آثاری موسوم به (محك) و (معیار)، و ابن شکور و ابن مامون در کتب متعدد خویش باین مسأله (منطق لسان) اهمیت بزرگی داده اند. در نظر ابن سینا (کلی) عبارت ازحدی است که آیا بالقوه وبالفعل حدود و افکار زیادی را افاده نماید . مانند کلمه شمس و کلمه انسان . وماتوسط (کلی) مفاهیم شمول، تضمن ، تصنیف وتعریف را بحصول میاوریم .

شمول و تضمن : شمول و تضمن یك مفهوم بالضرور محتوی یکدیگراست . یك فکری که نتواند بموضوعات مفرد توجه کند تماماً یك قالب خالی و بیمعنی است. لیکن قضایای مفردی که نتوانند حالت افکار عمومی را حایز گردند ، نمیتوانند به فکر ترقی بخشند ، وبرای ماچیزی راباثبات رسانند . آنها درعلم ودرذهن دارای اهمیت وارزشی نمیباشند . یعنی اهمیت وارزش یك مفهوم ازیکطرف باتحلیل تضمن آن وازطرف دیگر به تطبیق شمول وماصدق آن اشکارو مبرهن میشود . و قتی که ما کلمه انسان را تلفظ میکنیم ما نه تنها حیوان ناطق را بلکه درعین زمان سقراط، افلاطون،

ارسطو و امثال اینها را بخاطر میاوریم .

جاحظ فکر را به‌شکلی تمثیل میکند که‌دارای دوبعدی است که‌بیکدیگرغیر قابل ارجاع است . یعنی شکلی که‌دارای طول یعنی شمول و عرض یعنی تضمن میبا شد. ابن‌سینا نیز تمثیل مشابه بان دارد .

علی‌الاکثر میگویند که‌منطق ارسطو تضمن مفهوم را اساس اتحاذ کرده‌است، که‌این ادعا قدری مبالغه آمیز است. زیرا ارسطو تحلیل شمول وماصدق یك‌فکررا نیز اهمال‌نکرده‌است .

چنانکه برای تشکیل افکار عمومی حرکت خودرا ازافراد آغاز میکند : ودرنظر ارسطو استقرأیگانه‌منبع فکر عمومی است که قیاس براناستناد دارد. وآشکار است که‌قیاس مستند برشمول مفهوم میباشد . خلاصه ارسطو در نظریه استدلال هم‌شمول وهم تضمن مفهوم‌رابعین درجه‌مورد توجه‌ونظر قرارداده‌است.

ابن‌سینا دراثنای شرح وتفسیر افکار ارسطو بیان میدارد که‌مفهوم‌هاازیکدیگر بااعتبار تضمن وشمول آنها تفریق میگردد .

مفهوم ها ازلحاظ تضمن بعضاً به‌ذات وبعضاً به‌اعراض اشیا متوجه میگردد . درنظر ابن‌سینا هروصفی که‌برای ماهیت اشیاضروری باشد ذاتی است . ولی ذاتی بودن بمعنائی نیست که‌جداشده نتواند .زیرابسیاری ازاوصافی که‌جداشده‌نمیتوانند ذاتی نمیباشند .

ابن‌سینا باین سوالی که‌آیا اوصافی که‌بموجودیت یك‌شی دلالت کنندذاتی است؟ جواب منفی میدهدومیگوید که‌موجودیت وصفی است که‌بذات اشیاعلاوه‌شده‌است. میتوان ذات‌مثلثی راروی خیال وبدون مشاهده بالفعل تصور کرد وحتی چنان ذات‌هایی‌را میتوان تصور کرد که«فعلاً وحقیقةً» اصلاً موجود نیستند، چنانچه ذات بعضی اشکال هندسی ای که درعالم خارجی‌اصلاً دارای موجودیتی نیستند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسهولت قابل تصور است ،چنانکه‌در نظر مشائین :شیئ که‌دارای یك مو جود یت حقیقی نباشد ،مفهومی‌است که‌تحلیل ومناقشه میشود .در اینحالت موجودیت بجای اینکه دارای یك‌وصف ذاتی باشد تنها یك‌صفت عرض وجوداست .

ابن‌سینا به‌فرق بین‌ذات ووجود که‌درقرون‌وسطی اهمیت‌خاصی داشته‌وفارابی نیز بطور واضح بان اشتغال ورزیده است ،استناد مینماید.درنظر فارابی هرهستی دارای یك(ماهیت) ویك(هویت)است ، که ا زیکدیگرمتما یزمیباشد.زیرا اگراینها عین یکدیگرمی‌بودند یك‌جاادراك میشدندوهستئ انسان میتوانست‌ازروی تعریف آن‌فهمیده شود:هر تعریف‌متضمن یك‌حمل‌است وهویت شی، قسمتی ا ز ما هیت آن‌را تشکل نمیدهد .اگر موجودیت به‌ماهیت‌داخل‌می‌بود،چون‌انسان‌تعریف‌میشد ، لازم میگردید که‌موجودباشد .حالانکه چنین‌نیست‌زیرا موجودیت انسان‌تنها بایك واسطه مخصوصی‌میتواندا‌ثبات‌شود.درینحال مـوجودیت = هو یت یك عـرض هستی است .

ارسطو بغر ض اینکه تعریف رااز اثبات جدا سازد،میگوید که او لی بذات اشیأ ودو می به‌موجودیت آنها عاید میباشد .مع‌ذالك چون‌هدف ،توصل بو ا قـع است پس تعریف بازهم عبارت‌از تصدیق‌یك‌موجودیت‌است .الحاصل‌در نزدارسطوذات نمیتواند تماماً ازوجود جداشود .بالعکس فارابی ذات‌و وجودرا تماماً جدامیسازد . واین تعریف‌را بایك‌نظر افلاطونی‌جدید بعمل می آورد .

درنظروی ذات وماهیت اشیادرخارج عالم محسوس‌دارای‌یك موجودیت میباشد، آنهادرخداوند و یاعقل‌فعال کاین‌وموجوداند . این‌نظریه‌نیم تصوفی و نیم‌افلاطونی باتمام شمول آن‌ازطرف ابن‌سینا قبول‌شده است . ولی‌ابن رشد به پیروی ازارسطو آنرانمی پـذیرد و باسلاف خویش‌ازین لحاظ انتقاد میکند . درنظـروی موجودیت یك عرض وجود نیست،زیرابه‌هیچ صورتی‌نمیتواند صفت شود. ودربیـن‌نه صفتی

که درمقولات ده گانه است، جایی برای موجودیت نمیباشد .

بفارابی و ابن سینا اعتراض دیگری نیز متوجه است: اگر ذاتها در عقل فعال یك موجودیت مخصوص داشته باشند این امر که آنها چگونه از افراد مشتق گردیده اند، نمیتواند فهمیده شود و بالنتیجه مناسبت بین تضمن و شمول مفهوم بدیهی نمیباشد. یك فکری که بذاته موجود باشد یك «عین ثابت» و یا یك تضمن محض است .

این دو فیلسوف برای حل این مسأله سعی ورزیده اند نظریه موجودیت سه نوع فکر را وضع نمایند:

۱ـ موجودیتها وفکرهائی که درعقل فعال هستند (ماند روح آفاقی هیکل) که اینها صورتهای محض و تضمن های بسیط اند .

۲ـ درعین زمان آنها دراشیای جزئی موجود اند ودرآنوقت آنها دارای شمول هستند .

۳ـ بالاخیر کیفیت اینکه ماذهناً دارای آنها میگردیم و درآنوقت آنها حایز یك موجودیت ذهنی میباشند. یعنی بدین صورت بمذاهب واقعیت(۱) اسمیت ومفهومیت تطبیق میگردد .

ابن سیناپس از تعریف ذاتی به تدقیق عرض می پردازد واین را بانواع مختلف تقسیم مینماید :

۱ـ عرض خاص: مانند خنده که مخصوص انسان است .

۲ـ عرض عام: مانند مشی وحرکت که درانسان وحیوان مشترك است. این وصف آخرین چیزیست که ارسطو وفرفوریوس آنرا اصل عرض خوانده اند .

اعراض بهرشکلی که باشد یاعرض مفارق است مانند شباب ویاعرض متلازم است مانند قابلیت تعلیم عالی. مفهوم ها باعتبارشمول دارای مراتبی هستند که بلحاظ

(۱) مقصود آن فلسفه قرون وسطی است که افکار عمومی را همچو حقیقت واقعی تصور مینماید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسعت متفاوت اند. مانند جنس، نوع وامثال اینها که دارای صنوف تالی نیز هستند :

ابن سینا این مرتب را به (جنس الاجناس) ویا (نوع الانواع) تعبیر میکند. درین مراتب بلند ترین آنها (جنس العالی) خوانده میشود که نمیتواند نوع شی دیگری باشد .

و نیز جنس مرتبه مابین (جنس متوسط) گفته میشود . وجنس پست ترین نیز به (جنس سافل) تعبیر میگردد که به نوع ها میانجامد .

درباره انواع نیز چنین تصنیفی بعمل میآورد. تصنیف از تدقیق شجرهٔ فرفوریوس نشات نموده، در یونانیان موجود نبوده است .

ابن سینا در منطق خویش به (ایساغوجی) موقع میدهد وایساغوجی در آنجا وظیفه تعریف را ایفا میکند. و باعتبار غایه برای تعریف مفهوم های جنس، نوع وفصل مساعدت مینماید. و به اعتبار موضوع، تطبیقی برای تعریف و تصنیف میباشد.

مثلاً جوهر باقسام ذیل منقسم میشود:

جوهر

جسمانی		غیرجسمانی
جاندار	جسم	بیجان
حساس	جاندار	غیرحساس
حیوان	حساس	نبات
ناطق	حیوان	غیرناطق
	انسان	

تعریف، قضیه ایست که از جنس قریب و فصل قریب یك مفهوم تشکل مینماید :

تعریفات به حدها نیز تسمیه میشود . حدها به دوقسم منقسم میگردد : حد تمام حد ناقص. مع ذالك میشود یك تعریف قدری مبهم باشد که درین حالت رسم نامیده میشود که اینهم دو گونه است: رسم تام ورسم ناقص .

تعریف مفاهیم ومقولات: مقولات ارسطو که در نزد فلاسفه اسلام معلوم بوده

(c) ketabton.com: The Digital Library

است، خیلی مختلط بود . ابن سینا مقولات را نسبت بمنطق بیشتر بمتافزیك ربط میدهد.

ودر فلاسفه دورهٔ اولیه همین تلقی حاکمیت داشته است. درنزد فلاسفه اسلامی نظر بر واقیون، مقولات چهار است: جوهر، کمیت، کیفیت واضافت. ابن سیناشدیداً مخالف این تلقی است. ابن سبعین درجوابی که بامپراطور المان فریدریك دوم داده است، راجع بمقولات ارسطو چنین میگوید: مقولات ارسطو نظر به عدد ذاتی اشیا موافق است، تزئید و تنقیص آنها در دست مقدرت ذهن انسان نیست. ما آنها را بالضرور قبول میکنیم. چون متکلمین نظریه اتوم وخلا را قبول کرده اند، درفکر کاتاگوری مخالف مشائین هستند. درنزد ایشان تنها سه مقوله وجود دارد: (۱) جوهر یعنی اتوم (۲) کیفیت ویا عرض (۳) محل. وما سوای آنها ایجاد ذهن بوده اعتباری است .

ابن سینا در منطق خویش بهر سه تلقی اعتراض میکند. نظریهٔ مقولات در عالم اسلام ازدو نقطه نظر، وردمناقشه قرار گرفته است . ابـن سینا وبسیاری از منطقیا ن اولیه مقولات رابطور قطع منطقی وصوری محسوب نکرده اند . بلکه آ نها ر ا محض متافزیک تلقی نموده اند .

ومتکلمین نیز قسمت بسیاری از مقولات رارد کـرده اند و آ نها را اعتباری دانسته اند. تنها در منطق سکولاستیک مقولات بطور صوری تلقی شده، از متافزیک جدا گشته است .

مقولات ده گانه : درنزد ابن سینا مقولات اینها است :

(۱) جو هر (۲) کمیت (۳) اضافت (٤) کیفیت (٥) ا یـن (کجا) (٦) متـی (چه وقت) (۷) وضع (۸) ملـك (۹) ان یفعل (۱۰) ان ینفعل .

ابن سینا به چهار مقولهٔ اول موقع بیشتری مید هد وسعی میورزد تا جاهائی را که ارسطو خالی گذاشته بو د بامراجعت به فزیـك ومتافزیـك تکمیل نما یـد . ا یـن فیلسوف اسلامی به مناسبت تحلیل کیفیات طبیعی ومکتسب ، قـوه و فعل ها ر ا

ایضاح میکنند :

ابن سینانیز مانند ارسطو جوهر را به اولی، تالی وثالث تفریق مینماید . و سپس آنهارا از لحاظ تضمن وشمول باهم مقابله میکنند . دربین جوهرهای دوم ، نوع نسبت به جنس جوهر تراست . زیرا که به جوهرهای اول قریب تر است . انواع واجناس یگانه جوهرهای تالی میباشند . حالانکه افراد جوهرهای اول و حقیقی هستند . تمام جوهرهای اول وتالی دریك موضوع کائن وموجودنیستند ، ضد جوهرعرض است که عبارت ازنه مقوله است که بهر کدام آ نها تطبیق میگردد . کمیت پس ازجوهرمی آید ودوقسم مهم دارد که درحقیقت یکی است : اول آن (کم متصل) ودوم آن (کم منفصل)است . خط ، سطح وحجم کمیت‌ها ی متصل اند . سلسله اعداد، لحظات زمانی و کلمات سخن کمیت ها ی منفصل اند . هر کمیت قابل اندازه شدن ووزن گردیدن است،مساوی وغیرمساوی میباشد .زوج وفرد، مستقیم و منحنی کمیت نیست . یعنی زوج ویافرد بودن کیفیت میبا شد . هکذاخوردوبزرگ، کم وزیاد کمیت نبوده بلکه اضافت است .

تضادمفهوم ها : ابن سینابه (پارامه نید) و(افلاطون) که قبل از ارسطو باین مسأله مشغول شده بودند ، تماس بهم میرساند . وبذکر تضادهایی از قبیل بالا و پایان ، راست وچپ وسفید وسیاه می پردازد . ولی درباره تضاد مفهوم به نظر یه ارسطو استنادمیکند . تحقیق متعلق به تضادمفهوم هارابه دونوع مهم تفریق مینماید: دراول ایضاح ودرثانی مدافعه میکند . دراول سعی میورزدتاماهیت هر یکی از تضادهای چهار گانه رابطورجداگانه تعیین نماید دردوم اعتراضاتی راکه در باره نظریه ارسطووارد شده است ردمیکند . درنظروی متضاددوشیئ است که نتوانند درعین موضوع موجودباشند :

۱ـ اشیائی که بریکدیگرمضاف باشند ازقبیل پدروپسر،زوج وفرد .

۲ـ اضدادبه محرو میت از شیئ ویابه مالکیت برآن دلالت میکنند . که آ نها رابه عدم وملک تعبیرمیکنند . مانند کوری و بینایی :

بالاخرازمتناقض بحث مینماید . ابن سیناراجع به اضافی ، ضد ومتقابل چیزی بیشترازارسطو نمیگوید . لیکن زیاده تراز آن تناقض بحث میکند که تضاد ایجاب وسلب باشد ، که آنهم بعضاً بحدودی (مانند اسپ غیراسپ) و بعضاً به قضایایی (مانند نشسته است ـ نه نشسته است) تطبیق میگردد . در حالت اول نه صادق ونه کاذب است ودرحالت دوم تضادحکم ها است وبنابرین متضمن صدق و کذب میباشد . وتناقض حقیقی نیز همین است تناقض صحیح را ازخطا تفریق میکند : اگر یکی ازمتناقض کاذب باشد لازم می آید که دیگرش بالضرورصادق باشد . و میگوید که این دووصف دراشکال دیگرتضادموجودنیست :

این اشکال تضاد که ازطرف ابن سینا ایضاح شده آیایك مجموعه بسیط است و یایك تصنیف حقیقی است . ارسطو طرفدارفکردوم است . وقناعت داردکه اینها یك سیستم مکملی را تشکیل میدهند :

ولی معلوم میشودکه ابن سینا ازجدول تضادارسطوراضی نیست ومیکوشد تاآن راتعدیل نماید . درنظروی خواه این یك مجموعه باشدوخواه یك تصنیف ،نمیتواند نظربه احتیاجات ذهن انسانی تزئید و یاتنقیص شود. ومیگوید که بعضی ها برین هستند که تصنیف تضادها ناقص است ، زیرا تضادجوهرعروض و یاماده وصورت را احتوانمیکند . ولازم است این اعتراض ردشو. تضادبحالت تناقض در بین ایجاب وسلب تشکل میکند وحالانکه میتوان به جوهروعرض به نظر تناقض دید، زیرایکی سلب دیگری است . یعنی جوهرلاعرض وعرض لاجوهراست :

ابن سینادرمسأله اضدادوتناقضات دوقاعده وضع مینماید. یکی اینکه ضدین جمع نمیشوند ، ولی ممکن است رفع گردند . دیگراینکه نقیضین نه جمع میشوند ونه

(c) ketabton.com: The Digital Library

هردورفع میگردند . وازاینجا به تطبیق پر نسیپ (ثالث خارج) درمیگذرد .

ابن سینادرمنطق خویش پس‌ازایضاح تضمن وشمول به تعریف موقع بزرگی میدهد . تعریف یك مفهوم عبارت ازتحلیل آنست . تمامیت ویانقصان تعریف ناشی ازهمین امراست . هرشیئ قابل تعریف نیست . زیرانمیتوان اوصاف حقیقی هرشیئ رابدست آورد. تعریفاتی که بعمل آمده به چندین تعدیل و تصحیح معروض میشود .

ابن سینا این فکرخودراتامفاهیم ریاضی نیز توسعه میدهد. درنظروی مکملیت تعریفات متعلق باین مفاهیم ، نسبت به ثابتیت اشکال‌واعدادزیاده تر تابع زمان میباشد . یعنی تعریفات ریاضی رانیزمانند تعریفات اشیامستند برتجربه میداند .

درنظرابن‌سیناچون‌هدف‌تعریف‌عبارت‌ازتعیین‌ذات‌اشیااست‌پس‌درعین‌زمان‌هم بمنطق‌وهم به‌متافزیك عایدمیباشد . تعریف عبارت‌از کلامی‌است مرکب ازاوصاف ذاتی که ماهیت موضوعی راکه تعریف شده، افاده میکند . مع ذالك همه تعریفات تابااین درجه نمیرسند وبسیاری ازآنها عبارت ازاوصاف بسیطی‌میباشند .

طریقه برای کشف تعریف : یك فلسفه مفهومیه‌اساساً تحلیلی‌است . وابن‌سینا منسوب به فلسفهٔ مفهومیه است . درنظروی برای تعریف‌یك مفهوم‌لازم است‌یکی ازافرادان مفهوم مورد ملاحظه قرارگیرد . زیراتعیین جزئی‌نسبت بکلی سهل تر است . دراثنای کشف مقوله یی که این‌فرد عاید بآنست، میتواند خاصه های فارقه یی که این تعریف متشکل ازآنهاست، نیزشناخته شود .طریقه تعریف یك موضوع اینست‌که اولاً آن موضوع به صنف معینی داخل گردد وسپس‌اوصافی بیان شود که آنراازموضوعات متجاوره دیگرتفریق‌نماید .

امام غزالی‌راجع بمطلب فوق‌الذکرچنین‌مثال میاورد: برای تعریف خمرلازم است یکی ازافرادان بیان‌گردد . دربین‌اوصاف شراب داشتن‌رنگ قرمزی،رایحه

وغیره موجود است . اماتمام شرابها چنین نیستند . وچون درینحال این اوصاف عرضی است لاجرم برای تعریف بکار نمیرود . چون بگوییم شراب یك جسم مایعی است درینصورت وصف عمومی آنرا بیان کرده ایم ولی چون بگوییم مایعی است تخمر نموده وازانگور ساخته شده درینحالت نوعیت آن تعین میگردد .برای اجرای تعریف نه تنها تحلیل بلکه ترکیب نیز لازمی است .توسط تحلیل اوصاف موضوعی که تعریف آن مطلوب است کشف میشود . وتوسط ترکیب این موضوع رابحالت یك مرکزی که اوصاف ممیزه آن جمع شده اند ،درآورده میشود . درین عملیات تحلیلی و ترکیبی رول استقراء سقراط وتقسیم افلاطون غیرقابل انکاراست .

ابن سینا میگوید که تقسیم به دانش مانظام بخشیده آنرا توضیح کرده و بالخاصة مفاهیم جنس ونوع را که مولد تعریف است ، تشکیل میدهد . برای درستی یك تقسیم لازم است که اولاً براوصاف ذاتی مستند بوده ثانیاً اساس معینی داشته وثالثاً جامع تمام افراد خود باشد . اینگونه یك تقسیم برای تشکیل تعریفات مختلف مساعدت میکند . مع ذالك درنزد ابن سینا نه تقسیم و نه استقراء برای تعریف یك طریقه کافی میباشد . زیرا آنها دارای اساس نبوده وهیچ چیزی را اثبات نمیکنند .

شرایط تعریف: توسط تقسیم و استقراء، تحلیل وترکیب میتوان مراتب صنوف راتاسیس کرده جنس وفصل را که عناصر تعریف اند، کشف نمود جنس ازنگاه اینکه اساس نخست مفهوم است درتعریف وظیفه بزرگی دارد . لازم است که تعریف با جنس قریب صورت گیرد .یك تعریف مکمل ازجنس قریب وفصول نوعی (الجنس القریب والفصول الذاتیه) مرکب باشد . تعریفی را که حایز این دوشرط باشد تعریف تام خوانند . واین اوصاف نیز به خواص (اطرادوانعکاس) تعبیرمیشود .لازم است ازیکطرف خاصهٔ اطراد موجودباشد یعنی باید تمام افرادی را که دران جنس داخل است دربر گیرد و ازطرف دیگر خاصهٔ انعکاس موجود باشد یعنی باید اوصافی که

(c) ketabton.com: The Digital Library

یك نوع راازسایرانواع آن تمیز دهد ، گرفته شده و اوصاف دیگراخراج گردد .

انواع تعریف : ابن سینا تعریف رابدوقسم تفریق میکند :

(۱) الحدالحقیقی

(۲) الحد اللفظی

وبه (رسم) نیز اهمیت میدهد. (رسم قضیه ایست که اشیارا باعرض و خاصه‌های آنها ایضاح مینماید . رسم را منطقیان رواقی بطوریك تعریف متعلق به جزئیات وضع کرده اند .)

ابن سینا راجع به تعریف مثالهای عدیده میاورد . درنظراویك‌شی میتواند با اشکال مختلف تعریف شود . درنزد وی عقل دوگونه تعریف میشود:

(۱)عقل ، صحت فطرت اولی‌است .

(۲) عقل ،ملکهٔ تمیز است .

سپس عقل رابحیث ذهن نیز تعریف میکند. وعلاوه بران عقل رابطورقوهٔ قابل علم وتصورات ماهیت هاویاکلیات یعنی عقل نظری ، وبطورقوه شوقیه ویا قوه نزوعیه یعنی عقل‌عملی وبطورعقل‌هیولانی ،عقل بالملکه، عقل‌بالفعل‌وعقل‌فعال‌نیز تعریف مینمایدکه بدین صورت تعریف عقل به یازده میرسد .

وبعین‌شکل راجع به نفس، صورت ومادهٔ اولی نیز تعریفات‌عدیده‌بیان‌میکند. نفس ،شیئی‌است که‌بجسم طبیعی ،حیات‌بالقوه می‌بخشد .ونیز نفس‌جوهری است که‌جسمانی‌نمیباشد وامثال اینها . . . .

خلاصه :مطلق تعریف نمیشود . تعریفات تحول می‌پذیرند و مکمل یکدیگر میباشند .تعریفات تام وحقیقی انهایی اند که عایدبه‌ماهیت‌های متافزیك باشند .

---

(۱) تاریخ منطق ،قسمت منطق دراسلام ،تالیف حلمی ضیاء اولکن پروفیسرفلسفه در پوهنځی ادبیات پوهنتون استانبول .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقلم پروفیسر دکتور نذیر احمد
ترجمه از پوهاند میر حسین شاه

مطالب تازه

د ر آثار منظوم ومنثور حکیم سنائی

حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم متخلص به سنائی (وفات بعداز ۵۲۸ه) یکی از معروفترین وبرجسته ترین شخصیت های ادبی زبان دری است .اکثر آثار منظوم او(۱) به شمو ل حد یقهٔ الحقیقه (۲) وسیر العباد (۳) چندبار بروش انتقادی طبع و نشر گردیده، مقدمه معروف وی بردیوان وبعضی ازمکا تیب او نیز چا پ شدو آنچه ازنشر بازمانده است امید است بزودی نشر شود. (٤) باتوجه زیادی که باین شاعر ارجمند بعمل آمده است قسمتی از آثار منظوم ومنثور او هنوز هم است که به آن توجه

---

(۱) دیوان وی بسال ۱۲۷٤ درتهران به چاپ رسیده وبعد ازآن در ۱۳۳۸ هجری در بمبئی چاپ شد ومکرراً مدرس رضوی آنرا د ر ۱۳۲۰ هجری شمسی چا پ کرد و با لا خر ه مظاهر مصفا در۱۳۳٦ به طبع آن پرداخت.

(۲) حدیقه به سال ۱۸۵۹ دربمبئی چاپ شد وبعد ازآن قسمتی از این کتاب درکلکته بزبان انگلیسی ترجمه ونشرگردید وبالا خره مدرس رضوی آنرا در ۱۹۲۹ چاپ کرد.

(۳) استاد سعید نفیسی در ۱۳۱٦ آنرا چاپ نمود. طریق‌التحقیق نیز در ۱۳۰۹ هجری درتهران وبعد ازآن در ۱۳۱۸ شمسی درشیراز چاپ شد کارنامه بلخ را مدرس رضوی در ۱۳۱٤ شمسی طبع کرد. وبعضی ازمکاتیب‌وی‌درآریانا (کابل) ارمغان(تهران) وغیره نشرشد.

(٤) مکاتیب اورا مولف این مقاله تدوین نموده با مقدمه وياد داشت های تاریخی تحت عنوان مکاتیب سنائی نشرکرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نه شده . درین اواخر سه نسخه از آثار منظوم و منثور شاعر بد ستم افتاد، ازین نسخه هامعلوم میگردد که بعدازمرگ شاعر دروقت معینی منتخبی از کلیات اوتهیه شد که آنرا به شرح ذیل به ده قسم (۱) تقسیم کردند :

قسم اول درنامه هاوجواب هائیکه وی نوشته است

قسم دوم در توحید رب العالمین جل جلاله

قسم سوم در نعت پیغمبر محمد مصطفی صلوات الله وسلامه

قسم چهارم اندر موعظه وزهدوحکمت

قسم پنجم درمدحیات ومراثی

قسم ششم درغزلیات :

قسم هفتم فی المقطعات و المراثی والهزلیات

قسم هشتم دررباعیات

قسم نهم درمراتب حال انسانی که آنرا کنوز الرموز خوانند وسیر العبادالی المعاد نیز خوانند .

قسم دهم در کارنامه که ببلخ نوشته بود وسنائی ابادفی الذهدوالموعظه و السلوك والعشق .

مقایسهٔ محتویات این مجموعه بادیوان های معمول نشان میدهد کـه مجموعهٔ مذکورنه تنها منتخبی است ازدیوان بلکه دارای قطعاتی است که در دیوان نیامده .

---

(۱) ابواب جنگ های فارسی را گاهی قسم گویند. دستورالشعراء (ریو شماره ۳٤۷) که به سال ۹۰۳ تالیف شد به ۱۰۱ قسم تقسیم گردید ودرآن اشعار را مطابق موضوع و اقسام شعر دری آورده بودند قسم اول این کتاب مانند اکثر کتاب های دست نویسی مـورد بحث درحمد وقسم دوم آن درنعت بود. ونیز جنگ دیگری که محمد بن ترمذی آنرا تدوین کرده است ونسخهٔ منحصر به فردان کتابخانه دولتی مدراس موجـود است مشتمل است برهفت قسم وهریکی آن مشتمل برهفت نوع شعر (رجوع کنید به ارمغان علمی ص ۱۲۸).

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما قبل از آنکه راجع باین قطعات اضافی بحث کنیم خوبست نسخه های موجود مجموعه اخیر الذکر را معرفی نماییم :

۱ـ نسخه دیوان هند شماره (۹۲۷) به عنوان اشعار سنائی و محتویات آن عبارت از :

مقدمه منثور که دکتر اته (۱) آنرا از محمد بن علی رفاعی میداند درحالیکه آنرا سنائی نوشته و درین جا باهمان جمله عربی محمد بن علی رفاعی آغاز میگردد . و بعد از آن قسم اول می آید که مشتمل است بر پانزده مکتوب شخصی و چون از آن بگذریم به نه قسم باقیمانده میرسیم . اما دکتر اته (۲) خاطر نشان می نماید که درین مجموعه تنها سه قسم یعنی قسم اول، نهم و دهم قابل استفاده است .

واین نیز درست نیست زیرا در اکثر موارد عنوان قسم اول در اصل متن آمده به آسانی می توانیم ببینیم که، قسم دوم در توحید باشعر قد شهدالله جل ذکر ۵۱ در ورق ۲۳ ب ، قسم سوم در نعت بااین شعر آفتاب کائنات اصل سعادات جمال ورق ۳۷ و قسم چهارم در موعظه و زهد و حکمت با قصیدهٔ معروف : طلب ای عاشقان خوش رفتار به ورق ٤۳ ب و قسم پنجم در مدحیات و میراثی با قصیده : ا ی امیر المؤمنین ای شمع دین ای بوالحسن در ورق ۱۱٤ب قسم ششم در غزلیات با غزل :

جانا نگوئی آخر ما را تا خود کجائی در ورق ۱۸٤ب و قسم هفتم در قطعات دهزلیات باشعر سرخ اگر مرد نیست پس بر عقل برورق ۲۲۵ و هشتم در رباعیات با رباعی :

روی تو بهار مشکبار است ای ماه برورق ۲۳۳ ل .

در آخر این قسم ها شرح ذیل آمده :

تمت الکتاب الحدایق فی الحقایق من کلام شیخ الرئس الحکیم خاتم الشعراء فرید العصر و حید الدهر سلطان البیان .

حجته الایمان شیخ الطریقه مقتدی الحقیقه ابو لمجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی

(۱) مجموع نسخ خطی ج ۱ ص ۵۷۸
(۲) کذا.

(c) ketabton.com: The Digital Library

رحمته‌الله فی یوم‌الخمیس (الثلثا) السابع عشرمن شهرصفر ختم بالـخیر والظفرسنه سته والف .

ازینجامعلوم میشود که عنوان هشت قسم کتاب الحدایق فی‌الحقایق بوده وآن بروز پنجشنبه یاسه شنبه ۱۷صفر ۱۰۰٦ کتابت شده واته نتوانسته است آنرا درست بخواند جائیکه گوید :

« تاریخ کتابت آن ۱۰۰۰ه بوده (عدد دوم‌افتاده) .»

او کلمه سته‌راکه بعدازآن(و)آمده سنه خوانده اگرچه کلمه سنه‌درآن‌جاموجود است وآن‌آخرین کـلمه سطرقبلی است .

وبعد ازآن‌قصایدی آمده که باین اشعارآغازمیشود :

ای بنام وخوی خوش میراث دارمصطفی ورق ۲٤٤ل وبعدازآن‌قطعه ای‌با :

ای براراسته ازلطف وسخا مسکن خویش ورق ۲۸۳ب وبعداز آن غزل هائی با :

ای‌همه‌خوبی‌درآغوش شماورق ۲٦۹ب. تمـام اشعاراین‌سلسله‌به‌ترتیب‌الفبااست اما بذیل قسم معینی نیـآمده.

قسم نهم مشتمل است بـرمثنوی کنوزالرموز(۱) یاسیرالعباد الی‌المعادکـه قبل ازآن‌این عنوان درورق ۳٦۵ـ۱دیده می‌شود :

قسم نهم آغازمثنوی کنزالرموزمن کلام شیخ‌الرئیس‌ابولمجد مجدود سنائی بن آدم رحمت‌الله علیه و تتمه آن (۲) بـاین ترتیب است .

«تمام شدکتاب کنوزالرموزبحمدالله تعالی وحسن توفیقه و الصلواه علـی نـبیه محمد واله الطیبین اجمعین الطاهرین ورق ۳۹۷ »

---

(۱) مدرس رضوی آنرا کنزالر موز میخواند.

(۲) ورق ۳۷۹ - ۱

(۳) ورق ۳۹۳ - ٤۱۱

قسم دهم مقدمهٔ به نظم دارد درمثنوی :

۱ـ کارنامهٔ بلخ

۲ـ سنائی آباد که آنرادر تتمه حدیقه‌الحقیقه‌نیز گفته و آن‌اصلاً عقل نامه‌است.

وعنوان این‌قسم عبارت است‌از:

قسم‌دهم آغاز کارنامه که خواجه سنائی‌رحمته‌الله‌علیه از بلـخ به غزنین فرستاده بجماعت و یاران مزبور رحمهم‌الله وتتمه این‌قسم عبارت است از :

تمام شد کارنامه از گفتارخواجه‌سنائی رحمته الله‌علیه .

وبعد از آن‌مثنوی دیگر بدون عنوان آغازمی‌شودامادراخیر آن‌اینطور گفته‌شده است : ابوالمجد مجدود بن آدم‌السنائی روح روحه ونور ضریحه :

نسخه دوم مجموعهٔ جدید در کتابخانه حبیب‌گنج است(شماره ۴۸،۵ که در آن قسم اول بامقدمـــه افتاده) . اما نسخهٔ دیگری که محتوی مقدمه و مکاتیب است (شماره ۲۱،۱۴۵)درهمین کتابخانه موجود میباشد. این‌نسخه‌قسمت‌دیگر نسخه قبلی نیست‌وبا(قسم‌دوم) درصفحه ۳۴ آغازمی‌شوداز‌ینجامعلوم می گردد که۳۳ ورق اول مشتمل برمقدمه ومکتوبات‌بعداً جداگردید :

این‌نسخه درمحتوی وترتیب مطابق‌است‌بانسخهٔ‌دیوان هند . به اختلاف جزئی که دردونسخه دیده می‌شود هنگام بیان نسخه حبیب‌گنج اشاره خواهد شد :

حصه دوم که عنوان‌آن باخط قرمز (قسم‌دوم) نوشته شده‌است درورق ۳۴ب شروع‌شده ومشتمل‌بر۱۵ قصیده نسخه قبلی‌است. قسمت سوم(ورق ۴۵ب) قصیده آتی را ندارد :

ای سنائی گرهمی جوئی زلطف حق‌سنا- قسمت چهارم (ورق ۵۳) دوشعر اضافی دارد :

طمطـراق آشهب وادهـم کجاباید ترا (ورق ۸۳ـ۱)

چون درمعشوقه کوبی‌حلقه عاشق دارزن(ورق۱۱۶ب)

(c) ketabton.com: The Digital Library

حال آنکه (۱) یازده شعری که در اوراق۹۲ـ۹٦نسخه‌قبلی آمده در ینجا نیست قسمت پنجم (ورق۱۱۸ب) یك شعر اضافی دارد که بااین‌مصرع آغاز میگردد : ای زروی لطف ورحمت متصل باعقل‌وجان (ورق ۱۱۷) اما اوراق۱۳۸ـ۱۵۱که مشتمل بر۲۱ شعر است ازبین رفته (اشعار قبلی وبعدی آن نیزصدمه دیده) (۲)

قسمت ششم (ورق ۱۹۵ب) اشعاراضافی دارد که اینطورآغاز می‌سود (۳)

تا خیال آن بت قصاب درچشم من است : ورق ۲۰۳ ـ۱

ای صنم‌دردلبری هم کفرهم ایمان‌تراست . ورق۲۰۳ ـ۱

ای دوست ره جفارها کن ورق ۲۰۳ ـ۱

قسمت هفتم(ورق ۲۳۷ ب)هفت قصیده مختصراضافی‌دارد که به‌این اشعارشروع می‌شود :

معجزمعجزی پدیده‌آمد (ورق ۲۳۸ـ۱)

بابربر شده مانی بلند وبی باران (ورق ۲۳۸ب)

زجمله نعمت دنیاچوتن‌درستی‌نیست (ورق ۲٤۰ب)

مال هست ازدرون دل چون بت (ورق ۲٤۱)

خدای کارجوبر بنده ای فروبندد (ورق ۲٤۱)

زشتم خواندی وراست گفتی (ورق ۲٤۲)

---

(۱) نسخهٔ دیوان هند سه شعر اضافی قصیده‌ای رادرورق ٦۲ـ۱ویك شعر قصیدهٔ دیگری را درورق ۱۰۳ـ۱دارد یك شعر یك قصیده درورق ۱۱۱تکرار شده‌درحالیکه‌نسخه‌حبیب‌گنج ۷ شعر همین قصیده را در همین جا دارد. در ین نسخه دوشعر درورق ۸۳ ب ۱۰۳ ب صدمه دید.

(۲) یك شعر ورق ۱۲۳ ناقص است درحالیکه پنج شعر نسخه دیوان هند صدمه دیده (اوراق ۱۱۹ـ۱؛۱۵۰ـ۱۵۰۱ ب؛ ۱۰۳ ب)

(۳) نسخه دیوان هند یك شعر ناقص دارد (ورق ۲۰۳) ویك شعر ناقص است .

زراه رفتن و آسودنم چه سود و زیان (ورق ۲۴۳)

قسمت هشتم (ورق ۲۴۸ب) در بعضی جاها در ترتیب رباعی اختلاف دارد و آن یك رباعی اضافی دارد که بااین رباعی شروع می شود :

یك روز بخوی چون چهره زیبا نشدی .

ورق (۲۵۳ب) (۱) قطعه‌ای دارد در یازده شعر و بااین شعر شروع می‌شود :

مریم کده هابس است لیکن　　کس را چو مسیح یك پسر نیست. (ورق ۲۵۲ب)

وبعد از آن تتمه ای آمده است شبه تتمه نسخه قبلی اما برای این قسمت عنوان دیگری آمده و آن عبارت است از کتاب الحدایق و تاریخ کتابت آن ۷ ذی قعده ۱۰۱۲ه می باشد. قسمت اضافی مشتمل است بر قصاید و قطعه‌ها و غزل‌ها به ترتیب الفبا که بین قسمت های هشتم و نهم آمده و کاملا از بین رفته است. اما قصیدهٔ اولی :

ای بنام و خوی خوش الخ　　درست قبل از کنوز الرموز ذکر گردیده :

در ینجا ترتیب نسخهٔ فعلی ناقص است زیرا قسمت نهم که در ینجا قسمت دهم گفته شده و قسمت اصلی دهم (که نیز دهم نامیده شده) مقدم و مؤخر شده . قسمت دهم (ورق ۲۵۸) مشتمل است بر دو مثنوی یعنی کارنامهٔ بلخ و عقل نامه و آغاز و انجام و تتمه (۲) آن مطابق است با نسخهٔ دیوان هند . تتمه اخیر (۳) عنوان شعر ثانی راسنائی آباد و حدیقه الحقیقه نوشته و تاریخ کتابت آن شوال ۱۰۱۲ هجری در پایتخت آگره است .

آخرین قسمت (ورق ۲۹۰ب) عبارت است از کنوز الرموز اما این مثنوی بیشتر از قصیده ای است که بااین شعر آغاز می‌شود :

---

(۱) در ینجا ترتیب رباعی ناقص است و نقص نسخه اصلی را میرساند.

(۲) ورق ۲۷۱ و نام سنائی باشتباه عوض س با ث نوشته شده

(۳) ورق ۲۸۹ -۱

ای بنام و خوی خوش میراث دار مصطفی

وعنوانی بامرکب قرمز باین شرح :

قسم دهم (۱) درمثنویات اول کنوز الرموز و سیر العباد الی المعاد درمراتب حال انسانی اول این قصیده درمدح شیخ الاسلام الامام افضل القضاه تاج العلمأ مفخر الزهاد والعباد مفتی العرب والعجم ابو المفاخر محمد بن منصور گوید روح روحهم ونور قبورهم .

این باحتمال درست درخور این موقع است زیرا این مثنوی نیز درمدح حامی وی محمد بن منصور سرخسی است وهمچنانکه قبلاً دیدیم نسخه دیوان هند بهمین را نقل میکند و بعداً قصاید و قطعه‌ها و غزلهارا می آرد و متعاقب آن مثنوی را نقل می نماید. امادرین دیوان قصیده خطاب به قاضی یحی سعد (۲) سروده شد . واین نسبت بنابر جهاتی که درذیل ذکر میکنیم اشتباه است :

۱ـ مطلع شعر :

ای بنام و خوی خوش میراث دار مصطفی

برتو عاشق هردو گیتی و تو عاشق بر خدا

میرساند که شعرسنائی خطاب به شخصی است که هم نام پیغمبر اسلام بوده و اوجزء محمد بن منصور شخص دیگری نیست .

۲ـ واین بیت :

چون ز خلق معنویت آن دیده بودم در زمان

از پی تشریف ایشان مثنوی گفتم ثنا

(۱) باید نهم باشد .

(۲) دیوان مظاهر مصفی ص ۳۳ دیوان مدرس ص ٥٦ اما درصفحه ۸۷٤ برای فضل بن یحی گفته‌شده که با عارف زرگر یکی است. آقای مدرس رضوی باختلاف نسخه اشاره میکند و میگوید منظور سنائی فضل بن یحی بوده نه خود یحی، قصیده فضل (عارف زرگر) درمدح سنائی نیز دردیوان آمده (ص ۳۷) وکذالك درنسخه دیوان هند نیز موجود است.

میرساند که این مثنوی باید باسیرالعبادمعروف به کنوزالرموز یکی باشد .وآن نیزدال براین است که این قصیده مقد مه مثنو ی بوده . مطلب قا بل تو جه ا ینکه برای کاتب نسخه حبیب گنج اشتباه رخ داده و آن اینکه در آخر نسخه تاریخ قدیمی تری راذکر نموده شوال ۱۰۱۲ و در اواسط آن تاریخ بعد تری (ذی قعده ۱۰۱۲) :

نسخهٔ سوم نسخهٔ پوهنتون عثمانیه است .نسخ خطی شماره (۱۳۹۷) که معمولاً بادونسخه فوق الذکریکی است . نسخه اصلی بانسم اول در مکاتیب شخصی (بدون مقد مه) آغازمیشودومشتمل است بر۵۲ صفحه (صفحه اخیرافتاده) . تتمه آخر نسخه درست مطابق است بانسخه دیوان هند ونسخه حبیب گنج اما تاریخ کتابت در آن ذکر نه شده .

درین جاباید ذکری ازنسخه بودلیان (شماره ۵۳۷) بعمل آید قسمت هائی(۱) ازین نسخه مطابق است بانسخه هائی که در فوق ذکر کردیم وچون جز ئیا ت آن معلوم نیست نه میتوانیم به تفصیل بحث کنیم .

ازبیان بالا نکات ذیل بد ست می آید :

۱ـ هشت قسمت اول بنام حدایق الحقایق یاد شده :

۲ تتمه آخرمثنوی عقل نامه که درهمه جا : دیوان‌هند، حبیب گنج وپوهنتون عثمانیه یکی است میرساند که این منظومه سنائی آبادوحدیقه الحقیقه نامداشته اگر چه دراول عنوان آن سنائی آبادبوده درینجا ظاهراً اشتباه مد و ن نسخه بوده است زیرا آنراحدیقه الحقیقه که ازمعروفترین مثو ی های سنا ئی است پند ا شته . د ر مقد مه (۲) محمد بن علی رفاعی حدیقه نیزسنائی آبادوفخری نامه نامیده شده :

(۱) فهرست نسخ خطی کتابخانه بودلیان ٤٦٨ .

(۲) مقدمه دیوان مدرسی ص (یی) را ببینند. درانجا این ملا حظات را میبابیم:

«شکر تربیت موهبت ترابنده فخری نامه آورد وسنائی آباد آغاز نهادکه اززروزگار آدم تا روزگـار اوکس کتابی برآن‌نسق‌نساخته بود که‌مایه جهانیت وپیرایه‌عالمی وآنرا حدیقه‌الحقیقه وشریعه‌الطریقه‌نام کرده.

۳ـ نزدیکی روش تدوین (۱) محتوی وملاحظات تتمه در سر تا سر کتاب میرساند (۲) که این نسخه رامرد دانشمندی یك وقتی تدوین کرده و تمام نسخ موجود منقول (۳) از آن نسخه است.

همچنانکه قبلاً گفتیم این مجموعه ثانی نظم و نثر سنائی مواداصیل و تازه‌ای دارد که دردو نسخه مانحن فیه نیامده واین قسمت های اضافی را میتوانیم اینطور خلاصه کنیم :

مکتوبی به ابوالقاسم قوام الدین درگزینی که باین عبارت آغاز میشود :

باری خدای غروجل سبب الخ

مکتوب به قاضی ابوالمعالی یوسف آغاز باین عبارت :

الحمد الله علی ما ارشد وهدی الخ

مکتوبی به مردنیشاپوری راجع به دزدی (که اتفاق افتاده بود) آغاز باین عبارت :

التحیات الله والصلوات علی الانبیاء الخ

مکتوبی به امیرسید ابوالمعالی طاهر آغاز باین عبارت:

التحیات الله والصلوات علی رسول الله الخ

مکتوبی به خواجه یوسف آغاز باین عبارت :

الحمد الله ناظم الشمل بعد ستاه الخ

علاوه برین راجع به مکاتیبی که درجاهای دیگر آمده معلومات مفیدی بدست میآید مکتوب دیگری دربیاضی موجود در کتابخانه پوهنتون علیگر نقل شده

---

(۱) ترتیب این مجموعه با ترتیب دیوان وحتی بامجموعه های کوچکی که بدست آقای سرور گویا درکابل افتاده یکی نیست. این نسخه ها درروش تدوین ومحتوی با هم اختلاف دارد .

(۲) حتی اغلاط آن باهم یکی است وازین جا معلوم میگردد که نسخه اصلی یکی بوده .

(۳) نقل مستقیم نیست بلکه نقل، نقل میباشد.

(شماره ۵۰، ۱۶۷) که بااین عبارت آغاز میشود:

باآنکه سنین عمراز ستین گذشته بحد سبعین مشرف گشته .

قسمت دوم پنج قصیده (۱) اضافی دارد :

قد شهد الله جل ذکراه	۲۳ ب .
قدافلح المومنون وقدحسرالکافرون	۱ـ۲۵
این رحمت واین راحت واین برکت قرآن	۱ـ۳۲
آدمی را اجل امان ندهد	۱ـ۳۲
اثبات توحید است اندرقل هوالله احد	۱ـ۳۴

قسمت سوم دو قصیده اضافی دارد . باین ترتیب :

آفتاب کائنات اصل سعادات جمال	۱ـ۳۷ه
روحی دل وجان ای صنم باداتراخاك قدم	۱ـ۴۳

قسمت چهارم بیست وشش قصیده اضافی دارد :

ای قوم درجمال تصوف نظر کنید	۱ـ۶۸ه
برگ قلاشی نداری گردقلاشان مپوی	۶۹ ب
ای دل اندرعشق لیلی کمتر ازمجنون مباش	۱ـ۷۰
تامرادل باشد اندردل هوای دوست باد	۱ـ۸۴
ای سنائی دررهٔ معشوق گیر و دارنیست	۱ـ۸۵ه
باکه گذارم غمان باکه نشینم	۱ـ۸۶ه
سیرت مردان زمردبی سروسامان مجوی	۸۷
ای زهد پیشه گرفته وفزائی	۸۷ ب ه
ای سنائی گرحکیمی کارعاقل وارزن	۸۷ ب ه

(۱) همه به تخلص سنائی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خو یشتن داری مکن درعاشقی قلاش باش	۱ـ۸۹
+گردمی خواهی زدن سلمان‌وارزن	۱ـ۸۹
آخرین این نوبت‌گیتی بسرآید روزی	۸۹ ب ٥
گرهمی خواهی قدم درحضرت ایمان زنی	۹٥ ب
گرزدوزخ برکشایم صد هزران در ترا	۱ـ۹٦
جندازءن عاشقی کورازعالم یادنیست	۱ـ۹٦
باجوانمردان نشین وقصهٔ عالم‌مگوی	۹٦ب
تابروزحشردرشهوت‌مهماتش نگر	۹٦ب
درد بوذروارطراران بی فردانگر	۱ـ۹۷
سبزه صورت مچرشربت شهوت‌منوش	۹۷ ب ٥
+گرمسلمان‌قدم درسنت مختـارزن.	۱ـ۹۸
تیغست فلك سپر بخواهد شد	۱۰۳ ـ۱ ٥
منزل عالم که دیدست یاکه داند ای‌عجب	۱۰٥ ب ٥
بده ساقیا زود بادهٔ دمـادم	۱۰٦ ب٥
ای دل اندر کوی‌عقبی کاردنیا خواردار	۱۰۷ ب ٥
±دردام بلا فتاده مـائیم	۱ـ۱۰۸ ٥
گرمبحی‌جان بی‌آرام‌کو	۱۱۱ب
قسمت پنجم سه‌شعراضـافی‌دارد:	
به صفت‌گرچه نقش بی جـانیم	۱ـ۱٦۲

(٥) این علامت نشان میدهد که اشعار به تخلص سنائی آمده.

(+) با پنج شعری که در دیوان مصفی ص ٥۲٦ ـ٥۰٤ ـ ٥ آمده اختلاف دارد.

(±) با شعریکه درصفحه ٤۸٤ آمده اختلاف دارد.

چشم روشن باد ما کز خود رهائی یافتیم　　۱۶۲ـ۱
ای همچوالف چیست سخن را دردا　　۱۶۵ـ۱
قسمت ششم شانزده غزل شعر اضافی دارد :
ای کشته ز تابش و صفای تو (کذا)
جهان بر حدیث وصال تو بینم　　۲۰۳ـ۱
صدهزاران حلقه داری گرد ماه ازغالیه　　۲۰۵ـ۱
اندردلم بجزغم و اندوه یار نیست　　۲۰۵ـ۱
ماقدم درعاشقی بسی چون زدیم　　۲۰۵ـ۱
راح الصباح من الظلام عجل لنا کاس المدام　　۲۰۵ ب
مشتری برفلك نظارهٔ تست　　۲۰۶ ب
چشم توزبس مهرچو بتخانه چنین باد　　۲۰۸ـ۱
جانا بیار باده و بختم بلند کن　　۲۱۰ـ۱
دلبر من عین کمال است و بس　　۲۱۰ب
صبوحی کن بتامی ده مغانه　　۲۱۰ب
آن شد که مرا ازسردعوی نفسی بود　　۲۱۱ـ۱
ای یارزعشق توچنانم　　۲۱۵ـ۱
مرآن روزی که معشوقم همی بامن زبان بندد　　۲۱۵ ب
درده می آسوده که امروز برائیم　　۲۱۸ب
ای پیشروهرچه نیکوئی است جمالت　　۲۱۹ب
قسمت هفتم ده قطعه اضافی دارد :
سرخ اگر مرد نیست پس برعقل　　۲۲۵
بابر(۱) برشد مانی بلند وبی باران　　۲۳۸ب

(۱) تنها درنسخه حبیب گنج .

چنان ره جوید اندر بخل خواجه ۲۲٦ب

توبه مشکن مرا که‌شیطانی ۲۲۷ب

من ازازیرم (۱) زکان (۲) انگیخته (۳)

ای شورچوابگامه وتلخ چومی ۱ـ۲۳۰

گرنهٔ معیوب درخوش ای زبان ۲۳۰ب

اگرغم (٤)را چوآتش‌دود بودی ۱ـ۲۲۱

ازهمه خلق صوفیان‌رادان ۱ـ۲۳۱

به همه حال هر کجا باشی ۲۳۱ ب

یك قطعه یازده بیتی درمجموعه‌حبیب‌گنج و دیگری مونس‌الاحرار(٥)به‌شرح زیردیده‌مشود ج:

مریم کده هابسی است لیکن کس‌راچومسیح‌یك پسر نیست

آن‌زمان شدکه‌شاعران‌گفتند خواجگان تیغ آزرا سپرند

قسمت هشتم ٥۸ رباعی اضافی دارد :

روی توبهارمشکبار است ای جا ن ۲۳۳

یك روزبه خوی جوچهره زیبا نشدی ۲٥۳ب

ای کره جهان زرحمت خط اوتب ۲۳۳ب

گردل زبرم برآید ای سیمین‌بر ۲۳۳

ترسم بردآب من آن طرفه پسر ۲۳٤

(۱) دیوان هند ازازیرم.

(۲) حبیب زکات.

(۳) دیوان هند ریخته.

(٤) منسوب به شهید بلخی.

(٥) کلا تی‌اصفهانی‌نسخه‌منحصر به‌فردمحفوظ درکتاب‌حبیب گنج (کتابخانه‌مولانا آزادپوهنتون علیگر).

خو کرده بدم بدیدنت روز بروز	۲۳٤
ای همچو فرشته اندرین عالم خاك	۲۳٤
گفتم که مگر زروی مردم سازی	۲۳٤ ـ۱
گفتم که مگردل از تو بتوانم کند	۲۳٤ ـ۱
مارا بامید و صلت ای سیمین بر	۲۳٤ ب
من قدر وصال تو ندانم دانی	۲۳٤ ب
ای دلبر من به من چه می فرمائی	۲۳٤ ب
با زلف سیاه پر تاب آمدهٔ	۲۳٤ ب
ای نوردودیده جفت نارم کردی	۲۳۵ ب
ای دل زعتاب جنگ پرخاش هنوز	۲۳۵ ب
تا عشق مرا ببو سه چاره شده	۲۳۵ ب
ای عالمی ازمهر برویت نگران	۲۳۵ ب
روی داری چنانك دل بکشاید	۲۳۵ ب
با صحبت توچگونه سازد نفسم	۲۳٦ ب
چشمان داری چنانك در ظلمت ونور	۲۳٦ ب
یك شعله زنور خویش پیدا نکنی	۲۳۷ـ۱
ازمحتشمی که هستی ای خوب نژاد	۲۳۷ـ۱
چون(۱) زهر تر از شفا تریاکی نیست	۲۳۷ ب
عشق رخ توقوت ایمان من است	۲۳۷ ب
طبع توچنان شعبه بی آزرمیست	۲۳۷ ب
روزی که زتو سلام باشد ما را	۲۳۷ ب

(۱) بآنچه در دیوان ص ۲۷۵ (مصفا) آمده اختلاف دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در(۱)وعده‌فردای‌توای‌حورنژاد	۱-۲۳۸
گر(۲) ممکن گرددی بآه سحری	۱-۲۳۸
دری است‌بدل مرازبد عهدی یار	۱-۲۳۸
گربر دل توگران شدم‌چون‌آهن	۱-۲۳۸
باهر که بدوستی بیارا میدیم	۲۳۸ ب
دی‌روی ترش‌گرفته‌آن‌ننگ‌شکر	۲۳۸ ب
کس را جوتوای نگاریاری نبود	۲۳۹ ب
چو باد زهر شگوفه بوئی داری	۱-۲۳۹
وصف‌توحدیث‌حکمت‌ابدیشان‌است	۱-۲۳۹
ما را برخ دوست نیازاست هنوز	۱-۲۳۹
آمدگل وآن کنیم کاندرخورگل	۱-۲۳۹
ازآب دوعارض‌توای مهوش من	۲۳۹ ب
پیرایه نور چشم دیدار توبس	۲۳۹ ب
دلداربحال دل نه پرداختنی‌است	۲۳۹ ب
گرقصد هلاك من شفای دل تست	۲۳۹ ب
جانادل‌من‌ازمهرتوخسته‌است‌هنوز	۱-۲٤۰
چشم سبزتوهمت شاهی دارد	۱-۲٤۰
هربیقدری که‌گردد قدری گردد	۱-۲٤۰
گرمن بدل دوعشق راسازم‌سور	۱-۲٤۰
باآنکه (۳)دلم‌زعاشقی‌پرداخته‌است	۱-۲٤۱

(۱) با آنچه در دیوان ص ۵۸۰ آمده اختلاف دارد.
(۲) رجوع کنید به دیوان ص ٦۱۷.
(۳) حبیب گفتم که.

گفتم که چو اولم خریدی زنیاز	۱ـ۲٤۱
زلف برما چو باد برمیغ زند	۱ـ۲٤۱
گل‌را اثر روی تو گلپوش کند	۱ـ۲٤۱
تا درصف عشق منزل‌آمد ما را	۲٤۱ ب
تادل بسوی‌عشق‌تورا‌آور دست	۲٤۱ ب
گر عشق تو جاشنی ندارد زمجاز	۱ـ۲٤۲
ای‌عشق‌تو (۱)سرمایه هربی هنران	۲٤۲
ای‌دوست (۲) چه‌عیش‌ها که‌در کام تونیست	۲٤۲
عاشق که زنازو ناز کی فرد بود .	۲٤۲ ب
آستوده‌ز جنگ در مصافیم هنوز	۲٤۲ ب
بازلف تو ناف وچشم‌آهو که بود	۲٤۳
زآن دیده‌بی‌شرم‌ودلی‌بی‌خردت	۲٤۳

نسخه دیوان هند (ملحقات) این هفت قطعه و (۲۰) غزل اضافی دارد :

لیس (۳)شفیع‌الذی‌مامك‌مستورا (کذا)	۲۸٤
بخرابات میروی بطماع	۲۸٤ ب
ما (٤) علینامن جناح	۲۸۵
روان گوئی‌آبست شعر روان	۲۰۰ ب
ای دست شسته زافرینش	۲۹۲ ب
چوفرمان یافت قاضی بوالمعالی	۲۹٤
نکند جز تو خدا اندوه	۲۹۵

(۱) حبب : دیدهٔ

(۲) حبیب : درشهد چه جوشی است .

(۳) و (٤) به ترتیب مثنوی هریکی دوبیت دارد یکی به فارسی ودیکری به غربی

(c) ketabton.com: The Digital Library

جوانی درسر کوچ است دریاب این جوانی را	۲۹۸ ب
ای کریمی کت بحالم شبه ومثل و یار نیست	۳۰۱
گر(۱) چنان دانی که جزء عشق تو ام یار است نیست	۳۰۲ب
گر(۲) چنان دانی که چشم بی تو گریان هست نیست	۳۰۲ب
ای دوست تو راسروفانیست	۳۰۲ ب
هرچند (۳) بت مارا ازماخبری نیست	۳۰۵ ب
چون صبرجای نگیرد مراچه درمان است	۳۰۵
مرامشاهده توحیات جان و دل است	۳۰٦ ب
کیست کوصید رخ زیبات نیست	۳۰٦ ب
ای بساجانان بی جانان که دلشان آن تست	۳۰۷ ـ۱
کفتازمن حذرکن وزکوی ماگریز	۳۲٦ ـ۱
ننگاشت قلم طرفه نگاری چوتوهرگز	۳۲٦ ـ۱
ای بحسن ازعالمی برده سبق	۳۳۱ ـ۱
صورت حق دیده به باطن باطل	۳۳۱ ب
سرورا ازتورو انیست احتساب فضول	۳۳۲ ـ۱
ای پسر تادرخطت برآورده ایم (کذا)	۳۳٦ ـ۱
بارعاشق دردل من ای مسلمانان چه چاره	۳۵۷ ب
چندکشی جان مرادرطلب بی طلبی	۳۲۲ ـ۱
ازبهرخدااگرمسلمانی	۳٦۳ ب

ازین اشعار لااقل ۸ آن باتخلص سنائی آمده. از اصلیت این اشعار نه می توانیم متیقن باشیم زیرابعضی ازآنهادردیوان شعرای دیگری نیز آمده. حتی بعضی ازاشعاریکه

(۱ و ۲) باآنچه دردیوان آمده ص ۳۸۵ اختلاف دارد.
(۳) ازآنچه در دیوان ص ۳۹۱ آمده اختلاف دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درنسخ خطی دیوان سنائی وهمچنان نسخه دیوان هند ونسخه حبیب گنسج دیده می شود دردیوان شعرای دیگری دری زبان هم دیده شده .

مثلاً این قطعه :

آمدآن رگ زن مسیح پرست　　تیغ الماسگون گرفته بدست

آمد آن حورودست برمن بست　　زده استاد وارنیش بدست

راغوفی (۱) ارشاه علی ابورجاغزنوی (وفات ۵۹۷) میداند. اگرچه عبارت قطعه ثانی راطوردیگر گفته است. قطعه اول در دیوان عنصری (وفات ۴۳۱) (چاپ قدیم ص ۱۷۴) آمده درحالیکه سه بیت آن بااندکی تغییر عبارت درنسخه قدیمی (۲) فرهنگ اسدی بنام مجلدی (۳) گرگانی نوشته شده ودرنسخه قدیمی ترهمین فرهنگ بنام عسجدی وفات ۴۳۲ ثبت است (۴) درحالیکه درغالب نسخه‌هانیست (۵) . دکتر معین استاددانشگاه تهران ترجیح میدهد آنراازمجلدی بداند تاعنصری باین دلیل که فرهنگ اسدی معتبرتراز نسخه های دیوان عنصری است (۶). امامن نه می توانم کاملاً بااوموافق باشیم زیرا عبارت معمول (۷) نظراوراتائیدنه‌می کند. معذالك باحتمال قوی قطعه‌ای که بااین مصرع آغازمی شود: آمدآن رگ زن مسیح پرست

---

(۱) دیوان (مدرس) ص ۶۸۳ مصحفا ص ۶۸۳ دیوان هند ورق ۲۲۹ حبیب گنج ورق ۲۴۱ لباب الالباب ج ۲ ص ۲۸۱ - ۸۲.

(۲) کتابت در ۸۷۷ هجری رجوع کنید به چهار مقاله چاپ معین (ص ۷۴) اما دکتر اشتیانی نسخه قدیمی تری را بکار برده (۳) یا مخلدی مجله دانشکده ادبیات ۴-۱ وچهار مقاله ص ۴۷۲.

(۴) تعلیقات لباب الالباب استاد سعید نفیسی ص ۷۲۸. (۵) رجوع کنید به چاپ اشتیانی ۴۲

(۶) چهار مقاله ص ۷۵ -

(۷) تنها یك نسخه مجلدی نوشته.

نه می تواند (۱) از سنائی باابورجاء باشد باین دلیل که قطعه‌مذکور درکتابی آمدهٔ است که بین سال های ٤٥٨ و٤٦٥ ه (۲) تألیف شده و در آنوقت ابور جاء بدنیا نیامده بود (۳)وسنائی شاید درهمان حوالی تولد شده باشد(٤) خلاصه بنابر دلایلی می توانیم بگوئیم که عنصری آنرانوشته استاد سعیدنفیسی نیز آنراازابو رجاً نه میداند. (٥) و نیزاین رباعی:

ای عهد تو دوستا ن سر پل ازوصل توهجرخیزازکین تو ذل

که‌دردیوان(٦) ونسخه‌موجود(۷) آمده نقی‌اوحدی (۸) ازابوسعیدابوالخیر میداند، اگرچه‌مزارصائب‌درذیل نام‌سنائی(۹) آنراذکرکرده یکی‌ازاشعاراضافی

اگرغم راچوآتش دود بودی جهان تاریك بودی جاودانه

که در دیوان نیست امادرنسخه دیوان هند (ورق ۲۳۱) و نسخه‌حبیب گنج (ورق ۲٤۳) موجوداست توسط عوفی (۱۰) ودیگران‌به شهیدبلخی نسبت (وفات ۳۲٥ه) داده شده است ودانشمندان (۱۱) آنرااصیل پنداشته اند. اما شمول آن در اشعارسنائی نسبت قدیمی آنرامشکوك‌می‌سازد. راجع به‌قطعات وغزل‌هائیکه در نسخه دیوان هند آمده (ورق ۲٤٤ـ۳٦٤) یک‌مطلب مهم رابابد درنظرداشته باشیم

---

(۱) به شرط آنکه بعد ها به آن اضافه نشده باشد زیرا فرهنگ اسدی ازنقص خالی نیست رجوع کنید به سخن وسخنوران ج ۲ ص ٤۹ ـ ۹٥.

(۲) تالیف آن بعد ازگرشاسپ نامه (٤٨٥ ه) است ایضاء.

(۳) وفات ٥۹۷ واگر در ٤٦٥ تولد شده باشد عمر او هنگام وفات باید ۱۳۲ سال باشد.

(٤) میگویند سنائی در ٥۲٥ یا ٥۳٥ به عمر ٦۲ سالگی وفات نمود. یکی ازمکاتیب او میرساند که تا هفتاد سالگی حیات داشت.

(٥) رجوع کنید به تعایقات لباب‌الالباب. ص ۷۲۸ مجمع الفصحا و آتش کده این قطعه را نیاورده

(٦) ص ٦۸۳ ـ (۷)دیوان هند ورق ۲٤۰ حبیب گنج ۲٤۹ (۸) عرفات عاشقین بنقل ازریاض الشعراء ودیوان سنائی ص ۸٦

(۹) درمجموعه اوبعید (چاپ سعید نفیسی (ص ٥٥

(۱۰) لباب‌الاباب ج ۲ ص ٤ ونیز رجوع کنید به آتشکده ص مجمع الفصحا ج ۱ ص ۳۰٤.

(۱۱)دکتر صفا تاریخ ادبیات ج ۱ص ۳٥۷ سخن وسخنوران ج ۱ص ۳اشعار رودکی ج ۳ص۱۲۲٥

وآن اینکه قطعهٔ (۱) :

چو فرمان یافت قاضی بوالمعالی

باید اصیل باشد زیرا سنائی این حامی روشن فکر را در اشعار دیگر نیز مدح نموده (دیوان مدرس ص ۸۰۲ـ۸۵۶ و غیره). و نیز از بیست غزل این قسمت ۸ غزل (۲) آن به تخلص سنائی است .

معذالك در حکم اصالت این قطعات اضافی محتاط باشیم قبل از آنکه بگوییم این اشعار از سنائی است باید آنرا بار بار مقابله کنیم .

درین جا میخواهم بگویم که در مرحله نهائی در آثار منظوم و منثور سنائی نرسیده است و این حکم در مورد این شاعر و شعرای دیگر زبان دری که بیشتر از یك مرتبه طبع و نشر شده است صدق می کند (۳)

---

(۱) ورق ۲۹٤.

(۲) اوراق ۲۹۸ب ۳۰٥؛۳۰٦ ب ۳۰۷؛۳۳۱ب ۳۳۲ب، ۳٤۲ب، ۳٦۲ ب

(۳) این زیاد است . درینجا یکی از آنها را ذکر میکنیم تا حال دیوان حافظ چاپ دکتر قاسم غنی و مرزا محمد قزوینی را که در ۱۳۳۰ هجری شمسی نشر شد معتبر ترین مجموعه میدانستند و اشعاریرا که درین مجموعه نیآمده بود جعلی میشمردند. این دو دانشمند کار خودرا بر چاپ جنجالی اساس گذاشتند و آن خود مبنی بود به نسخه خطی مورخ ۸۲۷ اما من ۹ غزل ٥ قطعه و ۳ رباعی را که مجعول پنداشته شده بود در نسخه خطی درکتابخانه آصفیه حیدرآباد یافتم که بسال ۸۱۸ ه کتابت شده بود. ازین جا معلوم میشود که عدم وجود بعضی اشعار در نسخه ای (هرقدر معتبر هم این نسخه باشد) نمیتواند دلیل مجعول بودن اشعار باشد (رجوع کنید به مجله علوم اسلامیه علیگر ج ۱ قسمت ۲).

دکتور احسان انتظار (استاد پوهنځی تعلیم و تربیه)

مباحث تازه در زبانشناسی و زبان دری

-۲-

بهترین گرامر کدام است؟

بهترین گرامر کدام است؟ آیا تیوری گرامر مانند تیوری علوم طبیعی مثلاً فزیك علمی بوده میتواند؟ چطور میتوان از بین چندین گرامر بهترین آنرا انتخاب کرد؟ قبل ازاینکه به این سوالات جواب داده باشیم، بهتراست بدانیم که وقتی «گرامر» میگوییم، منظورما از کدام گرامر است.

گرامر نظر به اهدافی که نوشته میشود به چندد سته تقسیم شده میتوانند که مهمترین آنها عبارت اند از :

گرامرهای دستوری (Prescriptive Grammars)

گرامرهای تعلیمی یا آموزشی (pedogogical Grammars) ،

گرامرهای علمی یا تشریحی (scientific Grammars) :

گرامرهای دستوری گرامرهای را گویند که هدف عمدهٔ آنها این است تا به مردم «اصول درست گفتن و درست نوشتن» را بیاموزد و یا به عبارت دیگر، «دستور زبان یعنی علم قوانین که مطابق آنها شخصی میتواند در زبانی درست و بدون غلطی سخن بگوید و بنویسد.»(۱)

---

(۱) استاد عبدالرحیم همایونفرخ : دستور جامع زبان فارسی. مطبوعات علمی اکبر علمی ۱۳۳۷. ص ۳۳.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی ازخواص مشخصهٔ این قبیل گرامرهااین است که همانطوریکه یك داکترطب بوسیله نسخهٔ خویش به مریضان دستور میدهند که کدام دوا را باید بخورند گرامرنویسان دستوری نیز باقواعد گرامری خودبه مردم خاطرنشان میسازند که که زبان راچگونه باید استعمال کنند (ازاینجاست اصطلاح «گرامردستوری» که نویسنده آنرا برای اولین باربکاربرده است) این گرامرهاواقعیت های زبان (خصوصاًزبان گفتار)راطوری که‌هست ویاامکان دارد باشد،چندان درنظرنمیگیرند وبیشتربه مسائل «صحیح» « وغلط » استعمال زبان (Usage) سروکاردارند . این گرامرها برای هدفی که نوشته میشوند،مفید وضروری‌است‌امابه شرط آنکه‌قواعد آنهابه اساس«زبان معیاری» باشد. درمورد زبان دری

تاجائیکه به نویسنده معلوم است، معیار«صحیح» و«غلط» دراستعمال زبان تا حال ازیکطرف به اساس زبان‌عربی‌صورت گرفته است وازطرف‌دیگربه‌زبان«معیاری گفتار» چندان وقعی داده نشده است؛ هرچه است زبان نوشته است . در حالیکه باید چنین نباشد یعنی قواعدگرامر،درزبان نوشته به اساس معیارنوشته ودرزبان گفتاربه اساس زبان معیاری گفتا، باشد. وبرای اینکه این کارصورت گرفته‌بتواند اولتراز همه تعریف کامل‌وجامع‌این دونوع معیار(یعنی معیارزبان‌گفتارومعیار زبان نوشته) صورت بگیردتابعد هاقواعدگرامری‌هرکدام بمیان‌آید واستعمال کنندگان زبان دری، چه درنوشته وچه درگفتاربفهمندکه درکدام حالات ،ازقواعد زبان معیاری انحراف کرده اند .

گرامرتعلیمی‌یاآموزشی البته به منظووتدریس گرامریك زبان بمیان می آید خواه آموزنده این‌گرامررابحیث زبان اولی (مثلاً گرامردری برای خوددری زبانها) ویابحیث زبان دومی (مثلاً گرامردری برای پښتوزبانها) ویا بحیث زبان خارجی (مثلاً دری‌برای خارجیان) بیاموزد. چون دراین‌قبیل‌گرامرهامسائل تعلیمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

و آموزشی بسیار اهمیت دارد، قواعدگرامری بصورت عمومی دا رای ممـیزات ذیل میبا شد :

(۱) قواعد آنقـدر ها کلی و عمومی نمیبـاشد ؛ (۲) از استثناآت کمتر بحث به عمل می آید و بیشترساختمانهای باقاعده تاکید میگردد ؛ (۳) قواعدگرامری بـه زبان بسیارساده و عام فهم یعنی بدون استعمال اصطلاحات علمی، سمبول و فارمولهای پیچیده بیان میگردد؛ و (٤) بعضی قواعد فرنالوجی، صرف ونحودریك درس معرفی میشود درحالیکه درگرامرهای علمی هرکدام این هاجداجداموردبحث قرارمگیرد. باید بخاطر داشت که موجودیت جنین گرامرها نیز مانند گرامرهای دستوری مفیـد وضروریست امادراین جابه آن اشاره شد تاواضح گردد که کلمهٔ گرامردربحث ما به این مفهوم بکار نرفته است بلـکه وقتی گرامرمیگویم منظورماگرامرهـای علمـی یاتشریحی است :

گرامرهای علمی یاتشریحی به گرامر های اطلاق میشود که شامل تمـام ممیزات ذیل باشد . درحقیقت امر وقتی گفته میشود بهترین گرامر کدام است، منظـور مـا همین گرامرهای علمی و تشریحی میباشد. یعنـی ازبـیـن چنـد یـن گـرامـر علمـی چـگـونـه میـتوان بـهـتـریـن آنـرا انـتـخـاب کـرد ؟ بـاید بخـاطـر داشت که طوریکه بعد ها روشن خواهد شد . گرامربه معنای که دراینجا بکاربرده شده در روش علمی و اهداف خود ازعلوم طبیعی مثلاً فزیك آنقدر رفرقی ندارد . حال بر گردیم به اصل مطلب و آن اینکه بهترین گرامربایست دارای ممیزات آتی باشد:

۱ـ همانطوریکه درفزیك بوسیله یك تعداد اصطلاحات علمی (Technical terms) از قبیل فشار، قوه حجم وغیره نظام های پدیده هـا ی طبیعی بیان میـگردد در گرامرنیز قواعدونظام زبان بااستفاده از اصطلاحاتی چون فونیم، مورفیم اسم، فعل عبارت اسیمه. مبتداخبروغیره توضیح و بیان میگردد. طوریکه خواهیم دید فورمولهای که در

زبانشناسی گزارشی بکار میرود مثل معادلات وفورمولهای الجبرو فزیک میباشد که فهم آنها برای کسانیکه به اصطلاحات و سمبولزم زبانشناسی گزارشی وارد نباشتد فوق العاده مشکل وحتی ناممکن است. مثلاً یکی از قواعد گزارشی (Transformatinal Rule) که شخص پروفیسر چامسکی (۲) در توضیح قسمتی از گرامر زبان انگلیسی نوشته چنین است .

1 . Passive:

$$SD: (NP, AUx, Vt, NP, \{\underline{Adv}\})$$
$$x_1 - x_2 - x_3 - x_4 - x_5 \rightarrow$$
$$SC: \; x_4 - x_2 - be + en\, x_3 - by + x_1 - x_5$$

این قاعده توضیح میکند که در زبان انگلیسی چطور جملات مانند «کریم کتابرا دیروز خرید» را به جملات مانند کتاب دیروز توسط کریم خریدشد» تبدیل میگردد؛ طبعاً فهمیدن این قاعده و امسال آن برای آنانیکه به اصطلاحات وسمبولزم وارد وآشنا نباشند، فوق العاده مشکل خواهد بود .

(۱) همانطوریکه در علوم دیگر، کلیه های که استخراج میگردد باید آزمایش تجربه را سپری کنند، قواعد گرامری نیز بایست چینی آزمایش راگزرانده بتواند تا بحیث قاعده های کلی شناخته شوند ؛ و درغیر آن گرامری که بدست می آید علمی نخواهد بود . به طور مثال گرامری که میگوید « اسم نام اشیاواشخاص راگوید » درحقیقت امر، تعریفی داده شده است که در همه حالات صدق نمیکند یعنی آزمایش تجربه را گزرانده نمیتواند زیرا در زبان دری کلمهٔ «رفتن» در جملهٔ «ازرفتن آنهامن اطلاعی ندارم» اسم است ولی نه این کلمه نام کدام شخص است و نه نام کدام شی. پس گفته

---

(1)Fodor, J . A and J . J . Katz (eds) (1964) ——— The Strvcture of Langvage : Readings in The Philosophy of Language . E Englewood Cliffs , N . J . : Printic - Hall

P . 227

(c) ketabton.com: The Digital Library

میتوانیم که چون این تعریفی که در بالا برای «اسم» در زبان دری داده شده است درست نیست وبه همین ترتیب هر گرامری که داری چنین تعریفات وقواعد باشد. نمیتواند درقطار گرامرهای علمی قرار بگیرد.

(۳) همچنان قواعد یك گرامر تاوقتیکه ساده، کلی، باارزش ودقیق نباشد، علمی گفته شده نمیتواندودربین گرامرهای علمی گرامری که بیشتر این نکات را درنظر گرفته بهتر است. همانطوریکه سادهگی، کلیت، ارزش ودقیق بودن متودهای است که درعلوم دیگر بکارمیرود، درگرامرهای علمی نیز باید تاحد ممکن استفاده به عمل آید. گرامر های که قواعد گنگ و پیچیده، خصوصی وبی ارزش داشته باشد، علمی خوانده نمیشود دربحث آینده خواهیم دید که چطور درتیوری گرامرهای گزارشی از این روشهای علمی به حداعلی استفاده میشود درینجافقط ازهرکدام این روشهای علمی درگرامریك زبان چند مثال عرض میشود.

تعریفی که دربالا از «اسم» درزبان دری داده شده ازجهتی یك تعریف علمی گفته نمیشود که کلی نیست به این معنی که مکمل نیست وتمام خصوصیت های مشخصی را که یك اسم دراین زبان دارا میباشد، درنظر گرفته نشده است. «اسم» واقعاً دربعضی حالات نام اشیا واشخاص هم است اما این تعریف تمام مشخصات (معنوی، صرفی نحوی) آنرا احتوا نمیکند. باید اسم تنها از نگاه معنی تعریف نگردد بلکه خصوصیت های صرفی (مثلاً اسم درفارسی علامت جمع را میگرد) نحو ی (مثلاً بحیث مبدأ ومفعول وغیره درجمله استعمال میگردد) آن مد نظر باشد تا یك تفریف کلی اسم حاصل شود:

درقسمت ساده بودن قواعد گرا مری باید بخاطرداشت که وقتی میگوئیم قواعدگرا مری باید ساده باشند، مطلب آسان» و«عامفهم» بودن آنهانیست بلکه مطلب ما اقتصاد دراستعما ل تعدا د علامات وقاعده هاست. یعنی هرقدر تعداد سمبول وعلامات وقواعد کمتر باشد بهتراست. مثلاً اگردرزبان گمناردری علامات

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفعولی (Object marker) را یك گرامر به شکل الف و گرامر دیگر به شکل (ب) توضیح کند، با اساس ساده گی گرامر (ب) را میتوان ترجیح داد زیرا عین واقعیت را به علامات (کلمات) کمتر افادهٔ کرده است:

قاعده گرامر الف : در زبان گفتار دری علامت مفعولی دو شکل دارد : {a} و {ra-} شکل اولی (a) در اخیر اسمای می آید که مختوم به m,q,g,k,d,t.p,b w,f,j,c,ǧ,x,z,s,ž,š,r,l, n و y باشد.

قاعده گرامر ب: در زبان گفتار دری علامت مفعولی دو شکل دارد: {a.} و {ra} شکل اولی (a) در اخیر اسمای می آید که مختوم به کا نسو ننت و یا نیم واول با شد .

شکل دوم (ra) در اخیر اسمای می آید که مختوم به واول باشد . در قسمت ارزش قواعد گرامری باید گفت که بهترین گرامر آن است که مسایل مهم وارزنده را توضیح و تحقیق نماید. مثلاً اگر یك گرامر علمی علمیت زبان و دیگری عمل زبان را توضیح و تشریحی میکند، میتوان گفت که گرامر اول الذکر بهتر است زیرا توضیح علمیت زبان بهتر است از توضیح عمل زبان. (١)

٤ــ همانطوریکه در فزیك مثلاً ، توضیح میشود که چرا اگر یك جسم را بطرف بالا پرتاب کنیم ، دوباره به زمین می افتد، در گرامرهای علمی نیز چرا های زبان باید توضیح گردد . اگر قواعد یك گرامر این را توضیح نمیکند که چرا جمله ای مثلاً « من سیب شرین را خوردم . » دومعنی دارد ، نمیتوان آنرا بهترین گرامر (علمی) خواند. قواعد گرامری که به اساس زبانشناسی ساختمانی (Strctural linguistics) نوشته شده است صرف یك نوع ساختمان را برای هردو معنی آن میدهد اما گرامرهای گزارشی برای هر کدام این معانی یك ساختمان معنوی (Deep Structure) داده میتوانند به این ترتیب .

---

(١) مفاهیم علم زبان و عمل زبان در مضمون پیشتر تشریح شده است.

الف: به معنای اول (یعنی سیبی را که ازشرین (نام‌دختر) بودخوردم.)

جمله ویاگرام(۱)

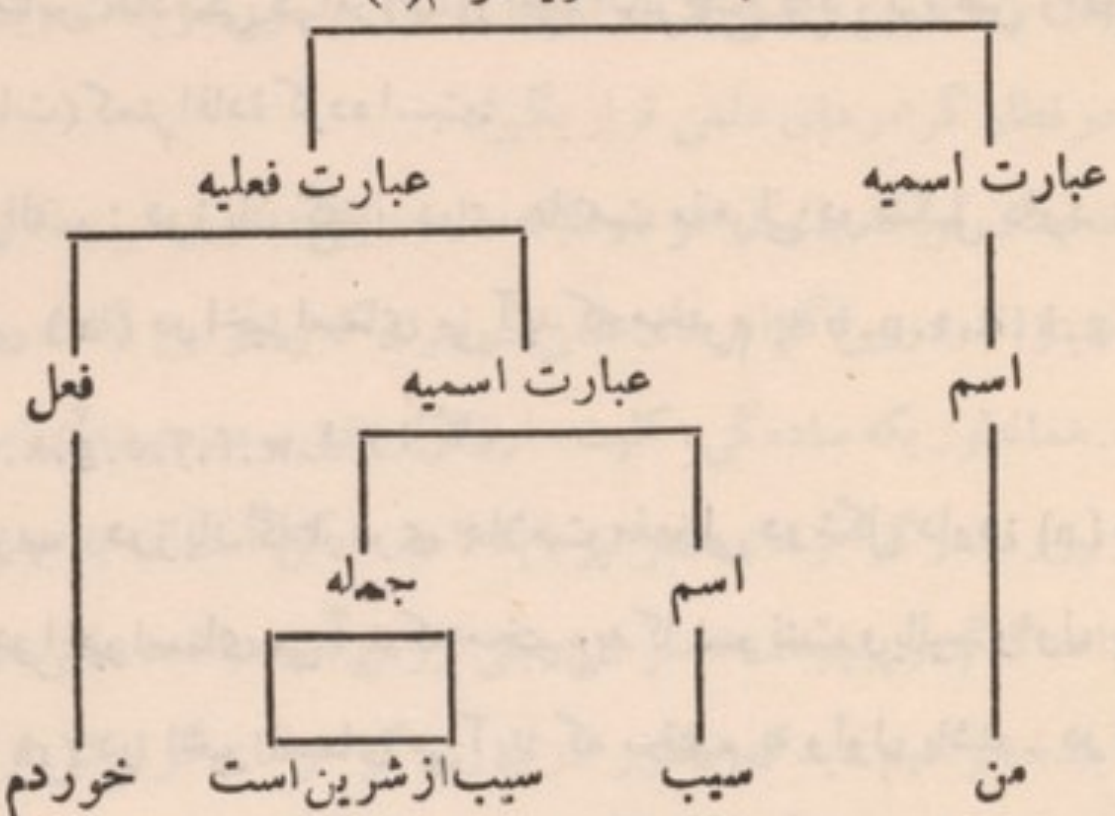

البته بالای آنچه دردایگرام بالا مشاهده میکنید، یك سلسله عملیات صورت میگیرد تاساختمان لفظی«من سیب شیرین راخوردم » بدست‌آید که تذکار آن‌به‌این مطلبی که میخواهیم اظهار کنیم. لزوم ندارد. ساختمان لفظی‌آن در دیاگرام (۳) نشان داده شده است.

ب: به معنای دوم (یعنی سیبی که شرین بود خوردم.)

جمله دیاگرام(۲)

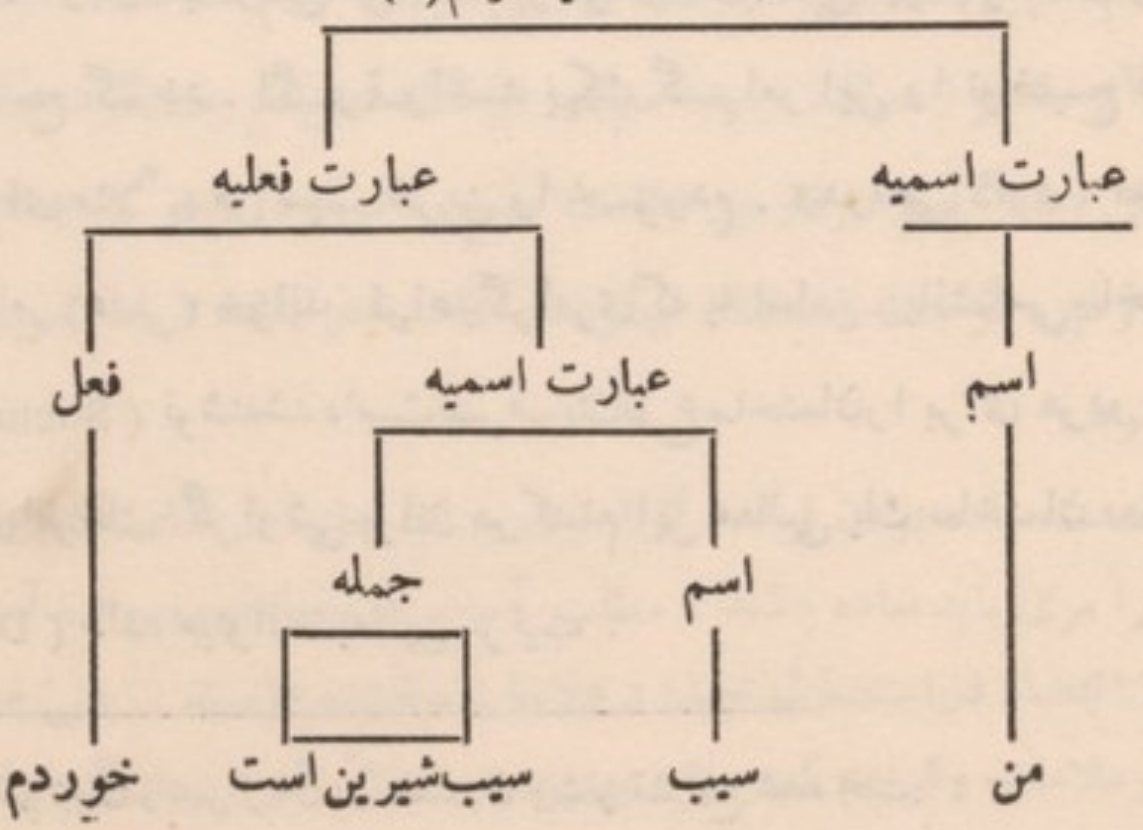

ساختمان لفظی این هر دو معنی بالاخره ترکیب شکل دیاگرام‌های (۳) و (٤) را بخود میگرد:

دیاگرام (۳)

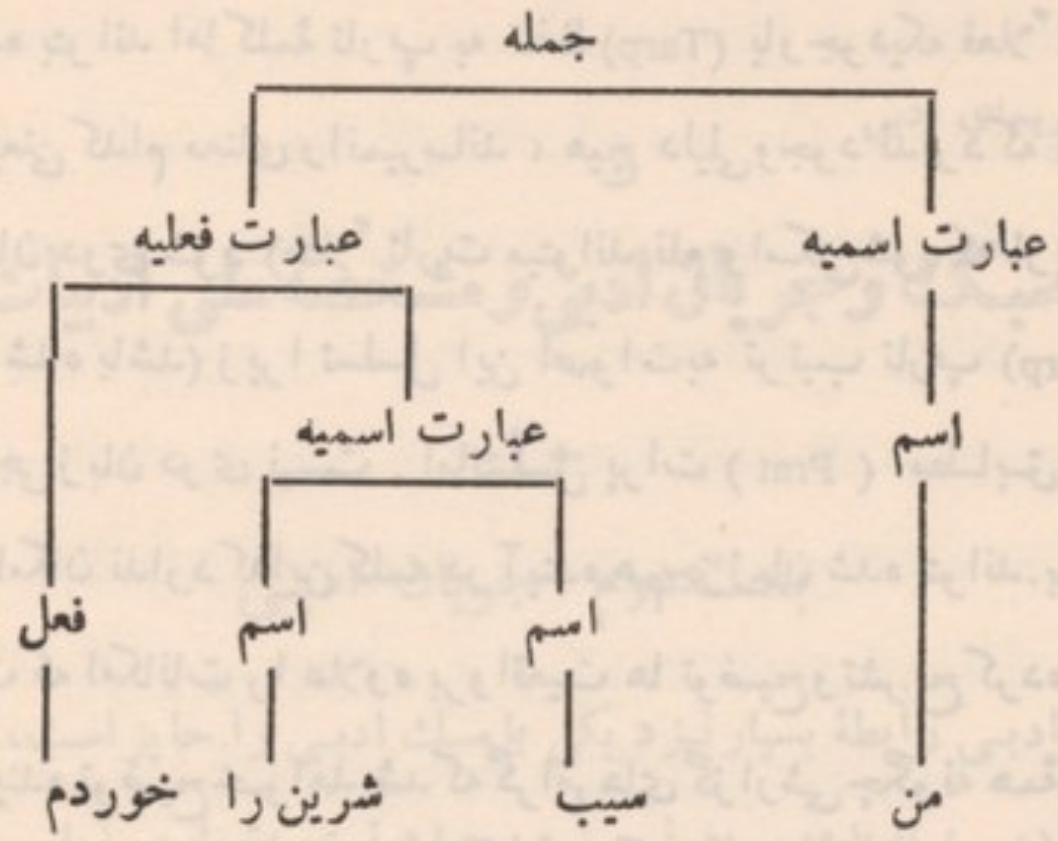

دیاگرام (٤)

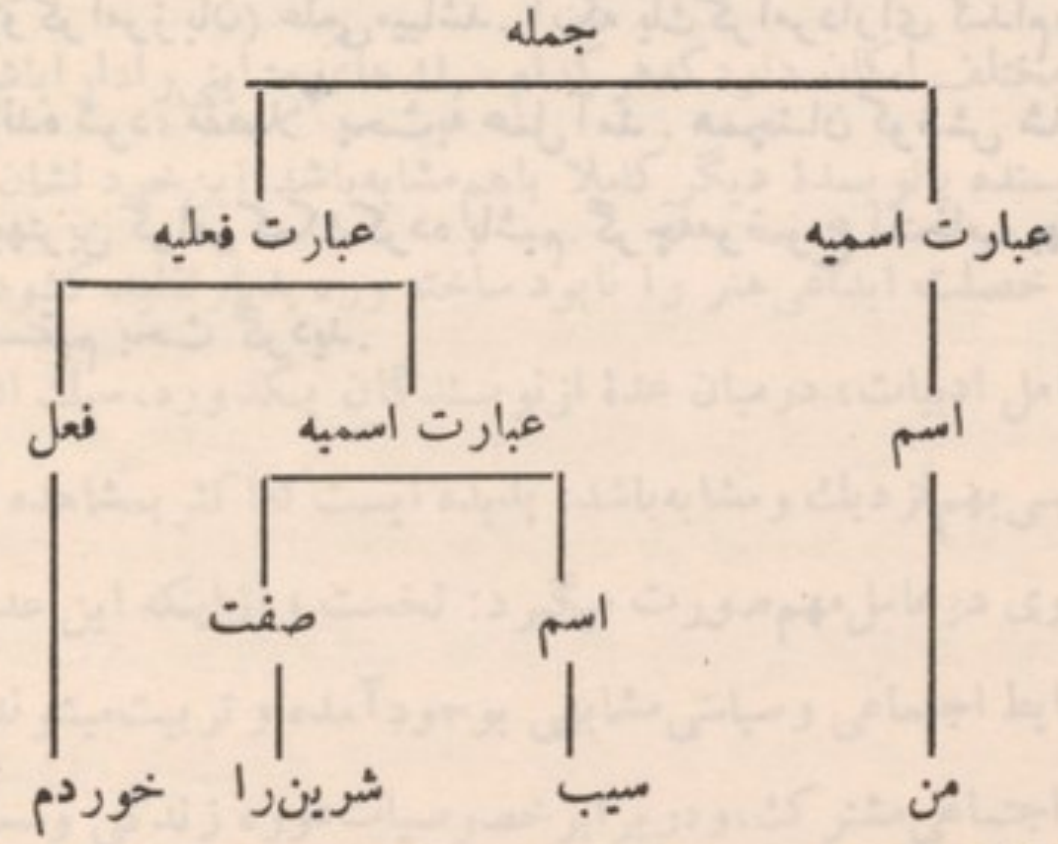

خلاصه اینکه آن گرامر علمی بهتر است که به این گونه سوالات جواب داده بتواند:

و بهترین گرامر آن است که به این قبیل سوالات جوابات را داده بتواند:

(۵) بالاخره، قواعد گرامری باید قدرت پیشگوئی را نیز داشته باشند. به عبارة

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیگر، آیایك گرامر برعلاوه از واقعیت ها، امکانات را نیـز در یك زبـان تـوضیح وتشریحی کرده است یانه؟ به طور مثال ، «پرات» به تلفظ (Prat) نامکن است که یك کلمهٔ دری‌شده بتواند اما کلمهٔ تارپ به تلفظ (Tarp) باوجودیکه فعلاً درزبان‌دری وجودندارد یعنی کدام معنای رانمیرساند ، هیچ دلیلی‌وجود ندارد که لغت مذکور روزی جززبان دری شود (مثلاً ثارت میتواند نام واسکتی‌شود که ازپوست قرقل افغانی ساخته شده باشد) زیرا تسلسل این اصوات‌به ترتیب تارپ (Tarp) مخالف قواعد فونالوجی‌زبان دری نیست . اماتسلسل پرات (Prat) مطـابـق‌قوانین زبان دری است وامکان ندارد که‌این کلمه در آینده هم‌جززبان شده بتواند. بهترین گرامر علمی آن است که امکانات را علاوه بر واقعیت ها توضیح‌وتشریح کرده بتواند .

در بحث آینده توضیح خـواهد شد که گرامرهای گزارشی چگونه همهٔ‌این نکات را درقواعد خود در نظرمیگرد . مطلب اساسی بحث ما دراین جا بـود که نشان دهیم تیوری زبان (وگرامرزبان) علمی‌میباشد. اینکه یك گرامردارای کـدام‌ممیزات‌باشد که علمی خوانده شود، مفصلاً بحث‌به عمل آمد . همچنـان کوشش شد تا خواننده را درانتخاب‌بهترین گرامر کمك کرده باشیم. گرچه‌موضوع انتخاب بهترین گرامر بصورت غیرمستقیم بحث گردید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سبک و جریان ادبی و مشخصهٔ ملی ادبیات

-۲-

بحث دوم : جریان ادبی

جریان ادبی رابطهٔ بسیار نزدیکی با سبك ادبی را حایز است، مگر نسبت به مسألهٔ سبك ادبی، پدیده‌یی بغرنج تر و پیچیده تری بشمار می‌آید . طوریکه قبلاً یادآور شده بودیم ، سبك ادبی ارائه مشخصات فردی ابداعات نویسنده است و نویسندگان مختلف امکان دارد که هر کدام سبك های متباینی را دارا باشند، اگر سبك ادبی یك نویسنده با نویسندهٔ دیگر کاملاً باهم مشابه باشد، این خود نشان دهنده آنست که نویسنده خصلت ابداعی هنر را نابود ساخته وره بدیار تقلید کشوده است. مگر در تاریخ تکامل ادبیات، درمیان عدهٔ از نویسندگان یکدوره، سبك ادبی آنانی که بصورت نسبی بهم نزدیك و مشابه باشد، پدیده ایست که اکثر بمشاهده میرسد. ایجاد این وضع روی دو عامل مهم صورت میگیرد: نخست ، ازاینکه این عده نویسندگان در تحت شرایط اجتماعی و سیاسی مشابهی بوجود آمده و تربیت میشوند، بنابران در برابر مسایل اجتماعی مشترك، و در برابر خصوصیات دوره زندگی و مسایل واقعی که آن زندگی را احتوا میکند، آنان شناخت تقریباً واحد و روش مشترکی را دارا میباشند. هم چنین در مسایل هنری نیز آنان تقریباً بینش و معرفت هنری متحد و ذوق هنری و مسایل ابداعی مشترك را دنبال میکنند. بنا بران ارائه آن همه خصوصیت ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

درخلال ابداعات، سبك آثار آنان، از انتخاب مواد، صیقل نمودن موضوعات عمده وایجاد چهره ها تاروش ابداعی ، بـکار بردن زبان ووجـود دیـگـر طبعاً یکسلسله خصوصیت های مشترکی را تبارزمیدهد. جریان ادبی در واقـع همانا درخـلال یکدوره معین،درسبکهای نویسندگانی که از نظرمسایـل فکری وهنری وسبك ابداعی باهم نزدیك وشبیه باشند،متشکل میگردد. دردوره های مختلف ،یکعده نویسندگانی که ازنظرتمایل فکری وهنری باهم‌متباین بوده اند.اکثرِ جریان های ادبی مختلفی را متشکل ساخته اند؛ هم‌چنین دربکدوره مشابه ، نویسندگان دارای تمایلات فکری وهنری مختلف نیـزجریان های ادبی مختلفی را اساس گذاشته اند . با تمام اینها نویسنده‌یی که بیکی‌ازجریانهای ادبی مربوط بـاشد ، وی‌خصوصیت مشترك ذاتی خود را حایزاست وباسبکهـای‌جریانهای دیـگرتباین می‌پذیرد؛ مـگراین موضوع هرگز بدان معنی نیست که سبکهای فردی هریك ازنویسندگان مربوط بیك جریـان ادبی، کاملاً بهم‌مشابه وهمگون است. بنابران نبایدجریان ادبی‌را بطورساده بحیث انشعابات سبك های نویسندگان ادراك کرد، مگربادرك این‌حقیقت که شباهت های میان‌آنان وجود دارد؛ ازهمین جاست که بعضاً (جریـان ادبی) و(روش‌ابداعـی) یا (مکتب ادبی) این‌دوتعریف رابهم خلط میکنند ، چنانکه ریالیسم‌ورومانتیسیسم این دوروش ابداعی اساسی را نیزبنـام جریان ادبی مسمی میسازند ویا شعارهای (هنر برای هنر) ، (هنر برای اجتماع) راکه هرکدام جریان خاص هنری وادبی است ؛ بنام‌مکتب هنری یاد میکنند، که دربکاربردن این‌تعریفات باید همیشه جانب احتیاط ودقت را رعایت کرد .

«جریان‌ادبی» و« روش ابداعی»دوتعریفی‌است که هم بایکدیگرمربوط وهم از یکدیگرمتباین‌است . (روش ابداعـی) عبارتست ازروش هنری که نویسنده توسط آن به منعکس ساختن وارائه زندگی و ایجاد چهره هـا میپردازد ودرتشکل جریان

ادبی تأثیر ثابتی نیز دارد . بخصوص درشرایط معاصر، «روش ابداعی» اساسی‌ترین وبرازنده ترین نشانه خصوصیت هنری وتمایل ابداعی نویسنده‌یی را توضیح میکند، بنابران اکثریك جریان ادبی بابعضی ازروشهای ابداعی در تحت لوای واحدی شناخته میشود وازهمین‌جاست که درمباحث عادی نقد ادبی نیز بعضاً با اتخاذ یك روش ابداعی، نام یك جریان ادبی را افاده میکنند . مگر تشکل یك جریان ادبی تنها مأخوذ از شباهت های روشهای ابداعی نیست ، بلکه در تحت رهبری یکی ازروشهای ابداعی، این امکان نیزوجود دارد که جریان های ادبی مختلف ومتباینی ظهور کند. بنابران درمباحث تیوریهای ادبی تنها میتوان که با بکاربردن روش ابداعی ، مشخصات عمدهٔ هریك ازجریان های ادبی راتلخیص کرد ، و نباید «روش ابداعی» و «جریان ادبی» این‌دوتعریف مختلف را باهم خلط نمود .

اگرموضوع را از نظرتاریخ تکامل ادبیات مطالعه کنیم ، جریان ادبی محصول مرحله ایست که تکامل ادبیات یك ملت نسبتاً به پختگی رسیده باشد . درمراحل ابتدایی تکامل ادبیات میتوان نویسندگان حایزسبك های‌گوناگون وآثارگوناگون را مشاهده کرد، مگر تمام‌آنان نمیتوانند که درآن مرحله جریان ادبی را که حایز تاثیر بزرگی باشد، متشکل سازند. باتکامل زندگی اجتماعی وپختگی‌پیگیرادبیات هریك ازملت ها، وبابوجودآمدن نویسندگان وآثارمتعدد،درهمین‌جاست که‌آنان باسبکها وشعارهای ادبی‌گوناگون، با تأثیروتأثر، مسابقه ومبارزات متقابل ، در مرورزمان‌به‌ایجاد جریان‌های ادبی که حایزخصوصیت های برازنده باشد، موفق میشوند. اگرموضوع را به اختصار بیان کنیم، ایجاد جریان های ادبی‌گوناگون درسیرتاریخ معمولاً این دوحالت متباین را احتوا میکند :

۱- بعضی ازین جریانهادرتحت شرایطجامعهٔ واحدی، بوسیله‌نویسندگان حایز تمایلات فکری وادراك هنری نسبتاً نزدیك که‌بابکاربردن سبك های‌مشابهی بکار

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابداعات میپردازند، آهسته آهسته تشکل می‌پذیرد. آنان خودهرگز صاحب کدام تشکیل مشترك، لوایح وشعارهای مشترك نمیباشد، بلکه با استفاده‌از تیوریهـا وابداعات یك یاچند نویسندهٔ ممتاز بحیث قواعد تقلید ودرخلال تبلیغ وتشهیر آن به تشکل جریان ادبی حایز خصوصیت های برازنده ومرتبط با یکسلسله تقاضا های زمان، میپردازند. بعداً درخلال تلخیص وترتیب ابداعات وتیوریهای عدهٔ ازنویسندگان ونقادان ادبی با بکار بردن اسم خاصی به تثبیت خصوصیت های یك جریان ادبی مبادرت میورزند. چنانکه کلاسیسیزم قرن هفده فرانسه ازهمینگونه جریان ادبی آب ورنگی بخودگرفته بود.

۲ـ نویسندگان دارای تمایل فکری، ادراك هنری وتصامیم مشابه ونزدیك که درتحت شرایط معین اجتماعی، شعورآنان باهم توحید یافته باشد، آنان دارای تشکیل وشعارمعیـن میباشند. حتی اعلامیـه های مشترکی صادرمیکنند وبطورآشکارا از ادبـیات معین پشتبانی مینمایـند، وبرعـلاوه با اتـکاء به همـان پشتیبانی خـود، بـه ابـداعـات ادبـی مشغـول میشونـد. هـر چنـد اینگـونـه اتحادیه های ادبی‌حایز خصلت تشکیلاتی میباشد، مگرحتمی‌نیست که همه آن بتوانند بحیث جریان ادبی متشکل گردد، مگرزمانی که اینگونه اتحادیه های ادبی برعلاوه ارائه‌شعارهای برازنده، درعملیه های‌ابداعی‌نیز یکسلسله نویسندگان‌حایزخصوصیت های بارزوآثارممتازایجادکند و تأثیرثابت خودرا نیزدر مراحل تکامل ادبیات به اثبات برساند، آنگاهست که میتواند بحیث جریان ادبی تشکل پذیرد. (همین انحادیه های ادبی درخلال مراحل تشکل، امکـان دارد خودبه شاخه های دیگری نیزانقسام یابد.) درسیرتاریخ تکامل ادبیات دری، تأسیس‌انجمن ادبـی کابـل خود میتواند یکی ازانواع‌همین گونه‌اتحادیه های‌ادبی محسوب شود، مگرانجمن ادبی کابل قبل ازاینکه حایزیکسلسله مشخصات مخصوص بخودگردد وزمینـه رابـرای

تشکل پذیرفتن نوعی ازجریان ادبی مساعد سازد ،ازمیان‌رفت‌و امروزدرمحیطما اصلاً کدام اتحادیه و یاانجمن ادبی که پشتیبان کدام نوعی از جریان ادبی بوده و حایزشعارمخصوص بخود باشد ،وجود ندارد . نویسندگان مابصورت انفرادی به ابداعات‌ادبی مشغولند واینگونه ابداعات‌نیز بیشترشکل تفنن رابخود دارد، تااینکه روی کدام آید یالوجی معین وضرورت اجتماعی خاص صورت بگیرد . مگراین حقیقت رابابد تذکر داد که بوجودآمدن دیموکراسی درکشورکه خودزمینه را برای بوجود آمدن وتشکل گروههای‌سیاسی‌مساعد ساخت این وضع درتغییرچهرهٔ ابداعات‌ادبی نیزبی تأثیرنماند وطوریکه امروزمشاهده میکنیم، گروههای سیاسی مختلف ادبیاتی رابکارمیبرند وازان پشتیبانی میکنند، که روی‌آید یالوجی وجهان بینی‌مخصوص‌آنان استواراست . هرقدراین گروههای سیاسی بیشترمتشکل گردند، ادبیات این گروهها‌نیز به پختگی خواهدگرایید و باگذشت زمان و با بوجود آمدن نویسندگان وآثارممتازمربوط باین‌گروهها، جریانهای ادبی مختلف نیزدرکشور مابه‌عرصه ظهورخواهد پیوست.

خصوصیت وتأثیرجریانهای ادبی: جریان های ادبی‌متنوعی که درخلال تاریخ بوجودآمده ،بدون درنظرگرفتن‌آنکه بکدام یك ازاشکال ارائه‌و بیان‌ارتباط دارد ، تشکل وتکامل آن نه تنهابااداراك هنری ، ذوق واراده مشترك عده‌یی ازنویسندگان تثبیت میگردد ، بلکه این تشکل وتکامل‌خود اساسهای عمیق‌اجتماعی‌را نیز محتوی است . بعبارت دیگرجریان ادبی کدام نوعی‌ازپدیده های مافوق واقعیت وطبقات نیست ویاآمیزش تصادفی گروهی از نویسندگان نیز محسوب نمیشود، بلکه ایجاد جریان ادبی مرتبط باشرایط تاریخی جامعهٔ معین صورت میپذیرد ومنافع و تمایلات‌گروه معینی‌ازجامعه رانمایندگی‌میکند . نظراندازی دقیق درتاریخ ادبیات ممالك مختلف‌دردوره های مختلف تاریخی ،این‌حقیقت راثابت میکندکه جریان

(c) ketabton.com: The Digital Library

های مختلف ادبی باداشتن خصلت مشخص تاریخی و اجتماعی ، وسیلهٔ برای تبلیغ آرمان هاو تأمین منافع گرو ههای گوناگون جامعه بکاررفته است . تنهااین نکته رابايد درنظرداشت که‌دربعضی‌ازجوامع‌تحت شرایط خـاص سیاسی واجتمـاعی و مغشوش بودن اوضاع ادبی، این‌حقیقت نیز بصورت برازنده تبارزنمیکند وامکان دارد تنها آید یال های یك ویا معدودی از گروههای اجتماعی رابصورت مشخص و برازنده تبارزدهد وبس . بوجودآمدن جریان های ادبی گوناگون دراواخرقرن‌نزده‌واوایـل قرن‌بیست‌اروپاازقبیل‌امپریشنیزم ، سمبولیسم، فیوچریسم، مادرنیسم،ودردوره‌معاصر اروپاجریان های «گروه پیش‌آهنگان»، «جوانان غضبناك» ، «دوره انحطاط» ومانند اینها، هر کدام روی اساسهای اجتماعی گوناگونی پایه گذاری شده وتکامل کـرده است . از آنجاکه تشکل وتکامل‌جریان های‌ادبی باشرایط تاریخی جامعه معین تثبیت میگردد ، بنابران ایجاد، تکامل ، انحطاط وتضادهای موجود میـان جـریان های ادبی ، درواقع انعکاسی است ازشرایط واوضاع گو ناگون ومتنوع همـان‌جامعه . بنابران تحقیق وبررسی درتشکل وتکامل ویاانحطاط جریـانهای‌ادبی نه تنها ایجاب میکند که رابطه های میان نویسندگان منسوب بیك جریان رامور دارزیابی‌قرارداد، درعین‌زمان‌حتمی‌و ضروری‌است که‌شرایط اجتماعی که آن‌جریانها روی‌آن استوار شده است، نیزملاك کارما قراربگیرد. چنانکه‌رومانیتیسم‌قرن‌نزده‌فرانسه که قیامی‌بود. علیه کلاسیسیزم ،درواقع‌غیرازمبارزه‌دو نوع‌شرایط اجتماعی‌وتاریخی‌چیزی‌دیگری بوده‌نمیتواند. بنابران‌زمانیکه‌تشکل‌وتکامل‌رومانتیسم‌قرن‌نزده فرانسه‌رامطالعه‌میکنیم، اگرشرایط‌اجتماعی همانروزفرانسه ونیزشرایطی راکه کلاسیسیزم روی‌آن استوار بوده ورومانتیسیزم باآن مبارزه میکرد، درنظر نداشته باشیم ، ناممکن است که‌به ادراك واقعی درباره رومانتیسیسم نایل‌شویم . مطالعه هرگونه‌جریان‌ادبی درتاریخ ادبیات هریك ازممالك خواهان‌درنظر گرفتن همین گونه حقایق‌وشرایطه‌میباشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بحث سوم : مشخصه ملی ادبیات .

اگر ادبیات را از نگاه روابط ملیت‌ها مطالعه کنیم، درمی یابیم که ملیت‌های مختلف بطور مقایسوی هر کدام مشخصه خاص خود را حایز است :

درخلال تکامل تاریخ جامعه بشری ، اوضاع سیاسی و اقتصادی، زبان، عادات وعنعنات ومحیط جغرافیایی هریك از ملیت های جهان تفاوت بارزی نسبت بیکدیگر دارد. اینگونه تفاوتهای متنوع درخلال مراحل تکامل متمادی ملیت ها، علت بوجود آمدن خصوصیت های متباین تاریخی ، فرهنگی و زندگی اجتماعی آنان گردیده است. مشخصه ملی ادبیات در واقع ، انعکاس خصوصیت های تاریخی، عنعنات فرهنگی وزندگی اجتماعی ملت‌ها درخلال ابداعات ادبی آنان است . این مشخصه در خلال عملیه های ابداعی متمادی آن ملت ها آهسته آهسته تشکل یافته وتکامل کرده است .

مشخصهٔ ملی ادبیات هم درمحتویات آثار ادبی و هم دراشکال آن ارائه میگردد. بطور مثال درموضوعات ادبی، ادبیات هر یك ازملت‌ها چه درموادابتدایی وارکان موضوع ویادرایجاد چهره‌ها هر کدام رنگ ملی خود را بصورت واضح حایز میباشد. بطور مثال ادبیات دری، هندی، ترکی، فرانسوی، چینی وروسی هر کدام در ترسیم موضوعات زندگی، ارائه خصایل چهره‌ها وهم چنین عادات وحتی محیط طبیعی صبغه شدید ملی را حایز است، این حقیقتی است که میتوان با مطالعهٔ تاریخ ادبیات این ملیت‌ها آنرا بصورت واضح مشاهده کرد. اینگونه موضوعات و محتویات زندگی با صبغهٔ شدید ملی آن ایجاب میکند که هریك ازملت هادراشکال ادبی نیز خصوصیت های متباین ملی خود راظاهرسازند. اینگونه اشکال ادبی حایز رنگ ملی، بنام اشکال ملی ادبیات یاد میشود .

اشکال ملی ادبیات ارائه فشردهٔ خصوصیت ملی ادبیات، ثمر تجارب ابداعات ادبی متمادی آن ملت ها ونشانهٔ مهم پختگی وتکامل ادبیات آن ملت هادانسته میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

از عوامل تشکل اشکال ملی ادبیات، نخست ازهمه زبان است و بعداً عوامل دیگری مانند ساختمان ، انواع و تکنیکهای ارائه آن اشکال .

زبان وسیلهٔ مهم ابداعات ادبی است . هر یك ازملت ها ازینکه شرایط زندگی وعادات وعنعنات مختلفی دارند، بنابران زبانی که آنان جهة تبادل احساسات وافکار خود بکارمیبرند، نیز متفاوت ومتنوع است. هریك ازملت ها زبان خاص خود را حایز ندوهریك ازین زبانها درمسایل صرفی ونحوی وطرق بیان ازدیگری تباین می پذیرد. اینگونه زبانهای ملت های مختلف ، نیروی اینرا باید داشته باشد که بتواند بصورت انگیزنده ونیرومند زندگی آن ملت ها وخصایل وعادات وعنعنات آنا نرا ترسیم کند وبرعلاوه به ترتیبی این عمل را انجام دهد، که برای اکثر افرادآن ملت قابل ادراك وقبول باشد. بنابران زبان یك ملت، عامل نخستین ومهم اشکال ملی ادبیات آن شناخته میشود. در تاریخ تکامل ادبیات جهان، تشکل وتکامل ادبیات هریك ازملت ها ، با تشکیل وتاسیس زبان ادبی آن ملت ارتباط نهایت نزدیکی بهم دارد. بطور مثال درقرون وسطی اروپای غربی بعلت سلطهٔ کلیساهای مسیحی تشکل زبان ادبی اکثر ملیت های آن ممالك محدود و منحصر شد . در آن زمان نویسندگان بیشمار مملکت های اتالیا، انگلستان والمان مجبور شدند بابکاربردن زبان لاتینی وفرانسوی بکارنویسندگی بپردازند. این وضع تکامل سالم ادبیات ملی این ممالك را بطور شدیدی متضرر ساخت . تنها بابوجود آمدن رنسانس و بعد از آن بود که نویسندگان متعدد درممالك مختلف به تشکل زبان ادبی ازمیان زبان محاورهٔ مردم پرداخته و درعین زمان به کارابداعات نیز مشغول شدند .

شکل ملی ادبیات درعوامل تشکیل دهندهٔ دیگر اشکال نیز ظاهر میگردد، مانند ساختمان آثار، انواع وتکنیکهای ترسیم وتمثیل . ادبیات هریك ازملت ها ، زندگی اجتماعی را که ارائه میدارد، هر کدام حایز خصوصیت های جداگانه است، بنابران

هر کدام از آن ادبیات نیز در ساختمان آثار ، انواع ، روش ترسیم و تمثیل راه تکامل مختلفی را می پیماید . بطور مثال ، صورت تشکل و تکامل شعر در ادبیات دری و ادبیات های دیگر جهان ، کاملاً از هم متفاوت است . قصیده را از نظر شکل با خصوصیت های که در تاریخ ادبیات ادبیات دری وجود دارد ، در هیچیک از ادبیات های جهان نمیتوان سراغ کرد ، هم چنین است انواع دیگر شعر که کاملاً روی خصوصیت های زبان دری تشکل یافته و تکامل کرده است . مانند ترجیع بند ، ترکیب بند ، مسدس ، مخمس ، مستزاد و مسمط و مانند اینها . هم چنین در داستان از نظر صحنه سازیها ، خصایل کرکترها و خصوصیت های دیگر تفاوت های زیادی در اشکال داستان در ادبیات های جهان وجود دارد . تمام اینها بحیث عوامل تشکل اشکال ادبی ، مشخصه ملی ادبیات یك ملت را پی ریزی مینماید .

محتویات جهانی و اشکال ملی :

حین بحث دربارهٔ مشخصه ملی ادبیات ، این سوال بمیان می آید ، که آیا ادبیات را همیشه در قالب ملیت حفظ کرد و یا اینکه آنرا از بحر بیکران محتویات جهانی برخوردار ساخت ؟ منظور از مشخصهٔ ملی ادبیاب همانا تقویت و انکشاف و تکامل اشکال ملی ادبیات است . در پهلوی آن ادبیات هر یك از ملت ها میتواند که بر علاوهٔ منعکس ساختن محتویات ملی در خلال آن اشکال ، موضوت و محتویات جهانی را نیز در آن ارائه کند و این سیر طبیعی است که ادبیات هر یك از ملت ها با تکامل شرایط تاریخی و اجتماعی آنرا پیمود نیست . بنابران مانعی ندارد که در خلال پنج رکن قصیده موضوعات ملی و یا جهانی هر کدام را در آن ارائه داشت یعنی شاعران و نویسندگان یك ملت در دایرهٔ اشکال ملی ادبیات خود میتوانند ، هر نوع موضوع و محتوای را که خواسته باشند ، منعکس سازند . این عمل از یك طرف که به غنای محتویات آثار ادبی یك ملت تأثیر ارزنده بجای میگذارد ، در تکامل اشکال ادبی آن ملت نیز خواه ناخواه تأثیراتی وارد می آورد . مگر بطور مثال زمانیکه شاعر دری زبانی بخواهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

که شعر انگلیسی را با تمام خصوصیت های آن از نظر شکل و محتوی در ادب دری تقلید کند، کاریست نابجا و عملی است که ادبیات یك ملت را سر انجام به انحطاط می کشا ند. مگر در تحت یکسلسله شرایط خاص، ملتی میتواند نتایج و ثمرات ممتاز ادبیات جها نی را نیز چه از نظر شکل و چه از نگاه محتوی بپذیرد. که در آنصورت هم خواه ناخواه صبغهٔ ملی آن ملت در آن انعکاس می یابد. بطور مثال داستان کوتاه که بیشتر با شکل تقلیدی در ادبیات دری رواج یافته است، هرچند از نظر شکل تشابهاتی با داستانهای کوتاه ادبیات ملت های دیگر نیز دارد، مگر باز هم از ینکه باخصوصیت ها ی زبان دری ارائه میشود، تأثیرات زبان و ادب دری در آن مشهود است.

اینگونه خصوصیت هارا در ادبیات های تمام جهان میتوان سراغ کرد. ادبیات ملیت های گوناگون از یکطرف که صبغهٔ ملی خود را حایز است و با حفظ آن باید آنرا انکشا ف وتکامل بخشد، ازطرف دیگر تأثیراتی از ادبیات های دیگر را نیز، چه از نظر شکل و چه از نگاه محتوی، می پـذیرد، که این خود بحث جداگانه ایست که درموضوع ادبیات مقایسی و یا تطبیقی از آن باید به تفصیل سخن گفت.

از آنچه که در بن چند بحث تا حدی به تفصیل سخن گفتیم، این نتیجه بدست می آید، که سبك ادبی عبارت از ارائهٔ مشخص خصوصیت های زمان، ملت و گروههـای اجتماعی در ابداعات نویسنده است، مگر جریان ادبی امتـزاج آنعـده اشکا لیست که نویسندگان حایز تمایلات فکری و سبکهای هنری مشابه و نزدیك بهم، بمنظور تامین هدف مشترك بصورت شعوری و یاغیر شعوری در تحت شرایط اجتماعی معین از آن استفاه میبرند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقش نگین

آیین خودآرایی ازروزالستستش — دل تحفه مبر آنجا که آینه بدستستش

نخچیرفناغیراز تسلیم چه اندیشد — دررنگ توپردازد تیریکه بدستستش

توفان کشاکش ها وضع نفست اینجا — ماماهی آن بحریم کان صورت شستستش

هرگه نسق هستی موصوف نفس باشد — در بندچه بندستش در بست چه بستستش

موضوع خیالات است آرایش این محفل — چون آیینه عنقایی نی بودونه هستستش

برکوس ودهل نتوان بنیادسلامت چید — دنیا گله یی دارد کاین شورشکستستش

هرچندزمینگیریست جزنعل درآتش نیست — مانند سپند اینجا هرآبله جستستش

سردرقدم اشکم کاین شیشه بسنگ افگن — بی منت خودداری لغزیدن مستستش

بیمایگیی فقرم تهمت کش هستی ماند — کمسایگیی دیوار بر گردن پستستش

چون نقش نگین «بیدل» پادر گل آفاتیم

هرچند بنایی ماسنگست شکستستش

«ابوالمعانی بیدل»

(c) ketabton.com: The Digital Library

چشمان مست

بتی دارم به روچون مه ولی چشمان مستستش
دوافعی حلقه ها بر بسته و بر گل نشستستش
کمان ابروی پیوسته کشیده گوش تا گوشش
مژه خنجر بدستستش نگه ناوک شکستستش
برخ زلف سمن فرسازفرط جوش استغنا
چوزلف گل فگند ستش چوسنبل برشکستستش
طمع زان ترک تا تاری مدارید ازوفا داری
که هرعهدیکه هستستش بیك ناگه شکستستش

«شهزاده نادر پسر اعلیحضرت شاه شجاع»

سودای محبت پیشگان

مهٔ من چون دو زلف عنبرین وچشم مستستش
جفا و دلبری ها از همان روز الستستش
درآن محفل که باشد جمله خوبان باخودآرایی
چوآید آن گل اندامم یکا یك را شکستستش
دل دیوانه سودای محبت پیشگان دارد
که هر محبوب زیبا را هزاران دل بدستستش
فغان و ناله ساقی ز دور چشم مست او ست
چوگشت مستانه ازچشمش می وساغرشکستستش
صفای سینهٔ عشاق بی می آنقدر صاف است
که هر جا ساغر پر می بود آنرا ببستستش

«عبدالله امیری»

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاد باش

روزی که‌هر کرابخودش واگذا شتند ما را دراختیار دل ما گذا شتند
آتش فگنـد دهـر بهـر آشیان که بود جز آشیانه‌ای که به‌عنقا گذا شتند
بشکست هرچه بود درین‌عهد روزگار جز مهرغم که بردل‌دانا گذا شتند
ساقی مشو ملول که خوش اتفاق بود امشب مرا اگر بتو تنها گذا شتند
درچشم‌اختران نتوان‌خواندبی‌شراب آن‌رازهاکه‌دردل‌شب‌ها گذاشتند
بعد ازهزار دورچو نوبت بما رسید ساغر به‌طاق‌ووعده بفردا گذاشتند
مـردان که رازخویش هویدا نمیکنـند صد معنی نهفته درایما گذا شتند
مـوی سفید بـرسـر مستان من نـگر چون پنبهٔ که برسرمینا گذا شتند
رطـل‌گران کشیدن و مستا نه زیستن بار امانتیست که برما گذا شتند
دل درخور زبونـی یأس وامید نیست آن‌راچرا بدست تمنا گذا شتند

پژواك شاد باش کـه یاران بـبزم خویش
جـای تـرا بدیـده نـه بیـجا گـذا شتند

« پژواك »

(c) ketabton.com: The Digital Library

شوخ خود کام

کجاحاصل شود کامم زلعل شوخ خود کامی
که در پایش همی غلطد هزاران سر بهر گامی
نگاهش آفت جان است وغمزه رهزن ایمان
بقصد صید دل گسترده زلفش هرطرف دامی
نخواهـد ترشود ازروغن بادم مغـزمـن
دماغ خشـك را باید نگاه چشـم بادامـی
گهی یادم نکردی ازوفا ای بیوفا دلبر
بالطاف ارنمی ارزم نوازش کن بد شنامـی
نه زر در کف نه دل در بر، نه ره کوته، نه همراهی
مبادا درسفر یارب چومن کس بی سر انجامی
چومکتوبم بری با او پس ازآداب ای قاصد
زبانـی هم بگـویش اززبان بنده پیـغامی
(ولی) راصبروعقل وهوش ودین ودل ربود آخر
نـگار نازك ترك قـبا پوش گل اندامـی

«ولی طواف کابلی»

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسافر

زنده ام احساس مردن میکنم
خنده برلب گریه دارم‌دردلم
هر که میگـوید مرا :
میروی زین‌شهر پرغم
میـروی ازایـن دیـار
شاد زی وزندگی ازسر بکن !
بی‌خبر ازاینکه من بی‌منزلم .

آسمان خاطرم ، پـرد ود آه
لاله امید مـن پـژمرده است
باد پاییـزی بمن آورده غـم
پای‌سیمرغ دلم بشکسته است
آه، جانم تا کجا افسرده‌است؟!

میروم‌زین‌شهر وازخودمیروم
تانبینـم دست غـم برگردنت
تاببوسی روی‌آنـکه یارتست
تابگویی: «یار پیشم‌مرده‌است».

میـــروم تاتو فراموشـم کنـــی
نکبت عشقم رود ازخانـــه‌ات
تـا نباشد گریـــه‌ام دلخورتـو
تانگـــردد آه من زولانـــه ات

تانیفتد چشم من برچشم تـــو
تا نخیـــزد از فراموشی فـــغان
تا بـزاید سینه‌ات عشق دگـــر
یـاد مـــن میرد بدا مان زمـــان

توبسی را باتمسخر کشته ای!
من نه تنها کشته بی دردی ام
میروم امـــا نمیگویـــم بـــتو:
(آه ، میسوزم دراین روزسیه
آفتـاب تیـــره میخند د بمـــن
آه میلنـــگم درین راه دراز)
روگرفتم‌تا نبینی زردی ام .

میروم‌زین‌شهروازخود میروم
خنده برلب گریه دارم دردلم
من گذ شتم ازتـو اما نـــگذرد
(دیگری)از کوچهٔ سرد دلم...

گربخندد بررخم خورشیدعشق
گربگـــرید ازفراقـــم آسمان
گربمیرد پیش چشم خوشگلی
مهراوهر کـــز نپاید درگلـــم .

«اقبال رهبرتوخی»

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاه علی اکبره‌شهرستانی»

ادب عامیانه دری هزارگی

تقویم، صناعت تنجیم (ستاره شناسی)

مردم هزاره، دربین قبایل افغانستان به ستاره شناسی شهرت بیشتردارند واین هم ازلحاظی است که آنان بیش از همهٔ امور، بزراعت و تربیه حیوانات اشتغال می‌ورزند؛ وبرای آنکه‌موسم گرماوسرماواوقات‌مساعدونامساعدهوارا خوبترتشخیص بدهند، دهقانان نزدخودحساباتی دارند، ونامهای مخصوص برای هریک از ماه‌هاوموسمهاوضع کرده اند؛ این محاسبات نجومی اگرچه عامیانه است، اما بسیاردقیق صورت میگیرد. اوضاع کواکب، تغییرحالات هوا راخوب پیشبینی مینمایند. آن پیشبینیهااگرچه کاملاً صائب نباشد با آنهم اقرب بصواب است. اشخاص باسوادوخوانده که به مبادی علوم ادبی واصول نجوم دسترس دارند به اساس محاسبه نجومی باستخراج می پردازند، ودرباره نجوم واز روی آن در مورداوضاع هوانظر دلچسپ ابرازمیدارند. برستارگان نیز نامها گذاشته اند خصوصاًستارگانیکه برتغییروضع هواوغیره مؤثر انگاشته شوند. مثلاً میچید (mechid) که درزبان دری (پروین) و بعربی (ثریا) خوانندش و به لاتین (فرانسوی) (Pleades) گویند.

میچید (پروین) ماجراهاواعمال عجیب وشگفت انگیزی دارد، در تشخیص وتعیین ساعات شب وتغییرموسمهاازاوضاع میچیدکارمیگیرند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماه وپروین نه‌تنهادرادب عامیانه دری ، بلکه‌دراشعارو آثار گویندگان وشعراء بزرگ زبان دری جایگاه بس مهم داشته است . قاضی حمید الدین بلخی ، در «مقامات حمیدی» در بارهٔ «مناظرهٔ منجم وطبیب» بحث مبسوطی دارد ؛ حافظ شیرین سخن ، پروین راگاه به «عقدگوهر» و گاهی به «خوشه» تشبیه کرده است :

غزل گفتی و درسفتی ، بیا وخوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را
آسمان گو ، مفروش این عظمت کاندر عشق
خرمن مه به جوی ، خوشه پروین به دو جو

یکی ازتأثیرات پروین، توغل (toghal) است . توغل : بضم تأ و واو مجهول وفتحه غین معجم وسکون‌لام‌دراصطلاح نجومی (عامیانه‌هزاره‌گی)عبارت ازقران (١) ماه و پروین (ماه ومیچید) است. توغل درهرماه یکبار واقع میشود ولی توغل روزهای سرماخیلی موردتوجه است وهرروزدقیقانه و موشگافانه شمار میشود . مگردرموسم گرمازیادبه‌آن نمی پردازند . چون میچید بماه توغل کند حوادث جوی پدیدارمیشودوسردی زمستان‌درآوان توغل‌شدت میپذیر دو برفباری های شدید رخ میدهد . توغل‌مراحل آتی رامیپیماید :

توغل ، بغل ،اره له (arala)،مورو له (murula) .

چون میچید ازماه بگذردبه سه ستارهٔدیگر که(ترازوا = ترازوها)خوانندش نزدیک میشود،میگویند:

---

(١) الف- قران: به کسره قاف باصطلاح علم نجوم، نزدیک شدن دوستاره است. اگر قران درایام نیک با دوستاره سعد، واقع شود، «قران‌السعدین»خوانند واگر قران در ایام نحس وازدو ستاره نحس باشد «قران‌النحسین»میگویند. صاحب قران کسیرا گویند که زادش درآوان سعد وقران‌السعدین شده باشد.

ب- توغل با کلمه توغه Togha = شمار نیزمناسبت دارد .

ج - توغل را به لهجه قرغزی پامیر افغانی‌توقل Toqol میگویند .

«دم توغل» است . عدد توغل همیشه طاق است ، ازآغاز روز های سر ما شدید که ماه قوس است بحساب می آید وتوغل ماه قوس «نه توغل» است ودرنهم برج واقع میگردد. وسپس «هفت توغل» دربرج جدی و«پنج توغل» دربرج دلو «سه توغل» دربرج حوت و «یک توغل» دربرج حمل وتوغل برج ثور که در بیست ونهم ماه واقع میشوده، به نظرنمیرسد ، بحساب نیز گرفته نمیشود .

بعضی ازمردم مرحله پنجمی رانیز بشمارمی آرند وآنرابرغوله (barghula) میگویند وچنین میشمارند :

یک : توغل ؛ دو: بغل ؛ سه : اره له ؛ چهار: موروله ؛ پنجم : برغوله .

توغل: نزدیک شدن وقریب کردن است . وبغل : کنار آمدن؛ اره له :خود رابرای جنگ وجدال آماده کردن ؛ موروله : باضربه تماس نمودن وگذشتن برغوله : تکان دادن وجنباندن .

بعدازبرغوله ، دوروزدیگرازآثارتوغل ، غافل نباید بود و آن روز ها را «پس کیبه Paskeba » و «پس قره جی Pas qaraji » میگویند که ممکن حوادثی درآن روی دهد . پس کیبه عبارت ازهمان «دم توغل» است وآنراقره ولهای توغل« qarawul-toghul » نیز گویند . «قره ول» در هزارگی : نشان گرفتن وتیررا بهدف عیار کردن است .

کلمهٔ «توغل» باکلمهٔ دیگرهزارگی: توگل (tugal) ؛ نزدیک و متناسب بنظرمیرسد ، وتوگل توجه کردن ، دقت کردن ، وحدس توان زدکه توغل=توجه وتمایل پروین باماه است .

علاوه برین ، عقرب (اقرب «عامیانه») نیزبحساب نجومی داخل است وبه اصطلاح نجومی هرگاه ماه دربرج عقرب داخل شودگویند: قمردرعقرب . زیرا ماه درهربرج درخانه یکی ازبروج، دوونیم روزقرارمیگیرد . این حساب نیز در

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب دری جایگاهی دارد. ولی طواف کابلی گفته است :

ترازوبر کف بقال ومن درصورتش حیران بیای مشتری بنگرقمردرخانه‌میزان

سید محمد علم شاه یکی از باشندگان (ورث) عبارت زیررا درین باره یادداشت : « ... آنچه ازماه گذشته است مثنی کن‌وپنج درآن فزای - پنج دیگر فزای برسر آن، اندران برج که آفتاب دروست‌خانه یی گیرو جای ماه‌بدان.» (۱)

---

(۱) سید محمد علم‌شاه پسر سید غلام‌حسین بن سید محمد تقی بن سید نعمت‌الله؛ مردی شاعر و خوش طبع است . بسواری اسپ وشکار علاقه دارد. گاهگاهی بشغل رسمی اشتغال ورزیده است . زمانی بین او و حسین علی بیگ پیازو که مردی شاعر بود برسر اسپی مناظره ومشاعره بعمل آمد ، که اینك چند بیت از آن را که محمد علم شاه سروده است :

برادر تو پندی زمن گوش کن نباید که پندم فراموش کن
به بزم عروسی به پشت سرنگ به چشمان ارزق توعینك ببند
مبادا که زلف بتان چون طناب بمیدان کشاند ترا بی نقاب
قدت همچو بیدو رخت برغو که مژگان چشم تو چون مونده سو
گمانم که مرآت توگم شده هوایت به تعریف مردم شده
خدا داد دکه که داماد تست مرا حیرت از قد شمشاد اوست

محمد علم شاه که در پهلوی سرودن شعر، موسیقی نیز میداند ودنبوره را خیلی دلرباء وروح فزاء با«رفت های» رنگا رنگ می نوازد، این چند دو بیتی را بادنبوره دمساز کرد :

پیرو، تمبون سان کرکر موکونه دوست ودشمونه پگك خبر موکونه
که عاشق درد چشموی تو نبینه موهر دوره، خون جگر موکونه

• • • •

چوغه تو کوکه ماه نومه میوم جدا خوکو، نسپگ شومه میوم
همی ره از دل پر درد خو گفت درگه تمبه از موری گومه میوم

• • • •

اگه یار مره دیدی ده ایلاق بگوی زارتو شوه او شیر و قیماق
که عاشق باخدا نالیده موگفت خود تو رفتی مره هشتی ده‌قشلاق

خاطره: در بیت اول برای حفظ قافیه «کنی» که خبریه است در مصراع دوم بشکل «کن» انشائیه آمده است واین در شعر ونثر هردو رائج است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستانی‌را راجع به توغل ازیکی از باشندگان قریه پجند ور Pajandur، شنیدم، این قریه شرقاً غرباً باپیچ وخم ها، میان کوهها افتاده است ویك دره طولانی است ودر وقت حلول زمستان از آغاز۹ توغل به بعد برفباری های شد ید دارد و چون نشیب کوه‌درهردوروی دره زیاد است،ازجانب (گیرو = سایه‌رخ) آن‌که زیاد برفگیر است،برف کوچهای مدهش بوقوع میرسد . را وی گفت:

«... اری!چنس نقل‌کنوم؟امومسال زمستوغدرسخت امده بود وده مای‌پنج‌توغل کواپگ ازبرف پرشده بود، آووکلووز گنه سال بود،مسافروبرفه‌چیرکده‌نمی‌تنست وآدم ازیگ‌آغیل‌ده دیگه‌آغیل ده یگ روزبیله میرسید . آدم ده منی برف تانافه ملیده مورفت وده صدزورگده خود خوره ازمنی‌برف بورمی‌تنست . یگ شاوکه توغل تازه درمده‌بود وآوور چوم کده بود و آسموازآوورتریگ گورادلی‌شده بود،وبرف کمگ، کمگ گردگله میکد،غیتای خاوبـود،وموپگ‌ده گیردگوشون تندورده تی تفتی‌شیشته‌بودی،که‌یگره‌ترقست‌شدوگوررست‌بورشد،پگ‌مواوولده‌مل شدی که برف کوچ کده ، خداکنه که کودم خانـه ره ده تی‌خونه‌کده بشه!!گوش کدی که ازگودری موچیقراوواویلامیه،ده زووادە ازترس ده تریگ میی‌ایسخیل کده‌نمی‌تنستی.سباگا وادی‌نماز، آغیلگی‌پگ پارووبیل‌ستده رافتی وبرفاره‌که‌کوه ادلی اوفتده بود ازگیردگوشون دیوال پس کدی،دیوال نمنده بودکه یگ روود دیره منده بود . برفاره‌ازسرشی‌پس کدی، یگ دخترویک‌باچه‌بـه قدرت‌خدازنده منده بود و آردوی‌شی‌نیمچه ورنابودودیگای‌شی ره پگ خنورلوبرف کوج‌برده وآل ومال وگروم درشی‌نیشته بود . اموباچه نقل کدکه :

«شاوغید خاوکدوپگ موده تی کنجله تفتی‌شیشته بودی وینگی مـه ورخست‌که جاگی بچکیچاره اندزه وته ایسره موری ره هم‌کیب‌نه‌کده بودی،که شرق‌کدویگره دان موری کورشدوینگی‌مه سون قروخیز کدکه قرونه ده‌بغل‌خوبیگیره،وقرودەتاغ

(c) ketabton.com: The Digital Library

هشته بود؛ مه خون خوارخو آردی موده دیر کرگ گندم شیشته بودی، یگره دنیا تریگ شدومه اوسه دیگه اوش نه کدوم که آبی مه، آیی مه، برارون مه، خوارمه وینگی مه کجه شد؟ ده شن مه پگشی تی برف شده!»

الی درد توره ننگروم خدا توره سادنیکی بدیه، برفکوج دیوال میواله لخشوم برده بود و آدم ده شان شی موشد وده وین شی میمد که اونجه سالا آباتی نبوده، اگه امویگ دیری شی نمومند آدم روش کده نمی تنست که اونجه خانه بوده بشه، دیوال و آدم و گرومه پگ دزورود دره شپتورکده برده بود، بیخی سام خوردی آدم میمد خداوجدتو ازبلانگا کنه» .

یعنی:

آری! چگونه حکایه کنم،؟ زمستان همان سال خیلی شدید بود، در ماه پنج توغل ماه دلو- کوهها از برف مستوروپوشیده بود، آها! که چه عجیب سالی بود؛ مسافران برف را بریده وبراه رفته نمیتوانستند؛ انسان میان برف تاناف فرومیرفت وازیگ ده تاده دیگر بیک روز بمشکل میتوانستیم رسید، واگردر برف فرومیرفتیم باصد زوروفشارخود رامیکشیدیم . شبی که توغل تازه درآمده بودوآسمان را ابرفراگرفته وپوشانیده بود وشب همچرن گورتاریك شده بود واندك اندك برف می بارید، وقت خواب نزدیك شده بودوماهمه بدور تنورزیر صندلی نشسته بودیم، که ناگهان آوازی مهیب شنیده شد وصداخیلی هولناك بود، همه هراسان بودیم که برف کوچ کرده است، خدا فضل کند که کدام خانه یی را زیر نگرفته باشد! چون نیك گوش فرادادیم ازسوی دره مقابل مان صدای گریه و ناله بگوش میرسید ، درآن دم ازخوف جان و ترس در آن شب تارهیچ کمك و کاری نتوانستیم .

صبحگاهان وقت نمازهمه اهل ده، بیل وراشبیل گرفته رفتیم وبر فهارا که بسان کوه افتاده بود ازدورو نواحی یك دیواریکه باقی مانده بود یکسوکردیم، یك پسرویك

دختر که بجوانی نزدیك بودند، زنده دریك گوشه دیوار باقیمانده بودند، نجات شان دادیم، دیگر همه خانواده را بامال وگاووغیره شان برفکوچ برده بود. پسرك برایم چنین حکایت کرد که:

«شب، هنگام خوابیدن فرارسیده بود، همه درزیر کنجله (نوعی لحاف) که بشکل صندلی مرتب شده بود، نشسته بودند زن برادرم برخاست که برای اطفال جای خواب درست کند تاآندم دهن موری رانپوشانیده بودیم، که صدایی هولناك برآمد ویکباره دهن موری بسته شد وزن برادرم بطرف قرآن کریم دوید تاقرآن را درآغوش گرفته از بلانجات یابد، قرآن درطاق بلند گذاشته شده بود، من باخواهرم درجلوکندوی بزرگ گندم نشسته بودیم، ناگهان دنیاتاریك وتارگشت، من دیگر بهوش نبودم ونفهمیدم که پدرم، مادرم، برادرانم، خواهرم وزن برادرم کجاشدند؟ بگانم همه زیربرف شده اند. دوستم! دردت را نبینم، خدای بزرگ وقت تراخوش نگه دارد، برف کوچ دیوار را پاك برده بودوانسان گمان می برد و چنان می انگاشت که آنجاسالهای متمادی هیچ عمارت وآبادی نبوده است، اگرهمان یك گوشه دیوارباقی نمیماند، انسان هرگز نمیدانست که آنجاخانه یی بوده باشد؛ دیوار، حیوانات وانسان وهمه چیزرابرف کوچ روفته آنطرف دره برده بود، وازدیدن آن انسان راخوف وهراس فرا میگرفت، خدای تراومرا ازبلانگه داراد!»).

شرح لغات ومصطلحات :

سرنگ serang = اسپ ابلق ــ قد همچوبید = کنایه ازقد کوتاه است .

برغسو Borghaso = داغدارولکه دار ـ موندهسو mundaso = چوب بریده،

دکه dokka = قدپست ــ رفت raft = طرز، اسلوب، میلودی .

پگ pag = همگی، پاك، ــ چوغ chugh = تار، نخ ــ نسپگ = نصفك (باکاف تصغیر) ــ موری mori = سوراخی است درسقف خانه، روزنه سقف .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایلاق aylaq =صیفیه، جای تابستانی درجایگاه مرتفع ـ شیر=ماست

قشلاق qeshlaq= جای گرم، ده ـ چنس chenas: حرف استفهام است = چطور، چه سان ـ غدرghadar = بسیار، زیاد ـ کوا = کوهها .

کلو kalo= زیاد، ـ وزگنه wozgana= شگفت آور ـ چیر کدو= بریدن برف .

آغیل aghil = ده، دیار ـ بیله bayla = به مشکل، بدشواری .

چوم کدوchum kado= تاریك کردن ابر، ابرضخیم ـ ادلی = مانند ـ گرد گله gardagla = همچون گردو غبار باریدن ـ غیت ghayat = وقت، موقع ـ گوشو goshu= گوشه ؛ گوشون: شکل اضافی است . که بر کلمات مختوم به واودر حالت اضافت نون افزایند. ـ تفتی tafti = صندلی، لحافیکه بشکل صندلی بروی آتش گرفته وهموار میشود تاهمه زیر آن نشینند ـ اوولدهمل awuldamal = وارخطا، سرآسیمه ـ کودم= کدام ـ گودرهgudra =روبرو، مقابل ـ چیقرا chiqra= گریه ـ واده= وقت ـ تریگ میسی tarig mayi= تاریکی زیاد ـ ایسخیل esxel = هیچ چیز ـ روودrawud = طرف، سو ـ دیره dera = دیوار ـ دیوال= خانه ـ ورنا warna : برنا ، جوان ـ خنورلو xanawarlo = تمام خانواده تلف شدن ـ گروم gorum= گله گاوان ـ غید ghayad = وقت ، زمان ـ کنجله konjila = لحافیکه آسترش تکه ورویه اش شال باشد .

ینگه yenga = زن برادر، زن ماما، زن کاکا ـ ورخستو warxasto = برخاستن ـ تهایسره ta - isara = تاآندم ـ کیپ کدو kep kado = محکم بستن ، دهن چیزی را کور کردن وبستن ـ آردی مو ardi - mo = هردوی ما ـ دیر dir = پهلو، کنار کرگ korg = کندوی بزرگ ذخیره ـ اوسه wsa = آنوقت ، آندم ـ اوش کدو ush kado = ملتفت شدن ، دیدن ـ آبه aba = باصطلاح دایزنگی = پدر ـ آیه aya = مادر ـ شن shan = شان زعم ، گمان ـ الی alay = دوست ـ وین wayn = وهم ، گمان ، خیال .

روش rosh = معلوم ، واضح ـ سام خوردو = ترسیدن ، هراسیدن .

متن بیانیه پروفیسر نورالحسن استاد پوهنتون اسلامی علیگر که بتاریخ دوم عقرب ۱۳۴۹ در تالار آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد گردید .

پروفیسور نورالحسن استاد پوهنتون اسلامی علیگر که بنابدعوت پوهنتون کابل بروز ۲۶ میـــزان وارد افغانستان شده بود ، بتاریخ ۲ عقرب ۱۳۴۹ بیانیهٔ تحت عنوان (وحدت اساسی ثقافت هند) در تالار آدیتوریـم پوهنتون کابل ایراد کرد، که ما اینک متن بیانیهٔ شان را بمطالعهٔ دوستداران ادب تقدیم میداریم .

« اداره »

جناب رئیس پوهنتون، آقای سفیر کبیر، همکاران بسیار گرامی، محصلین و محصلات عزیز، میرمنها و آقایان.

افتخار دارم ازهمه اولتر بهترین و صمیمی ترین مراتب سپاسگـذاری خـود را بحضور جلالتماب رئیس و مقامات پوهنتون کابل که اینجانب را دعوت نموده اند تقدیم نمایم . مدتی است که اشتیاق مسافرت به افغانستان را به دل میپرورانیدم زیرا اینجانب بعنوان یك محصل تاریخ از روابط بسیار نزدیك که بین دو کشور ما ازازمنه قدیم موجود است کاملاً آگاهم. سرنوشت مردم مادر هر دوره تاریخ و اینکه مربوط

(c) ketabton.com: The Digital Library

به زمان ماقبل تاریخ باشدو یادوره‌های قدیم ووسطی وجدیدباهمدیگرمنسلك ومرتبط بوده است .سهم افغانستان درتکامل ثقافت وفرهنگ هندبه اندازه ای برجسته وعمیق بوده که اکنون مردم هردو کشوردارای ارزشها، آرزوها وامیدواریهای مشترك میباشند. دوملت ما امروزنیز آرزوی مشترك ایجاد یك اجتماع مترقی راکه دارای عالیترین ارزشهای روشنفکرانه و بشردوستانه باشد گرامی میدارند.مهمان نوازی بسیارگرم وصمیمانه شما بمن فرصت دادتا هدفهائیراکه به آن عقیده داریم واضحتر وروشنترمطالعه کنم :

من برای بیانیه امروزخود موضوع «وحدت اساس ثقافت هند» راانتخاب نموده‌ام وباین امر کاملاً ملتفتم که دروقت کوتاهی که باختیاردارم حتی ذکروبیان مختصر این موضوع هم درخورامکان نیست وبنابرین میخواهم تنها بعضی مراحل وواقعات اساسی تاریخ هند را به سمع حضارمحترم برسانم تا درادراك موضوع ممد ومفید واقع گردد .

میخواهم درآغاز گفتارتذکردهم که تحلیل موضوع کاملا براساسات تاریخی مبنی بوده ودلائلی راکه برای اثبات موضوع ارائه میکنم، اصلاً مربوط به‌قرن وسطی خواهدبود ، زیرامطالعات دراین دوره تاریخ هند نسبتاً عمیق تراست وهرجائیکه کلمه هند افاده شده بمعنای تاریخی آن یعنی نیم قاره هندقبل ازتقسیم ۱۹٤۷میباشد .

بطوریکه حضارگرامی مستحضراند هند مملکتی است وسیع وپهناورکه کارساز طبیعت آنراازعطایای پر قیمت ومزایای نعمتهای جهانی سهم فراونی بخشیده‌است. همچنین هند دارای مناطقی است که‌ازلحاظ آب وهوا ووضع وچگونگی جغرافیایی کاملاً ازیك دیگرمتفاوت بل متغایراند . درازمنه قدیم هنگامیکه وسایل مواصلات ومخابرات، حمل نقل هنوزهم مراحل ابتدائی خودرا می‌پیمودناگزیرسمتهای مختلف سرزمین به‌پیمانه مختلف پیشرفت نموده ازهم متفاوت بوده اند. همچنین درمناطق

(c) ketabton.com: The Digital Library

حینیکه پروفیسور نورالحسن بیانیهٔ خود را در آدیتوریم پوهنتون درمحضر حضار ایراد میکنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مختلف،سنن جداگانه،زبان جداگانه وطرززندگی جداگانه بوجودآمد. سرزمین پهناورهند بانعمتهای فراوان ومنابع طبیعی سرشاروآب وهوای مطبوع واستعدادوسیع برای تغذیه وحمایه تعداد خیلی بیشترنفوس نسبت به آنچه درقدیم به آن سرزمین زندگی میکردند،موجب گردید تاقبایل وعشایرو طایفه هادردوره های مختلف بسوی هند عزیمت نمایند. این طایفه ها ودسته ها تقریباً چندین هزارسال قبل شروع به مهاجرت کردند. باوجودیکه بعضی ازینها ازطرف شمال شرق و بعضی دیگر ازراه دریابه هندآمدندولی تعداد کثیرمهاجرین جوقه جوقه ازطرف شمال غرب هندوماوراً افغانستان به این سرزمین روی نهادند.

دسته های مها جرین بسیاری ازمختصات خودرا نگهد اشتند،ولی بعضی دیگر درمحیط پهناوراین سرزمین خود را طوری ضم نمودند که هویت اختصاصی آنها نیزازدست رفت،درحالیکه بعضی طایفه های دیگرانفرادیت خود راازدست ندادند. ادامه سیستم عشایری وقبیلوی که هر کدام آنها دارای مشخصات مختص میباشددرایجاد سنن فرهنگی متنوع سهم بارزی داشته است .علاوه برین موجودیت مذاهب سلك وغیره درعین زمان درایجاد فرهنگ وثقافت مختلط هندنقش مهمی را بازی کرد : ناگفته نماند که این ادیان نه تنها ازلحاظ عقاید دینی متفاوت اند بلکه (لااقل درآغاز کارخود) یك نظام نامه کامل اخلاقی وروش مختص زندگی را به پیروان خود طوری تعلیم میدادند که آنها بشکل فرقه های جداگانه بایك قالب مخصوص ثقافت وفرهنگ بوجودآیندوچون هریکی ازین فرق دینی بااساسات تفرقه جوئی وجدال باهمد یگربارآمدند، این امربه دسته بندی های بیشترمنتج گردید.

این عناصرعمده موجب گردید تا فرهنگ متنوعی درسرزمین هند بوجود آید واین تنوع حتی برای کسانیکه احیانا به هندمسافرت بنمایند اشکارمیگردد . این واقعیت تاریخی که هند حتی درقسمت بزرگتر تاریخ ثبت شدهٔ خود، شکل یك واحد سیاسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

رابخود نگرفت،به تنوع آن افزوده است . علاوه بـه مبار زه های سیاسی بین حکومات مختلف‌محلی که درهندموجود بودبعضی اوقات بـه کشمکشهای بین دسته های مختلف اجتماعی نیز برمیخوریم .حقیقت امراین است که حتی درزمانیکه این دسته های مختلف‌مشغول‌جدال و کشمش نمیبودندآنهافقط بعنوان واحدهای متزوی به همزیستی تمایل نشان میدادند .

بدون تردید میتوان گفت که این تنوع فرهنگی بـه جنبه های حیات مـردم هند جنبه دیگری را اضافه نموده‌است،زیرا انکاراز وجود کلتورهای فرعی که درمناطق مختلف هند عرض‌اندام نمودند امکان پذیر نیست،چه‌هر یکی ازین کلتورهای فرعی دارای‌هدفهای مخصوص‌بوده که منظور آن‌تهیه وسایل یك حیات کامل ومرفه برای مردم آن منطقه بوده است بنابـراین لازم می‌افتد کـه امتیازات ومشخصات سایر فرهنگهارا بدون تردید بدیدهٔ احترام بنگریم .

ولی باینهمه تنوعی که‌درفرهنگ وثقافت هند بنظر می‌آید ، وحدت و یگانگی نامرئی آن که گاهی بنابه وسعت انحرافات‌وتغییرات ظاهری در آن ناپدیدمیگردد، به همان اندازه‌مهم‌وحیاتی بشمارمی‌آید. برای‌مثال میتوان آن را باعمارتی تشبیه کرد که دارای چندین نمونه وطرزمعماری باشد ولی چون اساس آن متین ومحکم است میتواندباکمال‌استواری برتهداب خوداستوارباشد .همانطوریکه دربالامتذکر گردیدیم هند ازمراحل تنوع وتلفیق فرهنگها که لزوماً درهـردوره مختصرتاریـخ واضحا دیده نمیشودگذشته است، ولی چون‌یك دوره طولانی تررا درنظربگیریـم معلوم میشود که این تلفیق فرهنگهانه تنها بحیث یك قوه محرکه بلـکه بعنوان یك عامل ثابت نیروهای موید تحولات تاریخی بکـارمیرفت . نـاگفته نماندکه مرحله تلفیق‌فرهنگ برای هند دارای اهمیت حیاتی است وبه هیچوجه‌نمیتوان‌آنرامحض یك حادثه تاریخی تصور کرد . ایـن تلفیق را میتوان نتیجه تاثیرقـوانین تحولات

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاریخی و نمونه های واضح اعمال اجتماعی پنداشت که در طول تاریخ تکامل فرهنگ بشری پدیدارشده است .

اجازه میخواهم از همه اولتر توجه حضار گرامی را به یك جنبه خیلی مهم فرهنگ هند که بادرنظرداشتن تاریخ وجغرافیای آن سرزمین یك امر کاملا ساده وقابل فهم معلوم می‌شود جلب کنم . این جنبه عبارتست ازاستعداد اخذ وقبول امـور پسندیده بشمول روشهایی که ظاهراً ناسازگار بنظر می آیند. یك مثال بسیارساده همین روش ازاین قراراست . درمحیط روستائی هند این گونه واقعات خیلی بـوفرت اتفاق می‌افتد که دهقانی را می بینیم که درعرض راه خودگاهی به مجسمه شیوا (یـکی از خدایان ثلاثه هندوئی) بادستهای بسته‌عرض احترام می کند وچـون بعد از پیمودن گامی چند به مجسمه بودابرمیخورد به او نیزسر نیایش فرومی آورد وچون گذرش درحین راه بزیارت یکی ازشهدای گمنام اسلام بافتد ازنثار کردن سکهٔ چند برمزار آن‌شهید، بعنوان اظهاراحترام، هیچگونـه دریـغ نمی ورزد ودرعین حال بـا کمال اطمینان قلب یك هندوی واقعی هم‌باقی میماند. این دهقان ساده ازگفتاروتذکراتی ازقبیل اینکه اونباید به معتقدات هرسه مذهب احترام قایل شود متاثرنمی گردد . در اینجاذکراین امربیجانخواهدبود که بسیاری ازمصلحین دینی وجود اینگونه تعاملات متفرقه مذهبی راجایز نمی‌شمارند وحتی علمای معاصرغرب نیزآنرا یك‌فعل مردود میدانند ولی افکارهندی اینهمه منطق ارسطوئـی را قبول ننموده بجای خود باقـی است . بعقیده مردم هند منطق عالیتری‌وجوددارد که مطابق آن تناقضات ظاهـری بین عناصرناسازگاررامیتوان. باهم‌سازش داد وتضادهارامیتوان باهم ترکیب‌ومخلوط نمود . مسلمانان هند نیزازمـدتهای طولانی بـه مـراسم اجتماعی ورسوم‌و آداب مذهبی پابند بوده‌اند، که گروهی ازعلما آن را تقبیح مینمایند. بسیاری ازاین مراسم همان است که طبقات مختلف قبل ازقبول اسلام به آنهاعادت داشتندو یا بعضی از آنها

(c) ketabton.com: The Digital Library

را ازهمسایگان خوداخذ کردند،ولی باوجود این مراعات تعاملات غیراسلامی هیچ نوع ضرر و یاسؤ تاثیر بالای عقیده وایمان آنها وارد نمی سازد.دراینجا باید متذکر گردیدکه درهر اجتماعیکه مردم باهمدگر ارتباط ومراوده داشته اند وبرای همزیستی درجستجوی راههابوده‌اند،ناگزیراز قبول افکارخوب همدیگربوده‌اساس ومراحل اختلاط فرهنگی راطوری پایه‌گذاری کرده اندکه هویت انفرادی دسته های مختلف محونگردیده است . بنابراین هروقتیکه دسته جدید درجایی رحل اقامت می‌افگند، لزوماً تعاملات وتمایلات آن دسته هائیراکه پیش ازآن درآنجا زندگی میکردند، قبول می کند ونیزتحولات قابل ملاحظه ایرا درطرززندگی دسته های قبلی وارد می‌سازد . این نوع ارتباط که گاهی اوقات شکل منازعه را بخود میگرفت باین وصف یك جریان فرهنگی را بحرکت می‌آورد، که نه تنها ازمجموعه فرهنگهای مختلف متشکل شده بلکه صورت یك سازمان درحال رشد را داردکه انگیزه های جدیدی را برای ظهورچنان نهضتی مهیا میسازدکه ارزش آن ازیك مجموعه سنن ورسوم مختلف خیلی بیشتراست .

جریانات فرهنگی یاك جامعه تحت تاثیرعمیق محیط واقع می‌شود.روش تولیداتی جامعه،روابطتولیداتی،طبقه بندی جامعه ازلحاظ اقتصادی،قالب ساختمان اجتماعی وماهیت طبقه مقتدرازجمله عناصریست که تاریخ بسا ممالك شاهد نفوذ عمیق آنها برتحولات فرهنگی بوده است . بطورعموم این عناصر درهندنیزموثرواقع شده،اما وضع روابط اجتماعی دراکثرنقاط مملکت ودردوره های مختلف تاریخ همانندبوده است. بنابراین می‌بایست تغییرات فرهنگی تابع چنین عوامل اساسی تاریخ قرارگیرد وبهمین دلیل روش های فرهنگی تابع چنین عملیه تلفیقی بوده است .

این امرازین لحاظ نیز قابل توجه است که کلتورطبقه مقتدرهمیشه سایرطبقات اجتماع را تحت نفوذ خود قرارمیدهد . بطورمثال میتوان گفت که دردوره قرون

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسطی اداب ورسومیکه دردربار دهلی رواج می یافت توسط دربارهای کوچك امراء واراکین سلطنت وشاهزادگان محلی تقلید ، وآنجا بین عموم مردم منتقل میگردید. ازطرف دیگر بسیاری ازاداب وسنن مردم محلی به دربارشاهزادگان ایالتی رواج می یافت وازآنجابه دربارسلطنتی راه یافته شکل بهتروشایسته تری رابخودمی گرفت. ولی نکته مهم درینست که ارزشهای فرهنگی طبقات حاکمه همیشه طـرزوروش زندگی عموم مردم را تحت نفوذ خود قرارمیداده است .

ناگفته نماند که وحدت سیاسی هیچگاه خاصیت تاریـخ هند نبوده است، ولی مقصد سازمانهای متحدالشکل سیاسی ازدوره های قدیم این بود که تعاملات حکومات متعدد محلی راکه اصلا برروابط اجتماعی همانندی پایه گذاری شده اند تحت تاثیر قراردهد . دردورهٔ سلطنت تیموریان هندکه ازاواسط قرن شانزدهم میلادی تامیانه قرن هجدهم ادامه یافت، قسمت بـزرگترمملـکت تحت سیستم متحدالشکل اداری واجتماعی قرارداشت . قبول یك تعداد زیاد حکمرانان محلی هم هندووهم مسلمان دررديف اراکین سلطنت بطوریکه هرکدام آنهاازخوددارای یك تعداد عسکربودند، جریان اختلاط فرهنگی راسریعترساخت وشکل اساسی رسوم واداب راکه دردربار شاهی صورت می گرفت به مردم روستاودهات ابـلاغ نمود . ایـن عمل اختلاط فرهنگی حتی قبل ازدوره مغول دردربارسلاطین و لایات هند ادامه داشت ودر نتیجهٔ آن ادبیات، فن معماری، آداب وسنن عامه مردم تحت نفوذ قرار گرفتند . ولی ظهور یك حکومت مرکزی سلاطین تیموریه که ما درهند آن را بنام مغول یاد مـی کنیم موجب گردید تمدنهای قسمتهای مختلف هند بیش از پیش روی هم تاثیرانداخته عمل منقابل را انجام دهند :

ایجاد یك سلطنت وسیع در اواسط قرن شانـزدهم میلادی کـه دارای وحدت سیاسی بوده، توسعه تجارت واقتصاد راتسریع نموده ودرایجادتمدن شهری واخراج

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردم ده نشین ازوضع انزو اواتکاء بخود موثر واقع گردید. همزمان بااین تحولات تجارت خارجی ازراه خشکه ودریانوظهور کرد ودرنتیجه آن یك بازارفروش ملی بوجود آمد. این بازارملی طرزتمدن وروش زندگی مردم رادرقسمتهای مختلف کشور تحت تاثیرقوی قرارداد و بطورغیرمستقیم نقش یك‌عنصرمتحد کننده رابازی کـرد.

کسانیکه به مطالعه تاریخ‌علاقه دارند می‌دانند که مذهب در تمام‌دوره‌های تاریخ بالای رشد وتوسعه فرهنگ نفوذ عمیقی داشته است . حتی ادیان و آئین های‌محلی وزودگذربر طرززندگی مردم موثرواقع می‌شوند، ولی تاجائیکه بـامذاهب بزرگ که بالای افکارملیونها مردم اثرمیگذاردمربـوط است، تاثیرونفوذ آنها خیلی بیشتر می باشد . همانطوریکه چند دقیقه پیش معروض داشتم، تمام مذاهب بزرگ نه تنها مسایل معنوی وروابط بین‌انسان و آفریدگار را مورد مطالعه قرارمیدهند، بلکه یك سلسله قوانین و مقررات‌رابرای‌پیروان‌خودتهیه‌می بینند که‌شامل‌اصول‌اخلاق ورفتار و کرداو وطرززندگی می‌باشد، هرکدام این مذاهب‌هدف‌خودرا تشکیل یك اجتماع جهانی پیرو ان‌خودقرارداده‌است. باوجودیکه‌این گونه‌مساعی تاحدی‌باموفقیت‌همراه بوده، ولی واقعات تاریخی بمانشان میدهدکه مذهب هیچگاه لزومـابحیث اسـاس اموراجتماعی وسیاسی پذیرفته‌نشده است. دراینجامیتوان بطورمثال گفت، درحالیکه دین مسیحی ازقرنهاباینطرف ادامه دارد، جامعه‌مسیحی به چندین گروه ودسته‌منقسم گردیده، حکومات ملی راتشکیل داده که‌هرکدام آنهـابرای پیشـرفت و انکشاف تمدن خودمساعی مبذول داشته وحتی‌بعض اوقات با هم داخـل جنگ وجـدال گردیدند. بعد از تجزیه کلیسای رومن کاتولیك مثال‌این امرکه‌دول کاتولیك‌بطور دسته جمعی برعلیه دول پروتسنانت قد علم کرده باشند ویابین خود اتحا دفرهنگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

رادرمقابل دول پروتستانت بیشترتقویه کرده باشند بسیارنادراست .

درمورداسلام نیز این مثال تااندازه ای صدق می نماید . زیرا هنگامیکه قدرت اسلام درمیان خلفای متخاصم تجزیه گردید وسپس به دست امرأوسلاطین افتاد، واحد های فرهنگی متعددی ظهور کرد که بسیاری از آنهابعد به شکل حکومات ملی عرض اندام نمودند. دراینجاباید متذکر گردید که نفوذاسلام درمیان آنها از هیچ حیث کمتر از دیگران نبوده ونه عقیده وایمان آنهابه اساسات اسلامی متضرر گردیده بود. ولی بااینهمه مطالعه تاریخی آنهابماثابت میسازد که باوجودیکه مذهب یك عنصر مهم وحیاتی می باشد، هیچگاه نمیتواند یگانه عامل برای ایجاد قالب فرهنگی موردقبول واقع شود .

درسرزمین هند مذهب هندویی یك سلسله عقاید واصول مختلف مذهبی را در میان خودجای داد وازاین حیث میتوان آنرایك مذهب منحصربفرد ازروی تحمل واغماض تلقی کردولی درعین حال این مذهب نیزیك سیستم اجتماعی دقیق وسختگیری را بوجودآورد که نمی توانست بامقتضیات جدید همنوابا شد .

نتیجتاً هندویزم ویابهتربگوییم برهمین یزم توسط زبان سانسکریت وفرهنگی که ازآن منشعب گردیده وحدتی رادرمیان قسمتهای مختلف هندبوجودآورد که تاحدی ثابت بماند، ولی ازنقطه نظر کلتوری اظهاراین مطلب که اجتماع هندویی همیشه متحد مانده درست نخواهد بود. همچنان مذهب بودایی درزمان عروج طبقات وگروه های متعدد هندرادرآغوش خود جای داد. این مذهب که دارای فلسفه غنی وارزشهای اخلاقی بوده بالای افکار مردم سرزمین هند تاثیر فنا ناپذیری انداخت وباوجودیکه بعدازمدتی ازمحیط هند رخت بربست، ولی تاثیری که عوامل متحدکنندهٔ آن بالای فرهنگ هند انداخته بود بجای خود باقی ماند :

اما تاجاییکه به اسلام مربوط است، این مذهب در مقابل ادیان محلی یك مقام

(c) ketabton.com: The Digital Library

جداگانه‌ایرا حایز گردید. دین‌مبین اسلام اولا توسط تجار عرب وسپس بوسیله‌مهاجمین عرب و دراخیر توسط حکمرانان ترك وافغان وهمچنین در نتیجه تغییرمذهب توسط گروهای مختلف مردم درسرزمین هند نشرواشاعه یافت . اسلام قبل ازاینکه به خاك هند پای بگذارد،دارای آئین کامل عقاید دینی‌وسیستم‌های‌اجتماعی‌وحقوقی بود وبنابران درهند ویزم ضم نگردید وانفرادیت وهویت خودرانگهد اشت .

پیروان اسلام تمدن اسلامی را بطوریکه از راه زبان و ادبیات دری پذیرفته بوددردر نقاط مختلف هندپخش‌می نمودندولی باوجوداین جامعه اسلامی در سراسرهند چه ازنقطه کلتوری وچه از نقطه نظرسیاسی هیچوقت متحد نگردید و برای تفهیم این موضوع توضیح میدهم که تمدن مردم مسلمان سواحل مالابار‌در غرب هند ازطرزوتمدن مسلمانان بنگال درشرق هند بهمان اندازه متغایر است که فرهنگ ترك از تمدن مردم عربستان سعودی تفاوت دارد. لهذا همانطوریکه‌پیشتر متذکر گردیدم اوضاع جغرافیائی وعوامل اجتماعی واقتصادی درهرجا درجریان مراحل تلفیق بین هند وومسلمان سهم بارزی داشته است . اداب ورسوم مردم هندوو مسلمان‌مربوط به طبقات‌وسکتورهای‌بخصوص جامعه باهم امتزاج‌یافت‌ویکی بردیگری تاثیرانداخت که درنتیجه آن محرکات‌قوی برای‌انکشاف فرهنگی‌بوجود آمد.:

کسانیکه مایلند اثراین عوامل راملاحظه بفرمایند باید تنهاجنبه های مختلف فرهنگ هند را مورد مطالعه قراردهند. بطورمثال درمورد زبان به آسانی میتوان کلماتی راکه اززبانهای سانسکریت،دری وعربی‌درلسانهای‌محلی‌مانندگجراتی، مراتهی،راجستانی وبنگالی اخذشده‌ازهم شناخت.اینجانب‌اسنادومدارك مراتهی وراجستانی راکه به قرون شانزده وهفده وهجده مربوط اند مطالعه نمودم وباوجودیکه‌بااین زبانها کمتر آشنائی دارم،ولی موجودیت اصطلاحات‌مشترك

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروفیسور نورالحسن باپوهاندمیرامان‌الدین انصاری معاون علمی پوهنتون ، پوهاند میرحسین‌شاه معاون پوهنځی ادبیات ،
سفیر کبیردولت هند ویکعده از استادان‌پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

سانسکریت ودری درفهمیدن مطالب آن برای من موثرواقع گردید. زبان عامه مردم شمال هند اگر تحت تاثیرعربی و دری قرار گیرد (یعنی کلمات عربی ودری در آن بیشترباشد) بنام اردو یاد می‌شود واگرنفوذ کلمات سانسکریت دران بیشتر باشد باسم هندی یادمیشود درحالیکه این زبان اصلاً وازروی دستورزبان همان یکی است که تذکراین موضوع خالی ازدلچسپی نخواهدبود که میرزاغالب زبانی‌را که دران شعرمی سرود وبخاطر آن زنده جاوید شده است بنام هندی یادمی کند . حتی امروز که زبانهای هندی و اردو راه‌های جداگانهٔ انکشافی‌خودرامی‌پیمایند، اخراج کلمات عربی ودری ازهندی وهمچنین امحای لغات سانسکریت ازاردو امریست بس محال. درهرصورت دستورزبان وتشکیل افعال ازهم فرقی‌ندارد. بهمین‌سبب‌متون‌ضخیم‌اشعاری که‌میرزا اسدالله‌خان‌غالب‌بزبان‌اردوسروده‌و بمناسبت تجلیل صدمین سالگردوی بلسان هندی طبع وبفروش رسیده قابل تعجب نیست . همچنان آداب ورسوم‌اجتماعی،انتخاب‌غذا ولباس فنون‌معماری ونقاشی‌وموسیقی معاییرزیبایی وسنجش ارزشهاونیزمفاهیم خیروشرهمه متمایل‌به‌یکسان شدن‌است. فن معماری که درقرون وسطی انکشاف یافت،درحالیکه عناصرقوی عنعنه قدیم ممزوج باعوامل جدیدی که توسط افغان هاوترك هابه هند آورده شددران واضحاً بنظرمی آید معهذامختصات ویژه ای رابوجودآورده است. نقاشی دوره متوسط هند نه تنها شباهت هاوآثارمتداول نقاشیهای‌اجنتا رابخود داشت،بلکه‌عمیقاً تحت تاثیرمکتب های نقاشی ایران واسیای مرکزی وهرات قرارگرفته‌بود وبازهم‌روشی که درهنددرقرن۱۶و۱۷و۱۸ بوجودآمددارای‌مشخصات‌خاصی‌میباشد که‌ازامتزاج هنرهای محلی بوجود آمده است. عین وضع درمورد موسیقی نیزصدق می کند. بطورعموم عنعنه موسیقی هند دارای سنن واحدی‌است که دارای دوسبك مشخص شمالی وجنوبی می باشد . استادان و ماهران موسیقی مربوط به طبقات و فرق

(c) ketabton.com: The Digital Library

مختلف در توسعه و انکشاف هریك ازین سبك هاطوری بذل مساعی نموده اند که شناختن سهم یکی ازخدمات دیگری امکان پذیرنیست. این امرتنهاد رمورد موسیقی غیرمذهبی صدق نمی کند،بلکه درموردموسیقی مذهبی نیزوارد است : بعضی اقسام موسیقی بامراسم مذهبی فرق مختلف مربوط است که‌عبارتنداز بهجن، کیرتن،رسیاوهولی برای‌هندوان وقوالی ونوحه وسوزدرمیان مسلمانان . ولی هرکدام آنهاازلحاظ راگ وتال بااساسات موسیقی هندی کاملا مطابقت داردو مردم هرطبقه و فرقه نه تنهاتمام اقسام موسیقی رابا کمال احترام ودلچسپی گوش می کنند بلکه نوازندگان‌وخوانندگانی‌راکه به‌کدام فرقهٔ مخصوص تعلق‌ندارند، نیز احترام می گذارند.

این وحدت ویگانگی اساسی حتی درقرون وسطی توجه خارجیان راکه بهند می آمدند بخودجلب میکرد. بابرشاه بعدازایشکه بر تخت‌سلاطین‌لودی‌قابض گردید درتزك معروف خودنوشته است که هند یك واحد سیاسی بوده ودهلی پایتخت آن میباشد . چنین اظهارنظرازطرف‌شخصیتی برجسته‌ومدقق‌مانند بابرشاه درباره اتحاداساسی‌هند دارای ارزش زیادی‌است؛زیراهند ازلحاظ سیاسی بچندین‌قسمت تقسیم گردیده بودچنانچه درانزمان پنج حکومت مقتدرسلاطین‌اسلامی‌ودو حکومت نیرومند راجگان هندوبعلاوه چندین امرا وحکمفرمایان مستقل وآزاد درگوشه وکناردوردست مملکت وجودداشت. دراوسط قرن هجدهم میلادی سررابرت اورن یك مبصرانگلیسی فقط پنج سال قبل ازجنگ پلاسی که تسلط انگلیس را بربنگال تثبیت‌نمود،چنین‌اظهارنظر کرد که فقدان تنازعات سیاسی هندو ومسلمان برای اواسباب استعجاب رافراهم کرده است. این امر میرساندکه برای عناصر خارجی ناقابل تصور بودکه این دوفرقه باوجودممیزات‌ومختصات بخصوص، سازش‌نموده، حاضرنمی شدند درامورسیاسی باهم بجنگ بپردازند .

بعد از چند سال دیگر هنگامیکه در میدان پانی پت جنگ خونینی بین دو فریق اصلی احمدشاه ابدالی و مرهته ها صورت گرفت عساکر طرفین دارای شخصیت های مهمی بودند که با هر دو فرقه هندو و مسلمان تعلق داشتند .

با وجودیکه طرفین متخاصمین در ضمن فعالیتهای سیاسی خود قبل از آغاز جنگ بدامان مذهب متوسل شدند ولی حکمرانان افغانی در عین حال مذکرات خود را با مرهته ها و دیگر رؤسا جگان انجام دادند وضع طرف دیگر متخاصم اصلی نیز بر همین منوال بود. همچنین این امر قابل تذکر است که در سالهای اخر قرن هجده وقتیکه شاه عالم امپراطور مغول نشانده مادوجی سند یا سردار نیرومند مرهته قرار گرفت موخر الذکر هیچگاه نخواست اورا از تخت معزول سازد، بلکه برعکس بعنوان وزیر وی حکومت میکرد و وقتیکه سردار روهله غلام قادر موقتا شاه عالم را از پای در آورد همین عسکر مرهته بود که انتقام امپراطور مغول را از غلام قادر بگرفت به ترتیبی که بر او حمله برده وی را اسیر ساخت . بعد از مدت کوتاهی فرمانی از امپراطور مغول صادر شد که طبق آن سردار اتحادیه مرهته که به لقب پیشوا یادمی گردید به عنوان وکیل السلطنه مشرف گردید . پیشوای مرهته این فرمان شاهی را که برای او در شهر دوردست پونا ارسال گردیده بود، باعین احترام و مراسمی دریافت نمود که گوئی در مورد فرمانی روا میداشتند که صدسال قبل از ان روز توسط امپراطور اورنگ زیب شرف صدور می یافت . بعد ازان حتی درسال ۱۸۳۰ وقتیکه امپراطور مغول یك وظیفه خوار انگلیس ها بیش نبود در اجگان هندو حتی در ولایات دور افتاده کایتا وار سکه را بنام او میزدند.

از طرف دیگر درسال های اول قرن نوزده و قتیکه سکها در پنجاب تسلط یا فتند قوانین دورهٔ مغول که براساس شریعت اسلام تدوین شده بود با تغییرات جزوی مورد استفاده قرار گرفت. تیپو سلطان سردار نیرومند که در جنوب هند باقوهٔ انگلیس با کمال شهامت دست و پنجه نرم کرد هنگامیکه از خلفای عثمانی استمداد می طلبید عمل

(c) ketabton.com: The Digital Library

خودرا باین دلیل توجیه نمود که امپراطوری مغول در نتیجه خیانت حامیان شان منفلوج شده است. موضوع دیگر قابل ذکر این است که انگلیسها باوجود یکه درولایات بنگال، بیهار واریسه تسلط یافتند ولی بمحض بیم وترس ناشی از احساسات مردم هند حاضر نمی شدند سلطنت رابدست خودبگیرند وترجیح میدادند بعنوان نوکرشاهی وبنام امپراطور مغول کارهای خود راانجام دهند.

این شواهد تاریخی پراگنده راکه دوجنبه عمده جامعه هندی را خاطر نشان میسازد میتوان مضاعف نمود. نخست اینکه آیدیال وحدت سیاسی باوجودیکه مملکت به چندین پارچه منقسم شده بودمورد توجه قرار گرفت ودیگراینکه درآغاز برقراری تسلط انگلیس ها جامعه سیاسی وحیات اجتماعی مردم هندکاملا بر اساسات غیر مذهبی بنا یافت. دراین زمان فیصله های سیاسی بر اساس مقتضیات سیاسی واقتصادی و بندرت براساس مذهب صورت میگرفت. اکثر اوقات معتبرترین مشاورین پادشاهان مسلمان هندو بوده ومطمئن ترین مشیران راجگان هندو از جمله مردم مسلمان بودند.

برقراری حکومت انگلیس درجامعه سیاسی وبه امور اجتماعی وکلتوری هند تحولات عمده رابوجود آورد. یکی ازجنبه های مثبت حکومت انگلیس این بود که سیستم اداری متحدالشکل رادرتمام مناطق وقسمت های کشور رواج دادودرنشر واشاعه علوم جدیده ازراه لسان انگلیسی بذل مساعی نمود وبدین طریق در میان طبقات ومناطق مختلف کشور وحدت ویگانگی تعمیم یافت. ولی نسبت به این جنبه مثبت پهلوی منفی آن بیشتر قابل توجه است وآن عبارت است از سیاست «تفرقه انداز وحکومت کن» که آنرا بطور آگاهانه اختیارنموده بودتاپیروان مذهب هندو واسلام رادرمقابل همدیگر قراردهد ودرمیان دسته های مذهبی تفرقه اندازد حکومت انگلیس درمراحل طبیعی تحول اجتماعی موانعی ایجادکرد وخواست

یك دستگاه پوسیده رابرای حفظ نیروی خودحمایه کند این‌حکومت نه‌تنها صنایع محلی‌راکه برای بازارهای‌اروپا آسیای غربی وسواحل بحرهندازافریقائی جنوبی گرفته تابه‌سنگاپور واندو نیزیا مال‌التجاره‌فراهم میکرد خفه ساخت بلکه‌برای‌هیچ صنعت دیگر محال‌رشد وانکشاف رانداد .

بنا براین‌ازیك طرف‌راه تجدیدوارتقاازطریق مراحل طبیعی تکامل وتحول برروی ثقافت وفرهنگ هندمسدود شد وازطرف دیگر فرهنگ بیگانه غربی محض برای ارضای خاطر وبرآوردن منافع ارباب خارجی بالای مردم تحمیل گردید .

نتیجه طبیعی مبارزه برعلیه حکومت انگلیس این بود که یك نهضت نیرومند ملی که‌میخواست‌مردم‌را بعنوان‌یك‌ملت‌متحد مترقی‌ومدرن تشکیل‌بدهد‌بوجودآمد.

همینکه این‌نهضت درمیان توده مردم‌تعمیم یافت، وحدت‌هند معنای وسیع‌تری بخودگرفت، ولی‌این‌مبارزه که‌برای تحول اجتماعی وبمنظور احیای ارزشهای قدیمی‌فرهنگی که‌اخیراً‌خفه‌شده‌بودبوجودآمده‌بودمسایل‌جدیدی را همراه‌داشت . انگلیسها دیده ودانسته ازین مسایل به‌نفع خود استفاده کردند ودر نتیجه سیاست انگلیس وطرح جدید نهضت ملی ازیك طرف تفرقه‌های داخلی کسب‌اهمیت نمود وازطرف دیگراحساسات‌وحدت‌تقویه گردید .

همانطوریکه دربالا عرض نمودم ثقافت هرملتی بنا بر طریقه تولید، مناسبات تولید وساختمان‌اجتماعی که‌دریك زمان‌معین وجود میداشته‌باشد عمیقامتاثرمیشود. هندوستان امروزی نیز مساعی صمیمانه خودرا برای ایجاد تکنولوژی جدید ورویکارآوردن مناسبات جدید تولید وتحول وضع‌اجتماعی مبذول‌نموده است، که‌درنتیجهٔ‌آن ارزشهای فرهنگی وروش زندگی از نومورد ارزیابی قرارمیگیرد. لکه‌های سیاست تفرقه انداز وحکومت کن‌انگلیس رافقط بتدریج میتوان پاك

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرد .قالب جدید اجتماعی تنهاوقتی ظهور می کند که‌منابع تولید اتی بوسیله‌تکنولوژی مدرن کاملا مورد استفاده قرار گیرد .دراین‌دوره انتقالی طبقات ملت‌هند ر و ابـط خودرا ازنو سازمان میدهند وسعی می‌نمایند تاارزشهای‌فرهنـگ انـفرادی خـودرا تغییر نوبخشند .بنابراین باید ملتفت گردید که‌دراین‌زمینه انکشاف نمیتوانـدمتدا وم باشد زیرا اگر چه پیشرفت گاهی بسیار سریع میباشد اما تصا د م با عنا صر محا فظه کاربرای مدتی در آینده خیلی تندود شوارخو اهد بود.مابه این ا مر ملتفتیم که هند درخطر تصادم‌شدیدبین نیروهای سیکولرازم‌دموکراسی‌تحولات اجتماعی‌ودورنمای علمی ازیك‌طرف و نیروهای مخالف اصلاحات وعنعنه پسندو خواهان عدم‌تحو ل دراجتماع ازطرف‌دیگر قراردارد .مادرك می کنیم که‌این‌وضع مبارزه بین‌تمایلات طرفدار تمر کز وعدم تمر کز راکه همواره‌درتاریخ هند مشاهـده میشود تسریـع می‌بخشد.ولی‌قوانین انکشاف علمی‌خواهی نخواهی تطبیق میشود .فرهنگ وتمدن هندبسوی مراحل‌عالیترانکشاف‌درحال‌حرکت‌است‌وتلفیق وامتزاج‌جدید فرهنگ یعنی‌اختلاط ارزشهای عنعنوی بادورنمای علمی‌وبشری معاصر درحال‌تشکل است ودرین مرحله است که‌غنا وتنوع فرهنگ وتمدن هند درایجا دوحدت اساسی آن ممد ومعاون واقع میگردد .

ختم

(c) ketabton.com: The Digital Library

شرکت هیأت افغانی در کنفرانس بین المللی بزرگداشت

ابوالفضل بیهقی مؤرخ نامی دورهٔ غزنویان

کنفرانس بین المللی بزرگداشت ابوالفضل بیهقی مؤرخ بزرگ ونامی افغانستان دردورهٔ غزنویان بتاریخ ۲۱ سنبله ٤۹ ازطرف دولت ایران درشهر مشهد برگزار گردیده بود، که برعلاوهٔ دانشمندان ایرانی، نمایندگان کشورهای افغانستان، پاکستان ترکیه، هند، اتحادشوروی، ایالات متحدهٔ امریکا، جاپان وکانادا عضویت داشتند.

کنفرانس که ازطرف پوهنځی ادبیات وعلوم انسانی پوهنتون مشهد برگزار گردیده بود، از تاریخ ۲۱ تا ۲۵ سنبله، پنج روز، را دربرگرفت .

اعضای هیأت افغانی عبارت بودند از :

پوهاند عبدالحی حبیبی استاد پوهنځی ادبیات و رئیس انجمن تاریخ پوهنوال عبدالشکور رشاد استاد دیپارتمنت زبان و ادبیات پښتوی پوهنځی ادبیات پوهنمل غلام سرور همایون استاد دیپارتمنت زبان وادبیات دری پوهنځی ادبیات پوهنمل قیام الدین راعی استاد دیپارتمنت زبان و ادبیات دری پوهنځی ادبیات

پوهاند حبیبی بروز سوم کنفرانس وپوهنوال رشاد وپوهنمل راعی بروز چهارم کنفرانس وپوهنمل همایون بروز پنجم کنفرانس ، موضوعات خود رادرمحضر اعضای کنفرانس وحاضرین مجلس قرائت نمودند .

موضوعات کنفرانس اعضای هیأت افغانی عبارت بود از :

پوهاند حبیبی : تحقیق برخی ازاماکن تاریخ بیهقی

پوهنوال رشاد : چند کلمهٔ مروج پښتو در تاریخ بیهقی

پوهنمل همایون: چند نکتهٔ تازه دربارهٔ تاریخ بیهقی

پوهنمل راعی : لغات ترکی، مغولی وچینی در تاریخ بیهقی

هیأت افغانی درمدت اقامت خود درمشهد، مهمان پوهنتون مشهد بودندو ازمهمان نوازیهای کشور برادرودوست ایران وشهریان مشهد تذکراتی دادند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنوال عبدالشکور رشاد

چند لفظ مروج پشتو در تاریخ بیهقی

بدیهی است زبانهائیکه مبدأ مشترک دارند، آوازها، لفظها وساختمان ترکیبات وجملات آنها یکسانی هایی داشته می باشد که گذشت زمان آنرا آهسته آهسته ازبین می برد ولی مجاورت محیط گفتار، نگهداشت یکسانیهای این گونه زبانهارا نیرو می بخشد وگذشت زمان را دردوری آنهاازیکدیگر تأثیر اندک باشد .

وعکس این زبانهائیکه باداشتن مبدأ مشترک ، مناطق تلفظ شان ازهم دور واقع شود، گذشت زمان یکسانیهارا بقوت می کاهد وپیوندهارا بشدت ازهم می گسلاند .

پښتووپارسي زبانهایی اند که باداشتن مبدأ مشترک مرز های تلفظ شان در افغانستان بهم پیوستگی دارد ازین رو تأثیرات این دو زبان بریگدگرژرف وقوی وعام بوده ویکسانی های باستانی رادر افغانستان هنوز باندازهٔ خیلی زیادازدست نداده اند وشواهد این ادعا در کشور مازیاد است ، مثلاً هنگامیکه بمحاورهٔ مردم کابل ویا فرهنگ عامیانه پارسی (که در کابل تألیف وطبع گشته) رجوع کنیم، سی فیصد آنرا کلماتی احتوا می کند که در پښتومروج بوده ودرمحاورهٔ پارسی زبانانی که از مرز تلفظی پښتو دورافتاده اند یا بکلی رواج و قبول ندارد ویابعین شکل ومعنی نمی باشد وهم درسائرفرهنگهای پارسی بعین شکل ومعنی ضبط نیست .

طورمثال ازین گونه است کلمات:

سیال : (باحفظ خصوصیت ابتداً بساکن وتلفظ یک هجایی) بمعنی نجیب ،

همپایه ورقیب (۱)

درضرب المثلهای : ۱ـ زن سیال گرفتن سخت است ، نگه کردنش آسان . (۲)

۲ـ(م)(ن)سیال، توسیال د(ر) کلهٔ توچه خیال؟(۳)

سیال داری : بمعنی رقابت وهمچشمی . (٤)

تـــهر : بمعنی گذشته .

دراصطلاح : زیر ریشش خرسوارتیرمی‌شه (میشود) . (٥)

تهر کردن : بمعنی عبوردادن ومجازاً فریب دادن . (٦)

سرتـــهر : بمعنی سرباز ، جسور ودلیر (۷)

درمصراع : بجنگ من بیا اول که من هم سخت سرتیرم . (۸)

خت : بمنی گل ومجازاً مکدر (۹)

خت او : بمعنی گلابه (۱۰)

غوندی : بمعنی گریوه وپشته (۱۱)

دراصطلاح : سرغوندی خیرششته ، گپ می‌زنه :

گدود : بمعنی درهم وبرهم . (۱۲)

گدودی : بمعنی اختلال ودرهمی وبرهمی . (۱۳)

پندیدن : بمعنی ورم کردن وآماسیدن .

درضرب المثل : ازدرد کرده پندیدگی اش بسیاراست . (١٤)

---

(۱) و(٤) لغات عامیانه پارسی ص ۳٦۰ طبع کابل

(۲) ،(۳)و(٥) ضرب‌المثلهای پارسی در افغانستان ص ۱۰۸ - ۱۹٤ - ۱۰۹ طبع تهران

(٦)و (۷) لغات عامیانه پارسی ص ۱۳٥ - ۳۳۰

(۸) ضرب‌المثل های پارسی در افغانستان ص ۱۱٤

(۹)،(۱۰) و(۱۱) لغات عامیانه پارسی ص ۲۱۷- ٤۸۲

(۱۲) و(۱۳) لغات عامیانه پارسی ص ٤۸۲

(١٤) ضرب‌المثل های پارسی در افغانستان ص ۲٥.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پت : بمعنی پنهان ، مخفی ، پوشیده ، نقیض لچ . (۱)

پاسره : بمعنی پس انداز و ذخیره . (۲)

مت : بمعنی خاك بسترجوی ، خاك نرم وخم کوچك . (۳)

و همچنین عکس آن . . .

ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (۳۸۵-٤۷۰ه ق) که یکی ازدبیران حضرت غزنه بود ، گرچه زادگاهش نیشاپوراست ولی چون سالیان زیاد عمرش در غزنه گذشته وبیقین پس از ۳۸ سال اقامت خویش در غزنین و مضافات آن بنگاشتن اثرنامی ووزین خویش تاریخ مسعودی آغاز کرده است ازهمچوتأثیرزبان مجاورنرسته ودراثروی جابجا کلمات مروج پښتودیده میشود، مانند :

کوندری : بمعنی سفره

سمچ : سمخه،سمخ

تاسه : توسه (توسیدل)

پرکار : پرکال

شل

کتاره

کرباس

هار

لت

دمامه

و غیره .

ولی من بملاحظهٔ تنگی وقت فقط بشرح سه لغت آن می پردازم :

---

(۱) ، (۲) و(۳) لغات عامیانه پارسی ص ۷۳ - ٦۷ - ۵۲۹.

۱ـ شل :

شل کلمه ایست که درسراپای تاریخ بیهقی باری بآن برمیخوریم ، چنانچه ابوالفضل گوید :

«تیروشل وشمشیر دراحمد نهادند ، وی بسیار بکوشید آخر بکشتند و سر ش ببریدند» (۱) کلمهٔ شل که در فرهنگهای پارسی بکسراول آمده است معنی اش را چنین نگاشته اند :

«شل نیزه کوچکی راگویند که آنراگاهی دوپره و گاهی سه پره نیزسازند ، ده پانزده آنرابگیرند ویك یك آنرابجانب خصم اندازند» (۲)

درفرهنگ بهارعجم باین بیت والهٔ هروی استشهادشده است :

شل ورمح دلیران بند درفیلان بدان ماند

که‌چرخ هشتمین رابرجهایك یك عیان‌آمد

درزبان هندی این لغت راشول(SUL') خوانند باو او معروف ، چنانچه شاعرشهیرهندی تلسی داس (۹۳۹ـ۱۰۳٤ هـ ق) دراثرنامی خویش «رامائن» گفته است :

سیوك شتهه ، نرپ کرپن کوٹاری

کپتی متره ، شول سمه چاری

(کشکند هاکاند) (۳)

ترجمه : چاکر نادان، پادشاه آزمند ،زن بدودوست کینه ورمانند شل اند .

---

(۱) تاریخ بیهقی ص ۳۳٤ ـ طبع تهران ۱۳۲٤ .

(۲) لطائف اللغات ص ۱۳۳ طبع نولکشور ـ برهان قاطع ج ۲ ص ۷۳ طبع بمبی ـ بهار عجم ص۱۷٤ طبع نولکشور ـ مصطلحات‌الشعراءص ۲۸٤ طبع نولکشور ـ هفت قلزم ج ۳ ص ۱٦۰ طبع هندوستان ـ فرهنگ نظام ج ۳ ص ۳٤۷ طبع حیدر آباد دکن.

(۳) هندی شاعری تألیف داکتر اعظم کریوی ص ٦۱ طبع اله آباد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دریکی از پراکریت های هندی این کلمه بفتح اول شل SaLv نیز آمده چنانچه درصفحه ۱۱٦۳ تادراجستان ذکر است :

بختابختاوخت براکیون مارا اجمل

هند وانی کاسهراتر کانی کاشل

ترجمه : دادازخرابی زمانه ! چرابکشتند اجملی راکه‌نقاب‌زربفت‌زن هندو بودوشل (دست) زن ترك نژاد . ازمطالعهٔ کتب وآثاربرمی آیدکه این آلت جنگ اززمان قدیم بافغانیان (پښتون ها) وابستگی خاصی داشت چنانچه شاعر بزرگ دربارغزنه ابوالحسن علی بن جولوغ سیستانی (متوفی ٤۲۹ ه‍ ق) که به فرخی شهرت داردتقریباًهزارسال پیش ،گفته است :

به‌گونهٔشل افغانیان دو پره وتیز

چودسته‌بسته بهم‌تیرهای بی‌سوفار

(ص ٦۲ دیوان)

درحدوددوصدسال پس‌ازفرخی یکی ازنویسندگان‌نامی غزنه محمد بن‌منصور بن‌سعید (متولد بین۵۲۵ و۵۳۵ه‍ ق) که‌ملقب بمبارکشاه ومعروف به‌فخر مدبراست باردیگرنسبت‌این سلاح‌رابافغانیان کرده ودرآداب‌الحرب‌والشجاعةچنین نوشت:

«شل وژو بین سلاح افغانان وهندوان‌است کسانیکه هم تیغ دارند و هم شل وژوبین ، که‌چون بیندازند اگر کاری نیاید بشمشیر جنگ کنند . » (۱)

درجنوب غزنه وقوع ناحیتی بنام(شل + گر) (۲) ومهارت حیرت انگیز جوانان این خطه دراستعمال نیزه‌وشل نیزمی‌رساندکه‌این آلت نبرد باافغانیان‌نسبت

---

(۱) اداب الحرب والشجاعة ص ۲٦۰ طبع ایران.

(۲) شلگر حوزه ایست مربوط غزنی که بین ٦۸ درجه ۲۳ دقیقه ۲۸ ثانیه طول البلد شرقی و ۳۳ درجه ۱۱ دقیقه و ۲۵ ثانیه عرض‌البلد شمالی واقع است (ص ۳۱ج ۳ قاموس جغرافیایی ـ افغانستان ـ طبع کابل)

تاریخی و نزدیکی دارد .

مورخ شهیر افغانستان استاد عبدالحی حبیبی (که عمرش دراز و قلمش بابرکت تر باد) در تعلیقات طبقات ناصری نگاشته اند :

«شل وشلگی در پشتو نیزه را گویند و این نیزه ها را در شل گر غزنی می ساختند وشلگر ناحیت غزنی را هم تاکنون بهمین نام (شل گر) می نامند که گر در پښتو از ادات ظرفیت است یعنی جای ساختن نیزه و نیزه ستان . » (۱)

محمد حسن خان یکی از رجال قبیلهٔ اندر (پښتون) نبیرهٔ «غازی خانی بابا» که در دههٔ مستاجر ناحیت دهلك غزنی می زیست باستناد روایات قبیلوی همار ه می گفت :

«قبیلهٔ اندر از زمان باستان در نواحی غزنه بود و باش دارند ، جوانان این قبیله بهنگام شاهنشاهی یمین الدوله سلطان محمود غازی (۳۸۷ـ ۴۲۱هق) در نیزه زنی وشل افگنی نام بر آوردند ، ازین جهت شاهنشاه غزنه بایشان شل گر یعنی نیزه زن وشل افگن لقب داد و (در اثر علاقهٔ مظروفیت) بگذشت زمان این خطه نیز شل گر نام یافت . »

برای وابستگی نزدیك این سلاح بافغانیان دایل دیگری رواج وبقای این لغت است درزبان پښتو ، کلمه های شل ومصغر آن شلگی (بفتح اول) اکنون هم در نواحی خوست ، باجور ، کونړ ، شینوار وپشاور معمول است واز کلمات زنده بشمار میرود مثلاً شاعر معاصر پشاور آقای اجمل ختك گفته است :

چیرته ژوبل په نیزه یی
چیرته شل در کښی تومبلی
(دغیرت چیغه ص ۱۲۸)

ترجمه : گاهی زخم از نیزه داری و گاهی سنان شل در بدنت فرو رفته .

در دیوان شاعر دیگر پشاور آقای نصرالله خان نصر السکوزی آمده است :

(۱) طبقات ناصری ج ۲ ص ۳۵۴ طبع کابل.

برندی ستر گی دی توپك غوندی ویشتل کا
هر نـا وك یې ښخید ل لکه د شـل کـا

(ص۱۵۷ دیوان)

ترجمه: چشمان شوخ تو مانند تفنگ تیر افگنی می کند و ناوك آن چوشل فرو می رود.

رواج لغت شل در آثار پیشین ادبی پښتو نیز پیدا است چنانچه «حسین» شاعر درهٔ پکلی چچ و هزاره که باشاهنشاه مغل اورنگزیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ه ق) همزمان است در دیـوان خـویش چنـدین بار کلمه شـل را بـحالت اضافی (Genitive case) آورده وی گوید :

۱ــ هیڅ له ویری درته پور ته کنای نشم
تـور بـا ښه دی پـه سینه گـذار د شله کا

(ص۲۸۸ دیوان)

ترجمه: (دلبرا!) سوی تو باچشمان بازنیارم نگریست، از بیم اینکه مژگان سیاهت چون شل سینه را زخم همی رساند.

۲ــ دادیار دتو رو ستر گو کوز نظر و
که می و خوړ په سینه گـذار د شـله

ترجمه: (نمی دانم) این نگاه کجی است از چشمـان سیاه دلبر و یا زخم شلی است که بسینه ام رسید.

مصغر شل (شل+گی) است، ایزاد پسوند «گی» برای تصغیر در بسا کلمات پښتو معمول است.

مانند : زړ+گی بمعنی دلك

کور+گی بمعنی خانه گك، وغیره :

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازمطالعهٔ تاریخی جامعه وزبان افغانی برمی آید هنگامیکه بارواج تفنگ اهمیت واستعمال شل درافغانان ازبین رفت ، جای آنرادرزبان وجامعه افغانی اسم ومسمای شلگی بگرفت واستعمال مصغر بر مصغر منه افزایش یافت .

کلمه (شل+گی) اکنون دراکثرلهجات زبان افغانی بمعنی چوب دستی ایست که یك سرآن آهن پارهٔ تیزی بشکل نیزه داشته، اشخاص ناتوان وپیاده گرد آنرا برای تکیه واحیاناً دفاع باخودمی بردارند. ودرپارسی آنرا «نیزك» ودر عربی «مطرده» گویند.

ولی «درپښتوسیند» که یکی ازفرهنگهای معتبرزبان افغانی است معنی این کلمه راچنین نگاشته اند :

«شلگی: آن آهن سرتیزرا گویند که بنوك چوب نصب شود وسرنیزه (نیز خوانند) پرچهٔ چوبی راکه یك سرآن چنین آهن داشته باشد هم باعتبارآهن مذکور باین اسم یاد می کنند.» (۱)

فرهنگهای دیگرپښتو چون: پښتوقاموس ظفراللغات بضبط معنی نخستین اکتفاً کرده اند. وازمعنی دومین ذکری در آن نیست (۲) علاوه برین محاوره مروج وکنونی مردم کته واز ووزیرستان (۳) نیز گفتهٔ پښتوسیند را تایید میکند زیرا باشندگان این نواحی (که همه افغانند) هنوزهم برای این دو مطلب کلمات جداگانه دارند، نیزه راچه درازباشد وچه کوتاه «سانگه» یا «سونگه» گویند وآهن سرتیز آنراسیل (شل) می خوانند واین مفهوم پسین که شاید بزعم بعضی ازلغت شناسان معنی وضعی کلمهٔ «شل» باشد درگفتارمردم این خطه هنوزمتروك نیست.

دلیل دیگری که گفتهٔ پښتوسیندرا تقویت می دهد، هماناوجودکلمات دری سول (دری+شول) ودری سیل (دری+شل) است که معنی شل ونیزهٔ سه پره رادارد.

---

(۱) پشتوسیند تالیف محمدگل مومند ص ۶۳ طبع کابل ۱۳۱۶.

(۲) پشتو قاموس ص ۶۸۶ طبع کابل ـ ظفراللغات ص ۶۴۱ طبع پشاور.

(۳) ناحیت کته واز در حدود غزنه برخی از سرحد شرقی افغانستان را احتوا میکند، وزیرستان ناحیتی است در قبایل آزاد که به کته واز پیوستگی دارد.

درین نامهائیکه از یکجاشدن عددو معدود بیان آمده اندجزء نخستین آن دری dre است که در پښتوسهٔ پارسی معنی میدهد و معدود آن سل یاسول بمعنی پرهٔ نیزه است نه نیزهٔ کامل زیرااگر معدود نیزهٔ کامل می بود پس سه دانه نیزه رادری سول می گفتندنه یکدانه نیزهٔ سه پره را، برای زیادت معلومات مطالعین گرامی بیجا نیست صورت دری سول کهنه ایرا که یکی از باشندگان غزنه آقای محمدصادق خان اندربمن آورده، در ینجانقش گردد :

درروایات مذهبی باستانی هنود «تری سول) سلاحی است که رب النوع ویرانی «مهادیوشیوا» آنرا باخود می داشت (۱) وازین جهت و یراترسول+ پشان نیز می گفتند (۲) درتصاویرمها دیو نقش تری سول دریکی از دستهای وی لازم است چنانچه دانشمند دربارغزنه ابوریحان بیرونی (۳٦۲ـ ٤٤۰هـ ق) درباب یازدهم کتاب الهند وابوسعید عبدالحی بن ضحاك بن محمودگردیزی مورخ غزنه در باب نزدهم زین الاخبارلزوم این سلاح سه پره را دربت وتصوبرمهادیوذکر کرده اند. (۳) تری سولیکه درتصاویرمهادیو دیده شده چنین شکل دارد (٤) وسول (شل) رابمعنی پره ثابت می سازد.

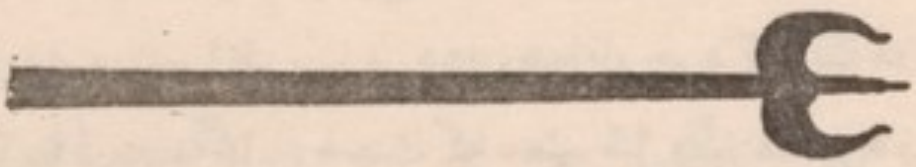

(۱) اپنی شاد ص ۵۱۲ طبع ایران .
(۲) دلیل ساطع ۱۳ طبع مدراس.
(۳) ترجمه اردو کتاب الهندج ۱ ص ۱۵٤ طبع دهلی . زین الاخبار ص ۲۹۰ طبع ایران به تحشیه وتعلیق استاد عبدالحی حبیبی .
(٤) از ترجمه روسی مهابهارت ص ۳۲ ـ ٤۸ طبع ماسکو این تصویر گرفته شد .

عبدالحی گردیزی مورخ غزنه نیز در مبحث ترشولیان بتائید این معنی نگاشته است:

«زیر درخت چیزی نصب کرده که آنرا ترسول گویند از آهن باشد چون عمودی... وسر او سه شاخ کرده واین شاخها دراز و سطبر و تیز کرده و پاکیزه وزدوده... » (۱)

درنتیجه این کاوش می توان گفت نیزهٔ کوچکی را که پهلوانان باستانی ماسوی حریف می افگندند مجازاً آنراشل وشلگی می گفته اند واین مجازیست که اعراب آنرا «تسمیة الشیء باحد اجزائه» خوانند وشمع و کبریت را درامثله آن آرند، ولی درفرهنگهای زبان پارسی ذکری ازمعنی سابقه نیست وبحثی در ان ازوضع ومجاز این کلمه بنظر نرسیده.

درینجا بیسود نیست اگر بگویم که معنی نخستین ترشل یاسل یاسول پاره آهن سرتیزی نیست که در نیزه وامثال آن نصب کنند بلکه معنی نخستین تراین کلمه در پښتو خسهای سرتیزی است که برخوشهٔ جو و گندم بروید وبزبان پښتو آنرا سله sala ومصغر آن را باایزادپسوند «گه» شل+گه خوانند (۲) و درپارسی آنرا داسه واخکل گویند وازنگاه مجاز تیزی، باریکی، برابری وایستادگی داسه با آهن پارهٔ مستقیم وسرتیز نیزه وامثال آن وجه جامع خوبی شده میتواند.

۲ـ کرباس:

کرباس (بفتح اول) بمعنی مشهورش رختی است که از پنبه بافند واندکی خشن وکم بهاباشد. شیخ الاسلام ابواسماعیل خواجه عبدالله انصاری هروی (۳۹۶ـ۴۸۱هـق) درطبقات الصوفیه گفته است:

---

(۱) زین الاخبار ص ۲۹۸.

(۲) ظفر اللغات ص ۶۰۳ ـ پښتو قاموس ص ۶۴۴ ـ ۶۸۶ ـ در زبان پنجابی «سیله» خوشه گندم وجو را گویند و «سیله هار» بمعنی خوشه چین است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وی نه کرباس بافتی، که وی سخن بافتی وی رانساج نام کردند» (۱)

سیفی بخاری (متوفی ۹۰۹ه ق) مؤلف عروض سیفی درنظم آورده است :

تاعاشق روی مه کرباس فروشم
شد چاك مرا پیرهن صبر چه پوشم؟

کلمهٔ کرباس به معنی که ذکرشد در تاریخ بیهقی دوبار آمده :

۱- «درهمه لشکرگاه سه خرپشته دیدم یکی سلطان را دیگرامیرمودودراوسه دیگراحمد عبدالصمد راودیگران سایبانهاداشتند از کرباس : . . . . » (۲)

۲- «برفتم تا باغ پیروزی ، بدان خضراء که بودند ، هر یکی کرباس خلق پوشیده . . . » (۳)

اعراب این کلمه را کرباس خوانند بکسراول بروزن قرطاس وازقدیم تعریب آنراپذیرفته اند (٤)

ازمطالعه کتب پیداست که این لغت بانگهداشت معنی مشهورپارسی اش (و گاهی باندك تغیر) احاطت وسیع وعمردرازی بیافته ، چنانچه درفرهنگ زبان باستانی یونان ذکراست :

(Karpason) (صیغهٔ جمع) در گلچین فلاطون (٤۲۸ – ۳٤۷ ق م) بمعنی رختهای باریکی است که از کتان می بافته اند . » (٥)

ودرفرهنگ یونانی باتائید معنی ، شرقی بودن کلمه رانیز قائلند . (٦)

درزبان لاتینی معنی (Carbasus) رخت باریك نخی است وپرده های نمایشگاه (تیاتر) وبادبان های کشتی را (که غالباً ازین رخت میساختند) نیز همی گفتند .(۷)

---

(۱) طبقات الصوفیه ص ۲۸٤ طبع کابل به تحشیه وتعلیق استاد عبدالحی حبیبی .

(۲) تاریخ بیهقی ص ٦۳٦.

(۳) تاریخ بیهقی ص ٦٥۹.

(٤) المعرب فی الکلام الاعجمی ص ۲۹٤ - صراح ص ۳٤۹ طبع کانپور - المنجد ص ۷۱۹ طبع نهم منتهی الارب ص ۱٦۰۹ - لف القماط ص ٤۱ طبع بهوپال - اقرب الموارد ص ۱۰۷٤ - رساله لمعربات وغیره .

(٥) فرهنگ زبان باستانی یونان - بزبان روسی - ص ۸۷۷ ج ۱ طبع ماسکو ۱۹٥۸.

(٦) Greek Lexicon ص ۳٤۹ طبع شکاگو. (۷) فرهنگ لاتینی ص ۹۱ طبع ماسکو ۱۹٥۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

ودرزبان اسپانیوی اکنون کلمهٔ کرباس به معنی مشهور پارسی اش موجوداست.

درزبان پښتوعلاوه بر کلمات خمتا (Xamtä) (۱) شوی (šuy) (۲) بیستی (bisatəy) (۳) لغت کرباس نیز به معنی مشهورمتداول پارسی اش مستعمل است چنانچه پیرمحمد کاکړ گفته است :

پلنډه د منت چی داطلس له پاره اخلی
جار هغه اطلس سه د صابروتر کرباس

(ص ٤٥ دیوان)

ترجمه : پشتارهٔ منت راکه بامیدجامه اطلس بدوش کشی، آن جامه اطلس فدای کرباسی شودکه صابران پوشند.

میانعیم متی زی راست :

پادشاهی که گدایان په قناعت کی
د زر بفت دپا سه اغوندی کرباس

ترجمه: گدایان در قناعت پادشاهی کنند، وبرجامهٔ زربفت کرباس پوشند درین گفتارنکتهٔ شایان توجه اینست که کلمهٔ کرباس درزبان پښتوعلاوه برمفهوم متعارف معنی دیگرنیزدارد چنانچه شاعرسدهٔ یازدهم زبان پښتو کریمدادروشانی در مسألهٔ وحدت الوجود گفته :

که خاصه، چو تار، ململ که بیسیته
کل پیدا په یوه اصل له کرباسه

(ص ٦٤ دیوان)

---

(۱) این کلمه در نواحی ننگرهار، پشاور وغیره مروج است خواجه محمد بنگش گوید.
که پادشاه ددرست جهان شی پس له مرگه اغوستن به‌دی خمتاوی یوذراع -ص ٦٢ دیوان قلمی-

(۲) این کلمه در نواحی مقر قندهار وغزنین اکنون مروج است ولی سعید شاعر حوالی- پشاور نیز گفت است :
خولږ ساعت یی هوا هوس دی ورته تیار دی کفن دشوی -ص ۲٤۰ دیوان-

(۳) این کلمه در نواحی باجوړ مروج میباشد کریمداد راست: که خاصه، چوتار، ململ که‌بیستی کل پیدا په یوه اصل له کرباسه -ص ٦٤ دیوان-.

ترجمه : خاصه ، چوتار:ململ وبیستی همهٔ شان ازیك ماده بوجودآمده‌اند که آن پنبه است .

درین بیت کلمهٔ کرباس به معنی پنبه آمده ، و «کربوسه» بالواسطهٔ مصغر ش (کربوس+که) به‌معنی پنبه دربرخی ازلهجات افغانی هنوز لغتی است رائج و زنده که درصفحه (۷۵۹) پښتوقاموس وصفحه (۷٦٦) ظفر ا للغات هم بدین معنی ضبط است وطبق دستورزبان پښتوایزادپسوند تصغیری (که=Ko) مثالهای داردچون :

خپس+که (کابوسك)

پندوس+که (گویك)

وغیره . . . . .

نا گفته نماند که قبیلهٔ مندوزی خوست (واقع پکتیا) درلهجه خو یش پنبه را جز «کربوسکه» بدیگرنام نشناسند ، ومردم تنی پکتیابرای مفهوم پنبه غیر از شکل ممال این کلمه (Kurbiska کـربیسکه) لفظ دیـگر استعمال نکنند ، باشندگان ا ین ناحیت هاپنبه دانه راکربوسکی زنی (کربیسکی زنی) گویند .

اسماعیل سربن یکی ازجوانان قبیله مندوزی (فارغ التحصیل دانشکده‌ادبیات پوهنتون کابل) بمن گفت :

بزرگان ماوقتی در یکی‌از کشتزارهای خویش پنبه کاشته بودند ازآ نرو آن کشتزاربه کربوسکی پتهی موسم گشت که معنی آنست مزرعهٔ پنبه وتاکنون بدیـن نـام‌نـامیده میشود . »

این کلمه در آثـار شاعر نامی پښتو حمید ماشوخیل که در نیمهٔ نخستین سده دوازدهم هجری میزیست نیزآمده، وی درخاتمهٔ نیرنـگ عشق گفته است :

دغفلت کر بو سکی وکازه له غوزه

یوخوپنده درته وایم و یې نغو زه

ترجمه : پنبهٔ غفلت را از گوش برآر، و چند پند گویمت بشنو :

درفرهنگ بلوچی نبشته است که در زبان بلوچی نیز پنبه‌را (Kharpas) گویند (۱)ودردیگر فرهنگهامقلوب آن رابشکل کرسف و کرسوف و کرشف در عربی وپارسی نیز بمعنی پنبه‌آورده اند . (۲)

کلمه «کربوسه» پښتو به معنی پنبه درزبانهای باستانی هند وستان نیزرواج داشت چنانچه کلمه کرپاسه (Karpasa) درزبان سنسکریت معنی رختی را نداشت که ازپنبه بافند بلکه به معنی نخستین خویش پنبه استعمال می شده . (۳)

درفصل چهل وهفتم اثرمشهوررزمی هند وستان « مهابهارته » سرزمینی بنام (Karpasika) ذکرشده ودرمعنی آن نگاشته اند : سرزمینی که درآن پنبه به کثرت کاشته میشد . (٤)

درپراکریت های هندوستانی، بنگالی زبانی است که «R» این کلمه پښتوو سنسکریتی راتاکنون نگهداشته وپنبه راکارپوس خوانند .

در زبانهای مرهتی وکشمیری وهندی «R» کلمهٔ کرپاسهٔسنسکریت وکربوسهٔ پښتوافتاده است درمرهتی پنبه راکاپوس و در هندی و کشمیری کپاس گویند (۵) چنانچه درین ضرب المثل هندی پیداست :

گادرانی اون کون ، بیتهی چری کپاس

ترجمه : من گوسفند رابهرپشم آوردم اوبخوردن بوتهٔ پنبه آغاز کرد .

---

(۱) ص ۱٤۹ English-Balochi dictionary تالیف G.WGilberlson طبع ۱۹۲۵

(۲) المنجد ص ۷۲۱ ـ صراح ص ۳٦۱ ـ برهان قاطع ج ۲ ص ۱۷٦ .

(۳) Sanskrit language ص ۳۷۸ طع لندن .

(٤) ترجمه روسی مهابهارت ص ۹۵ ـ ۲۱۵ طبع ماسکو .

(۵) تذکره الهند ج ۲ ص ۱۱۵ طبع حیدرآباد دکن ـ هندوستانی انگلیشی دکشنری، ص ۸۲۸ طبع لندن ۱۸۸٤ .

درزبان پنجابی «س» اخیر کلمه نیز به (ه) بدل گردیده است ، پنجابیان پنبه را کپاه (Kapah) خوانند و با ایزاد یای نسبتی کپاهی (Kapahi) رختی را گویند که ازپنبه باشد ومعنی کپره (Kapra) از آن عام ترگشته زیرا کپره مطلق رخت راگویند ازهرجنسی که باشد. (٤٨) درزبان سند هی کلمهٔ کپاه تخفیف شده وآنرا کپه (Kapa) خوانند . دربعضی اززبانهای پامیری نیز این کلمهٔ پښتو «R» خودرا ازدست داده است چنانچه درواخی پنبه‌را کپاس (Kupas) ودرشغنی چپاس گویند . (٤٩)

درپایان‌این گفتار نتیجه‌می گیریم: معنی نخستین کلمهٔ کرپاسه (کربوسه، کرباس) پنبه است که درچند لهجه زبان پښتووپامیری وزبانهای هندوستان هنوز این معنی کلمه محفوظ ورائج است ودرمرحلهٔ دوم رختی راکه ازپنبه باشد در پارسی پښتو، یونانی ولاتینی وعربی مجازاء کرباس گفته اند و این معنی مجازیست که عربان آنرا «تسمیة الشی بمادته» خوانند واستعمال کلمهٔ آهن به معنی شمشیر درین بیت ابوالقاسم فردوسی ازین باب است :

بهر سو که قارن برافگند اسپ
همی تافت آهن چو آذرگشسپ

(شهنامه ج ۲ ص ۱۸طبع ماسکو)

معنی نخستین کلمه کرباس (نه‌مقلوب آن)درپارسی وفرهنگهای آن پیدانیست‌ومعنی دومین‌ومجازی آن درزبانهای‌هندی وجود ندارد وپښتوزبانی‌است که حلقهٔ اتصال این‌دومعنی‌بوده وتاکنون هردومعنی کلمه را درمحاوره وادب نگهداشته است

۳ـ لت :

کلمهٔ لت درتاریخ بیهقی‌یکبار آمده، ابوالفضل گفته است .

(۱) فرهنگ پنجابی ص ۲٤٥ ـبرسم‌الخط گورمکهی ـ.
(۲) دافغانستان دځینو ژبو او لهجو قاموس ص ۳٦ طبع کابل.

« اندر مجلس شراب عربده کرده بود دو بار لت خورد . » (۱)

در حاشیه نگاشته اند :

«لت در اصل بمعنی لخت ، گرز و چماق است . ... بنابرین لت خوردن بمعنی چماق خوردن است.

و اینکه در فرهنگهایی لت را بمعنی زدن و کوفتن هم نوشته اند ، گویا از باب تجویز و تأویل است.»

کلمهٔ لت را در فرهنگهای پارسی معنی های بسیار است ، مانند:

۱ـ کوتک شبانان ، او باشان و قلندران و چوبیکه گازران و رنگریزان بدان جامه را کوبند ـ و چوبدستی.

۲ـ گرز که بعربی آنرا عمود و مقمعه و دبوس (معرب) گویند .

۳ـ تختهٔ پهن و دراز چوب (که گاهی بهر هموار کردن زمین شد یار بکار برند .)

٤ـ پله در .

٥ـ زدن و کوفتن .

٦ـ پاره (لته بمعنی پارهٔ جامه)

۷ـ توپ درست جامه

۸ـ قماشی است که کتان نیز گویند ،

۹ـ شکم (که لت انبان بمعنی پرخور باشد) . (۲)

ولی آنچه موضوع گفتار مرا تشکیل می دهد معنی های نخستین و نخستین تر این کلمه می باشد. مرا عقیدت برین است که مفهوم کوتک معنی نخستین تر این کلمه بود و ابوالفضل بیهقی در تاریخ خویش آنرا بدین معنی آورده .

شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری (۳۹٦ـ ٤۸۱ ه ق) که در طبقات الصوفیه

---

(۱) تاریخ بیهقی ص ۱٦۰ .

(۲) برهان قاطع ج ۲ ص ۲۳٤ ـ غیاث اللغات ص۵۹۱ ـ فرهنگ نظام ج ٤ ص ٤۷۳ ـ بهار عجم ص ۳۵۹ وغیره....

کلمه لت را بکاربرده، معنی آن کوتک وچوبدست بوده زیرا مولانا نور الدین عبدالرحمان جامی (۸۱۷ـ۸۹۸ ه ق) درنفحات الانس بجای آن کلمهٔ « چوبی » نگاشته است . (۱)

لبیبی نیزدرنظم خویش این کلمه را بمعنی آلت توبیخ وتحقیر آورده که غالباً چوبدستی و کوتک باشد، وی راست :

رویت زدرخنده و سبلت ز درتیز
گردن زدرسیلی و پهلـو زدرلت

(لغت فرس اسدی ۳٤)

فخـر مدبرمبارکشاه غـزنوی لت رادرسلاح های فرومایه آورده چو ن فلاخن و مشت : . . ولت بازی را درفنون دنی جنگ شمرده ، ازیـن پید است که مطلب وی گرز آهنین نبوده بلکه کوتک است ،وی درآداب الحرب والشجاعهٔ ذکر کرده است :

«جنگ مشت کردن فلاخن انداختن ولت بازی کردن ... » (۲)

«ولت بازی کردن هم سلاح است که ازان خصم را بتوان رو در گردانیدن و زخم خصم رارد تواند کرد . » (۳)

این کلمه درسانسکریت پسین به شکل لات Lat ولاتھ Lath بوده ومعنی عصا و چوبدستی رامی داشته (٤) ودرسندهی اکنون بشکل لت Lat تلفظ می شود .

در زبان برج بهاشا آزان مصدری ساخته اند لتهیا نا Lathtyana که معنی آن کسی رابچوب دستی زدن باشد،ولتهـالتهی چوب زدن دو کس است یگدیگررا که چوب بازی نیز گویند . (٥)

---

(۱) تعلیقات طبقات الصوفیه ص ٦٥٦ .
(۲) و(۳) اداب الحرب والشجاعت ص ٤٦٦ ـ ٤٧٢ .
(٤) و(٥) دلیل قاطع ص ۳۸۳ ـ ۳۸۷ .

درزبانهای موجوده ومروج هند که ازپراکریت ها بمیان آمده‌اند. این کلمه راکنون بشکل لاتهی Lathi می‌خوانند ومعنی کوتک وچوبدستی ایراازان می گیرند که پاسبانان باخود دارلد وبه ترکی آنرا تیاق گویند. (۱)

کلمه لاتهی درین ضرب‌المثل هندی آمده است :

لاتهی مارا، پانی نهی جدا هوتا

ترجمه : باکوتک زنی آب ازهم جدا نگردد (۲) ومفهوم کلی آنست : آب اگرصد پاره گرددبازهم آشناست .

شاعری نیز گفته است :

لوگ هماری دوستی مین فرق لاسکتی نهین

لاتهی ماری سی کبهی پانی جدا هوتی نهین

ترجمه : مردمان دردوستی وخلت ما تغییری وارد کرده‌نمی‌توانند زیرا باکوتک زنی آب ازهم جدا نگردد .

لاتهی+ یال Lathiyal درزبان بنگالی دارندهٔ کرتک‌را گویند .(۳)

لاتهی چارج اصطلاحی است نوپیدا ،که هنگام حکمرانی انگلیسان برهند با ترکیب یک جزء انگلیسی‌در زبانهای هندی سر زده ، و معنی آن کوتک زنی باشد .

در زبان مروج پښتو لت را لټ گویند(باتای مفخم) ، وبمعنی کوتک باشد ، چنانچه صاحبزاده‌محمد ادریس شاعرمعاصر پشاور گفته است :

---

(۱) نفالیس اللغات تالیف او حدالدین بلگرامی ص ۵۲۹ طبع نولکشور ـ فرهنگ پنجابی ص ۸۹۳ ـ هندوستانی‌د کشغری ص ۹۵۲.

(۲) خزینته‌الامثال تالیف حقیقت ص۱۷۵ طبع نولکشور ـ محاورات وضرب‌الامثال اردو ص۷۵ طبع فیروز سنز.

(۳) زبان بنگالی ص۵۵.

پروت په څټ کی دا غادگلوهار

په اوزودمزدور کار گذار دلټ

(باتورص ۷٦)

ترجمه: (دادازستم‌زمانه) درگردن توانگران حمائل گل‌اندازندوشانه های رنجبران رابا کوتک کوبند.

لټ دربرخی‌ازلهجات پښتو بمعنی‌چوب گرد ، ستبرواندک درازی نیز آمده که‌آنرا درمحورچرخهای تیل کشی، آب کشی وپایکوب بکاربرند . (۱)

واینکه کلمهٔ لت در پارسی بمعنی گرزآهنین آمده ازباب‌مجازاست وآنرابیقین می‌توان معنی دومین خواند ، زیرا استعمال کلمهٔ لت بمعنی گرزآهنین وپره دار هنگا می بوده که سلاح کوتک تکا مل کرده وطبیعی بودن‌آن به صنعتی بودن چوبین بودن‌آن به‌آهنین بودن وساده‌گی‌آن بچند پره شدن برگشته است :

لت بمعنی گرزآهنین درکلام محمد پهلون خوارزمی که بقول تذکره نویسان آوازه دلیری وزورمندی اش باطراف گیتی پراگنده بود (۲) ذکر گردیده ، وی راست :

آنیم که سیل برنتابدلت ما

برچرخ زنند نوبت شوکت ما

ودرقصیدهٔ محمدبن وصیف ساگزی دبیردارلانشاء یعقوب‌لیث صفاری (۲۵۳ـ

---

(۱) پښتو قاموس ج۲ص ۱۹٦ .

(۲) تذکره نتایج الافکار تالیف محمد قدرت‌الله گوپاموی ص ۵۵۹ طبع بمبی.

۲۶۵ هـق) نیز کلمهٔ لت بمعنی گرز بیآمده ، وی گفته است :

به لتام آمد رتبیل ولتی خوردبه لنگ

لتره شده لشکر رتبیل وهباگشت کنام

در پارسی شکل قدیم تر کلمهٔ لت، لخت بوده که آخر آن ساکن است ودر پښتو لښته، دلخته (به محاورهٔ مردم پشاور) بمعنی نخستین تر این کلمه متحرک الاخر بوده و هنوز از کلمات زنده ورائج است ومعنی شاخچه ایرا ازان بگیرند که بهرزدن بکار آید ، چنانچه شاعربادیه نشینی گفته است :

څنگه نری یې لکه لښته

موردی رنده سه چی په تا اوبه راورینه

ترجمه : تن تو دربار یکی مانند شاخچه است ، ما در ت نا بینا باد که ترا باآوردن آب (ازجوی)می آزارد .

واگردرلښته نرمی باشد که خم شدن راتحمل کند « تانده لښته» گویند ،چنانچه پیرمحمد کاکړ شاعر مشهور کندهار (معاصراحمدشاه کبیر) گفته است :

بیلتانه چی باندی راکړی لښتی تاندی

زړه می شین په څیر دنیل سولاندی باندی

ترجمه : جدایی دلم راباشاخچه های باریك زدواز آزار آن ته وبالای دلم مانند نیل کبود گشت .

کلمهٔ لښتهٔ پښتو عمردرازی یافته که درسنسکریت قدیم آنرا بشکل Ṛsti و درپارسی قدیم بشکل arsti می خواندند ، ودر برخی کتب آنرا به نیزه ترجمه کرده اند.(۶۲) درپهلوی این کلمه را arst ودرزبان خوارزمی asc می گفتندی (۶۳)

---

(۱) old persian تالیف کنت طبع اتازونی ـ ایرانnامه ص ۲۱ ه طبع دکن ـ Sanskrid longuage ص ٤ طبع لندن .

(۲) زبان خوارزمی هیننگ ص ۱۵.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ودرزبان اسیتینی آنرا arc همی‌خوانند (۱)

ابدال š̌t قدیم به t ، ṯ ، ṯh پس تر در زبانهای آریایی شرقی امثله زیادی دارد که lat(a) پارسی شکل جدید کلمه laš̌ṯa پښتو یکی از نمونه های آنست وبرای زیادت معلومات خوانندگان چند مثال این گونه ابدال ذیلاً تقدیم می گردد :

ṯh	t	t	š̌ṯ , š̌t , š̌ṯ >
درهندی بمعنی انگشت نر augntha	.	.	پارسی anqušt(a)
درهندی از آن کلمه انگیتهی augithi ساخته اند بمعنی آلتی که در آن ذغال اندازندو آتش کنند	.	.	پارسی (ذغال) anqišt
درهندی بمعنی بزرگ jeth(a)	.	.	سنسکریت (بزرگ و کلان) ješta
درهندی بمعنی سخت و مشکل Kathtin	.	.	« (بسختی ومحنت دچار) Kašt
(برج بهاشا) laṯha	پښتو laṯ	laxt (پارسی) / lat (پارسی)	پښتو (شاخچه) laš̌ta
(زبانهای هندی) pathan	.	.	پښتو pašťun

در پایان گفتار نتیجه می گیریم که شکل ومعانی قدیمتر چند کلمه ایکه بران بحث شد در زبان مروج پښتو هنوز زنده ومستمل است و برین قیاس میتوان پذیرفت که بسا کلمات باستانی آریایی را ریشه درین زبان حفظ میباشد وهم باید ملتفت بود که در کاوشهای لغوی زبانهای آریایی شرقی ناگزیر است پښتو را بنظر اعتنا وتوجه دید .

(۱) فرهنگ اسیتسی (بزبان روسی) ص ٦۰ طبع ماسکو .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنمل غلام سرور همایون

چند نکته تازه درباره تاریخ بیهقی

تاریخ مسعودی یعنی آنچه ازمجموعه مجلدات مؤرخ بزرگ قرن پنجم هجری ومنشی نامور دربارغزنویان برجای مانده شاهکارعصروسرمشق تاریخ نویسی اخلاف اوونمونه نثراستادانه وگنجی ازمعلومات ادبی،وضع اجتماعی وسیاسی همان دوران تواند بود. بدین جهة امام ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی کاتب خود در زمره دانشمندان درجه یك تأریخ وادب دری قرارمیگیرد و بنابران بر پایه گذاران این مجلس جلیل که یادآوری ازمقام چنین فرد عالیمقام ماست باید درود فرستاد واز پروردگارتوانابرای شان اجرتمنا کرد.

قسمت اول

ابوالفضل بیهقی فرزند روزگارخودبوده‌است، وقرن پنجم اسلامی که‌ستارگان تابناکی درآسمان درخشان آن، مدائن وامصارکشورهای مارانورانی‌میداشته اند، مردانی دردامن خودپرورده که بیهقی یکی ازآنهاست. ازاینروآشنائی باابوالفضل بیهقی بدون آشنائی بازمان وی نامکمل خواهدبود،همانطورکه لحظات خاص مدنیت برق هوش ونتیجه جهش فکری اشخاص معدودی است که درورزش عقلی عصرخود حصه داشته اند.

ازلحاظ زمانی، ازظهوردین اسلام تاروزگاربیهقی افزون تر از چهارصدسال میگذشت وازلحاظ مکانی، دراین مدت اراضی اسلام ازاندلس تافرغانه گسترده شده

بود ودراین شرایط ثقافت اسلامی‌خواه مخواه نمیتوانست چندان بسیط بماندکه در روزگار نخست بود .

نفوذ یونانی : اختلاط ملل و اقوام مختلف و آمیزش فرهنگ اراضی مفتوحه وتعامل این هاوبرخورد با مؤثرات خارج ازحوزه های اسلامی ،ازقبیل یونانی و چینی، هندی‌و ترکی فرهنگ اسلامی رابارورو قابلیت حیات وبقای‌آنراافزون تر ساخت وموجب پیدایش مذاهب‌گوناگون وحرکت های مختلف فکری‌گردید که تفصیل‌آن منظور نویسنده این سطور نیست ،ولی اجمالاً میتوان گفت صفحه تاریخ تمدن اسلامی به سان‌درخت جوان تنومندی‌گردید که بر شا خ وپنجهٔ آ ن پیوند زنند که طمع ولذت ورنگ ونگار و بو ی دلپذیر ثمر آن‌را مطبوع تر گرداند : اهل کلام که با نیا ن بحث فلسفی در بارهٔ حقانیت‌دین اسلام‌بودند ازآثارافلاطون وارسطوبه وسیلهٔ فلاسفه اسکندریه استفاده نمودند ،که این سلوك ایشان اساس نظریات فارابی (متوفی ۳۳۹ه) (معلم ثانی) گردید . (۱)

مثلاً الفارابی به تأسی ازارسطوتفاوت بین‌سلطان ورعیت رابه‌قیاس‌تفاوت‌بین اعضای‌پیکرانسان چنین شرح میکند: جوارح پیکرآدمی نظربه سلسله مراتب ساخته وپرداخته شده اند. قلب ازهمه عالیترورئیس جوارح است. اهمیت ورتبهٔ اعضای سافل ترنظربه دوری یانزدیکی این هاازقلب تعیین‌میشود. آنهایی که به قلب خیلی نزدیك‌اند هم سلطان اند وهم‌رعیت و آنهایی که‌ازمرکزیعنی ازقلب دورافتاده‌اند وظیفه‌یی جزخدمت کردن ندارند. بااین‌وصف‌همه دریك‌امر متحدمی‌باشند، یعنی‌در اجرای اوامرقلب .(۲)

بیهقی نیزقیاسی داردکه مختصرش چنین است: ودراین تن‌سه قوه است : یکی

(1) Political Thought in Medieval Islam , Rosenthal, P. 16

(۲) ایضاً، ص ۱۲۷.

خرد و سخن وجایگاهش سر به مشار کت دل. ددیگر: خشم، جایگاهش دل وسدیگر: آرزو وجایگاهش جگروهر یکی رااز این قوت هامحل نفسی دانند ، هرچند مرجع آن بایك تن است ....

نفس گو یندہ پادشاه است ، مستولی ، قاهر، غالب . باید که اورا سیاستی باشد وعدل سخت تمام ، نه چنانکه ناچیز کند ، ومهربانی نه چنانکه به ضعف ماند .

خشم لشکر پادشاه است که بدیشان خللهارا دریابد وثغوررااستوار کند ودشمنان را برماند ورعیت را نگه دارد .

ونفس آرزوی ، رعیت این پادشاه است ، بایـد که از پـادشاه ولشکر بترسند ، ترسیدنی تمام وطاعت دارند . (۱)

فارابی جای دیگر کلمات امام وفیلسوف ومقنن را مرادف میخواند وپـادشاه را از جوهر ، فیلسوف ومقنن میداند . وی که در این فکر اصلاً ازافلاطون متأثر است(۲) آنـرا باسنن شرقی و اسلامی آمیخته است . در تاریخ بیهقی جامعه واضحاً بـه دودسته اداره کننده واداره شونده تقسیم میشود (۳) واین عین تقسیم فارابی است که مبنی برطبقه بندی ارسطومیباشد : سلطان ورعیت وباز دربین رعیت دسته های اداره کننده واداره شونده تا بالاخره میرسد به دسته یی که فقط اداره می شود وهیچگاه اداره نمیکند . (٤)

ابن سینا کتاب شفارا به این نکته پایـان میبخشد کـه انسان بـه مقام ظل اللهی میرسد وچنین شخصی سلطان است که برروی زمین حکومت میکند وبایستی جانشین

---

(۱) ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ مسعودی ، دکتور فیاض، تهران، ص ۱۰۰-۱۰٤.

(۲) روزن تال، ایضاً، ص ۱۳۱.

(۳) اقتباس ابن فند ق (تاریخ بیهق ص ۱۷٦) ازبرخ گمشده مجلدات بیهقی دیده شود .

(٤) روزن تال، ایضاً، ص ۱۵۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

وخلیفه خدا شناخته‌شود(۱). باری درتاریخ بیهقی بسیاربدین نکته برمیخوریم که سلطان بانیروئی فوق بشری مقارنه میگردد ودربرابرش زمین بوسیده میشود . (۲) نظیره های‌این رسم را برعلاوه آثارفلاسفه یونان درسنن ایران پیش ازاسلام‌نیز میتوان‌سراغ نمود .

تأثیرهندی : هرقدرانتقال‌عناصرفرهنگ‌یونـان دراراضی این قسمت‌آسیا یك جانبه‌بوده معاملات ثقافتی باهندوستان دوطرفه میبود. کیش های هندویی و بودایی کابل وبامیان وبلخ ، صفحات دلچسپی ازتاریخ حوالی اسلام‌افغانستان‌را احتواء میکند ویك نگاه اجمالی برآثارقرون نخستین اسلامی ، نشان میدهد کـه مثلاً در دربارعباسیان چه مقدار عالمان گـرد آمده بـودند وچـه‌مقدار کتب‌ازسنسکریت به عربی برگردانده شده وخلاصه کلتورهندی چه سهمی درین درامای فـرهنگی داشته است.سپس دوره طلایی غزنوی فرامیرسد ولشکرهـای غزنـه زمستان هارا درآب وهوای گوارای‌هند سپری‌میکنند،فتوحات مینمایند وبعد صوفیه وعلماوشعرا ومبلغین این فتوحات را به پایه تکمیل میرسانند وبدین صورت خون تازه در شرائین هند دوانده میشود . ابوریحان بیرونی ونصیب‌اودرین‌قسمت وافی تـرازآن است که کتاب ها درآن باره نوشته شود .

تاریخ مسعودی‌این‌حقیقت راتاحدی‌انعکاس بخشیده،نمونه‌هایی ازاصطلاحات اداری ،لشکری وعلمی ولغات هندی را درآن میتوان‌تشخیص داد :

مثلاً ترکیب«افغان‌شال» که‌چه بسامادهاختلاف نظرواقع شده ، جزء دوم آن‌در واقع یك کلمه هندی وسنسکریت است (۳) به‌معنی مکان، عمارت،دیواروحوطه،

(۱) روزن تال، ایضاً، ص ۱۵۲.

(۲) تاریخ مسعودی ، بیهقی، ایضاً. ص ۱۵٦

(3) Sanskrit - English Dictionary، M.Wiliams، Oxford: Śāla

پناه‌گاه مذهبی و توسیعاً به معنی دیه وجمعاً به معنی دیه افغانان .چنانکه امروزهم در کابل‌مندر هندوان، درپای کوه آسه‌مایی‌را (درم‌سال) یعنی دهرمه‌شال (dharma-shaala) مینامند ، به معنی پناه‌گاه زوار، دارالمسافرین ، بیمارستان وخاصةً آنچه که امروز «بست » نامیده میشود .

نفوذ فرهنگ چینی : چون خراسان قدیم ازقدیم الایام محل تلاقی راه های تجارتی شرق وغرب وشمال وجنوب بوده‌ازاین رو محل آمیزش فرهنگ ها نیز بوده است . شرایع هندی ازهمین دهلیز به‌آسیای مرکزی وازآنجابه چین وماچین انتقال یافته‌و بلخ یك مدت درازی‌مرکز اختلاط افکارهندی وچینی ومحلی بوده‌است. هیوان تسنگ شاهد چنین داد وستدوارتباط فرهنگی بوده.وی‌شهزادگان چینی را دربلخ و کاپیسادیدار کرده بود . خود وی نیزداعیهٔ سیاسی‌داشته ودرباطن برای پیریزی وابستگی امپراطوربا امرای کاپیسا وکشمیراینجا آمده وتحفه‌ها آورده وانگیزه آن اختلافی شده بود که بین امپراطورچین‌وخانواده سلطنتی تبت ازمدتی به وجود آمده بود . (۱) بدین جهةپادشاه تبت مقارن تقرب قشون عرب در اراضی مجاوربه مأمون عباسی نامه وصنمی زرین فرستادواسلام آورد . (۲)

امپراطوران چین ازخیلی پیش‌به‌خاك‌های آسیای مرکزی‌چشم دوخته ودرایام انحطاط سیاسی این‌اراضی رامتصرف شده بودند .این‌مطلب هم روشن‌است که چینیان اراضی‌مذکوررا چون‌درغرب‌امپراطوری شان‌واقع بود ،غرب‌میخواندند وحتی مناطق دورتر تاشرق میانه رابه‌کلمه «غرب» یاد میکردندو در زبان چینی غرب‌را ،مانند امروز«تاشی»مینامیدند واراضی غربی‌راتاهیا یا داهیا(۳)

(۱) An Outline History of China / Pekins /1958/ P. 117--18

(۲) عجائب البلدان ابوالمویید بلخی.

(۳) به عنوان «تایان» رساله‌یی‌ازانجمن تاریخ به زبانهای دری وانگلیسی انتشار یافته که مولف آن «ته ما چه ین» نام داشته. درین رساله مقصد ازداهیا اراضی تاجیك وبلخ قدیم است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گروهی ازعلما کلمه تاجیك رامشق ازطی ـ قبیله یمنی ـدانسته ودسته یی از تا زو تازیدن وتاختن و بعضی هم آنرا کلمه ترکی خوانده‌اند(۱).

مکگو ورن‌نظر بعضی علمایی‌را که‌دراین‌باره‌اظهارعقیده‌نموده‌اندگردآورده. هرچند این دانشمند خود ارتباط داهیا وتاجیك رابیان نکرده ولی پس ازبررسی اقوال به‌این نتیجه‌رسیده‌است که‌داهیا همان باختر (بلخ)است‌وهرچندمعلوم‌نیست که‌چرا چینیان بلخ‌را چنین‌اسمی‌داده‌اند،اماممکن است‌نظر به‌افسانه قدیمی که‌از قرار آن‌مردم‌چین‌اراضی بعیده‌رابا ین کلمه‌یادمینمودند، این تسمیه‌صورت‌گرفته‌باشد.(۲)

نویسنده این‌سطور تصور میکند کلمات تاجیك ، داهیا وتاهیا همه مأخوذ ازیك اصل‌و کلمهٔ چینی‌وبه‌معنی اراضی غربی چین‌درلسان‌چینی وبنابران این کلمه اصلاً چینی‌است .اینکه اعراب ـ ولوازهرقدرقدیم ـ تازی خوانده شده‌اند،عجیب‌نیست، زیرا اعراب نیزبرای چینیان ازغرب آمده اند ودرهمین اراضی وحوالی اقوام تاجیك،بااعراب قشون قتیبه بن‌مسلم‌روبرو گردیدند و مراسلات و مکاتبات او بادربارچین درتاریخ طبری آمده است . این احتمال راهم در نظر باید داشت که«تازی» منسوب به‌قبیله طی وتوسیعاً به‌معنی‌عرب ممکن است اصطلاح جداگانه باشدکه‌دراین صورت باتاجیك ارتباطی نباید داشته‌باشد. (۳)

مطلب‌دیگری که‌در تاریخ مسعودی یاد آورنفوذ چینی است‌بهاری‌خانه ایست که‌سلطان مسعود درباغ عدنانی‌هرات‌ساخته‌بود،مزین به‌تصاویرو آراسته‌به مزمله‌ها

---

(۱) برهان قاطع ، به کوشش دکتورمحمد معین، جلد اول، ص ٤٥٥

(2) W. M. Mae Govern The early Emlires of Central Asia 1965، P.482

(۳) درینجا اراضی دهستان گرگان در شرق بحیره خزر که مسکن قومی باستانی به نام «داهی» یا «دهی» بوده وکلمه دهستان اصلاً ازهمین جزء + ستان مرکب است نیز تداعی میشود . ونکته دیگر اینکه استعمال کلمه تاجیك به حیث شاخه یی‌ازعلم نجوم هندی دلچسپ و شاهد نفوذ ووسعت دامنه روابط این ملت با هندوستان میباشد (رك: تارا چند در : Influence ofIslam on Indian Culture Allah Abad، 1963، P.30

و پوشیده به‌خیش که آب به‌وسیله طلسم بر بام خانه شد ی وخیش هارا تر کردی ، یادر بلخ که‌در باغ‌سلطان فواره ها بسته بودند (۱)،زیرا رسولان قتاخان وایغر خان به‌سال ٤١٧ به‌دربار سلطان‌محمود درغزنین آمده‌بودند وابوریحان‌بیر و نی در باره چین ازایشان معلومات به دست کرده‌بودو مشاهدات ابن مهلهل نیز مؤ یدپیشرفت چنین صنعتی درچین میباشد .(۲)

هنگامیکه تأثیر ملل‌ماورای سرحدات خراسان‌وانعکاس آنرا درتاریخ مسعودي میخواهیم موردبررسی قراردهیم عناصر ترکی را که‌درفرهنگ وثقا فت ما د خیل بوده‌است نباید فراموش کنیم.باری غزنو یان خو د ـ اگر چه خون خا لص ترکی درشرائین‌خود نداشته‌اند ـ یك‌دو نسل پیش‌ازصحاری آسیای‌مرکزی‌باهمه‌عادات واخلاق وسجایای ترکی آمده بودند وسیل غازیان‌وبوسعید ا ن با سپاهیان‌درگاهی کاخهای غزنه ،بیگمان‌سنگرثقافت‌ترکی راتشکیل داده بو دنـد :

ازاشارات فوق این نتیجه به دست می آید که خراسان محل تلاقی ثقافتهابود،ولی فراموش نشودکه عصبیت خراسانی همواره جویای تسلط برین ثقـافت هـا بوده وهیچگاه به آن تسلیم نشده است. این سرزمین بارها،بعد ازاین‌هم پایمال‌حوادث گردیده وسیل هاآمده وکاشانه وضیاع وعقارساکنین آنرارو بیده است، و لی بـه مرورزمان سرداران بیگانه را ازخویشتن گردانیده ودرخدمت ثقافت خوداستخدام نموده است. میتوان‌گفت خدمتی که فقهاوعلمای خراسان به‌فرهنگ اسلامی‌نمودند

(۱) تاریخ مسعودی ، دکتور فیاض ، ص ۲۸۵.

(۲) رك: زین‌الا خبار، طبع بنیاد فرهنـگ، ص ۱۹۱؛ طبایع الحیوان، طاهر مروزی طبیب، طبع مینورسکی ، لندن، ۱۹٤٤ صفحات ۷ و ۸؛ الر ساله الثانیة ابن مهلهل، طبع مسکو، ۱۹٦۰، وطـبع مینورسکی، قاهره، ص ۱۲۳؛ استخراج فن بلندکردن آب توسط دو لاب، منسوب‌به‌ابوریحان‌بیرونی ؛ تاریخ نیشاپور، خلیفه نیشاپوری؛وذکر استماع ابوریحان ازعلمای چین درکتاب‌الجماهر فی معرفةالجوا هر، طبع اول، حیدر آباد، ۱۳۵۵ هجری (وحکی احد من رافق قومامن براری‌الصین ان‌الشمس اظلمت...) ص ۲۰۹ نیز رجوع شود به صفحات ۲٦۰ و ۲٦۲.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیشتر بود. از آنچه دانشمندان عرب انجام داده اند وآنچه برمیراث فرهنگی بشر افزودند معتنابه است.

یکی ازاین فرزندان فرزانه‌خراسان، فرازآورندهٔ تاریخ‌مسعودیست که بیداری وشعورعصردر کتاب اوتجلی میکند. درروزگاراو القادربالله بر مسند خلافت بغداد نشسته بود. دانشمندان حواشی دربار او به این صرافت رسیده بودند که طریقتی ایجاد کنند که مقام خلافت رادرقبال زیاده روی بویهیان ومعتزله مصون گرداند. قرعه این کاربه‌نام‌ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماوردی بصری (۳۸۱ـ ٤٥٠) زده شد. وی «الاحکام السلطانیه»رابدین‌منظوردرایام القائم‌نوشت. پس از آنکه سلاجقه خراسان‌و عراق راازغزنویان متصرف شدند ایشان نیز همین کاررا برای‌تخلید مقام‌سلطنت‌انجام‌دادند که‌سیاست نامه نظام الملك مظهر آن‌بود. ولی‌اگردر تاریخ‌مسعودی‌بدین‌منظور دقت‌شودنطفه‌این‌فکررا دران‌به وضوح‌میتوان یافت.ازخلال نوشته های بیهقی مرتبه وجلال‌سلاطین غزنوی‌واعیان‌و حواشی اودر نظر رعایانمایان میشود ازسوق کلام او تأثیرمحمود ومسعود را در نفوس مردم میتوان استنباط نمود،هرچندازبزرگ داشت مقام خلیفه غفلت نمی ورزد،درباره سبکتگین وگرایش اوبه اسلام میگوید:

«. . . . . وازان درخت مبارك شاخهاپدیدآمد، ازاصل قویتروبه‌دان شاخ ها اسلام بیاراست وقوت خلیفه اسلام درایشان بست . . . ..محمودومسعود دوآفتاب روشن بودند، پوشیدهٔ صبحی وشفقی که چون آن صبح‌وشفق‌بر گذشته‌است روشنی آن آفتاب‌ها پیدا آمده‌است واینك ازان آفتاب هاچندان ستارهٔ نامدار روسیاره تابداربی شمارحاصل گشته.» (۱)

(۱) ایضاً، ایضاً، ص ۹۹.

بیهقی مورخی حقیقت نگار بود. حقایق را بی پرده گفته ومعایب امور رادر لفافهٔ الفاظ نغز پیچیده. ازیك سوجلال وشکوه دربارسلاطین غزنه را باقلم سحر آفرین نقاشی میکندوازجانب دیگرمشت «وزراءالسوء» رامیگشاید که چگونه‌در نظرسلطان جوانیکه‌هنوزهزیمت‌ندیده‌وتلخی شکست‌ناچشیده، استرداد«مال‌بیعت» راجلوه میدادند وعشوه میفروختند (۱)

نظربه فقه اسلامی وشرایطی که فقهاقبلاً معین نموده بودند وماوردی نیزبران استناددارد‌امام یاخلیفه، وسلطان هم می بایستی عالم وبه رموزعلوم شرعی آگاه وبابصیرت بوده باشد. بیهقی سلاطین غزنوی راازاین حیث مردان کامل وصف میکند. مسعودرا «خزینه دار سخن» لقب می دهد وبتول او سلطان مسعود را درفهم دقائق دردنیایار نبود. (بیهقی ص ٦٢٩) وهرجاموقعی میابد یامناسبتی دست میدهد بیدریغ دروصف دانش پروری وشاعردوستی وحمایت ازفقهاودانشمندان وجلب این گروه ازاقطار بعیده اراضی شان میپردازد (۲) وسخاوعطاهای ایشان رامیشمارد ومثلاً دردومورد ترکیب «ابرزرپاش» را به کار میبرد. (۳) استواری بر عهد وپیمان مسعودرا وپابندی او به شعائر دینی و مثلاً روزه داری اوراحتی درسفریادمیکند (٤) وازلحاجت و استبداد او که درامور وزیرخردپیشهٔ خودبیجادخالت مینمایدانگشت تأسف به دندان میگزد(٥).

درآئین اسلام، برخلاف مسیحیت‌زمام اموردینی ودنیوی‌دردست امام‌است(٦)

---

(۱) ایضاً ایضاً، ص ٥٩٥.

(۲) ایضاً، ایضاً، ص ۲۰۸-۲۱۰

(۳) ایضاً، ایضاً، ص ٥۳۲

(٤) ایضاً، ایضاً، ص ٦۱٦.

(٥) ایضاً ، ایضاً، ص ٥٦٤

(٦) پرتو اسلام ، جلد دوم، ص ٥۲.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلفای راشدین برهمین نهج امیرالمؤمنین بودنـد . ولی ازدوره بنـی امیـه که خلافت مکان خود را به ملك خالی نمود، فقها از آن به بعـد درصدد افتا ده بـودند که برای « امرِ واقـع» حیله شرعی درست کنند. بدین صورت سلطان باذکر اسم خلیفه درسکه و خطبه کفیل امور دنیوی مسلمانان شد. بیهقی همین نکتـه را در نظر دا ر د که میگوید: کارجهان بر پادشاهان وشریعت بسته است و دولت وملت دو بـرادرند که بهم بروند و ازیکدیگرجد نباشند (۱).

ابو الفضل سلطان غزنه را یگانه امیر بالاستحقاق خلیفه در روی زمین میداند و امرائی را که به او اطاعت نمیکنند تحقیر آمیز یادمیکنند، مثلاً: مغرور آل بویه ، مغرور ان غوروغرجستان، محتشم ترکمانان و جزاین (۲)

• • •

ـ قسمت دوم ـ

رتبیـل : این لقب امرای زابلستان به عقیده نویسنده این سطور یکی از کلماتی است که مؤرخان و جغرافیه نویسان وادباوشعرای عجم اکثراً و عرب کلاً برخلاف قیاس تعریب نموده وخود ساخته و پرداخته اند . اصل آن یـك کلمه هنـدی وانت پال anta-pala درسنسکریت است . به معنی مرزبان (صاحب الحد درمفاتیـح العـلوم خوارزمی) به دلایل آتی :

۱ـ حواشی جنوب وجنوب شرقی افغانستان قدیـم سرحد ممالـك هند وشاهیه بوده ومسعودی درمروج الذهب نیز آنرا (صقع بلادالهند) نامیده است (۳)

---

(۱) تاریخ مسعودی ایضاً، ص ۵۸۲ .

(۲) تاریخ مسعودی، ایضاً، صفحات ٤۳، ۵۹ ٦۹، ۱۱٦، ۱۱۷.

(۳) مروج الذهب، جلد سوم، صفحات ۷۳ و ۱۷۲؛ نیز رجوع شود به فتوح البلدان بلاذری طبع قاهره، ص ٤۰۲.

(۲) این رتبیلان (که من پس از این ایشان را «انتبیل» خواهم خواند) به‌دلیل فوق و به‌این برهان که از ایشان سکه باقی نمانده و اصلاً سکه‌یی نداشته اند، مستقل نبوده صرف محافظین حدود و مرزها میبوده اند.

(۳) کلمه رتبیل به همین شکل در آثار هندی و چینی نیز به نظر نمیرسد.

(٤) امیرمکران، معاصر خلیفه دوم، درمجمل التواریخ رتبیل نامیده شده. اگر دقت شود مکران نیز بین اراضی امرای سند ولشکرعرب دران ایام سرحد بوده است. بنابران این امیرمکران که سرحددار بود اورا باید انتبیل خواند نه رتبیل ونیز اورا از انتبیلان زابلستان جداگانه ومتمایز از ان سلسله ومربوط به‌خاک اصلی هند باید دانست و این نکته خود دلیل بران است که این کلمه باید هندی باشد.

(٥) کلمهٔ «سامنته» که نیز هندی ولفظاً ومعناً مرادف انتپال است در عین زمان ومکان مستعمل بوده وحتی سلطان محمود خود را درسکه های هند یش «سامنته» خوانده است و این به‌عقیده نگارنده از باب جلب قلوب هندوان نبوده بلکه از آن روی که وارث انتبیلان بوده است:

(٦) طبری یکی از ین انتبیلان را رتبیل اعظم مینامد(۱) که یادآور «مهاانته پال» باشد به قیاس (مهاسامنته)

(۷) نویسندگان بومی وعجمی اغلب آنرا به اشکال غیراز رتبیل ضبط میکنند.

(۸) این کلمه در بعضی نسخه های معتبر ترجمه تاریخ طبری که شاد روان ملك الشعراء بهاردیده بودند «زنتبیل» ضبط شده بود وبنده آنرا در نسخه یی از همین کتاب (کتابخانه نسخ خطی وزارت کلتور) به شکل رنتبیل (rantabil) نیز دیده است.

این بود فشردهٔ آنچه قبلاً به تفصیل نوشته بودم (۲)، نکته یی که درین باره

(۱) تاریخ الامم والملوك، جلد پنجم، ص ۲٤٦.

(۲) مجله آریانا، دوره ۲۳، سال ۱۳٤٤، شماره های هفتم وهشتم. دوره ۲٤، ۱۳٤٥، شماره های هفتم وهشتم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تا ز ه پیشنها د میکنم اینست که فکر میکنم مجبور نیستیم «رتبیل» و «زنبیل» را یکی بدانیم . بنده آنچه را مرحوم پروفیسور مینورسکی در ا صالت «زنبیل» یعنی سادن معبد زون یاژون به استناد مارکوارت در «ایران شهر» نوشته صحیح میدانم. ولی دلیلی نمی بینم که لقب این مجاور و متولی معبد زمین داور را ازسالاران جنگجوی ولشکر کش زابلستان وگاهی سیستان تفکیک ننمائیم . گمان میکنم بی اعتنائی اعراب وعدم اطـلاع شان برثقافت اقوام مغلـوب عجمی وسپس اضمحلال و سقوط عقائد پارینـه ، هم اعراب وهم بومیان را در این نکته مشتبه ساخته بود . نظائر این التباس واشتباه درتاریخ و ادب فراوان هست، به طور مثال کلمه هفتل که به تعریب هیطل وجمـع آنرا هیاطله نوشته اند .

دراخیراین نـکته را میافزا یم که هنگام بحث انتبیلان بایـدبه یاد داشت که ابو بـکر لاویـک یاانو کث در طبقات ناصری منهاج سراج (از قسمت های گم شده مجلدات بیهقی اقتباس گردیده) دنباله آن خانواده بوده که البتگین سقوط دادو غزنه را متصرف شد. بنابر ان کوشـک شاه (۱) مذکور در تا ریخ بیهقی و مخصو صاً کلمه « شا ه » در آنجا ، به نظر من ،ارتباط دارد به همان رژیم قدیم بومی .

کوتوال : قـول مرحوم سیداحمدادیب: کوتوال لفظی هندی است به معنی صاحب قلعه و داروغه قلعه ومرحوم نفیسی بر آن افزودند که آن کلمه قطعاً ترکیست و بعد به استنادفرهنگهای ترکی صورت تلفظ آنرا داده اند: کوتاول وتصورنموده اند که این کلمه ازقبیل یساول و قراول وچند اول وقرقاول وغیره است . نظربنده این است که قول مرحوم ادیب بیشك صحیح بوده است . اما شرح انتقال آن در ترکیه عثمانی چنین است : اولین بار این اصطلاح را غزنویان ازهندوستان آوردند. به طوریکه باز اولین بار ، بدان درمتون تحریریافته دوره غزنوی برمیخوریم وقبل ازان موجود نبوده و بجای آن ترکیب «دزدار» بکارمیرفته وشاهد این حقیقت آن است که اسدی

(۱) تاریخ بیهقی ، ص ۲٤۹. مارکوارت (ایران شهر ، ص ۲۹۸) آنرا انوك ضبط میکند.

طوسی در فرهنگ فرس ـ چون کلمه کوتوال هنوز رواج نیافته بود ـ آنرا به دزدار ترجمه میکند که درغیر آن لزوم نمیداشت. چنانکه ترکیب محلی و معلوم «دزدار» را ترجمه نکرده است. ثانیاً آنگاه که غزنویان خاکهای عراق وسواحل کسپین را فتح نمودند و برای حصول خراج وما لیه کوتوال و عامل مقرر نمودند طبعاً این کلمه اصطلاح آن جاها نیز شد ودردورهٔ آن سلجوق ادامه نمود بلکه تا آسیای صغیر پیش رفت.

ثالثاً این کلمه ترکی نیست، به این دلیل که ترکان با دیه نشین و خانه بدوش صحاری آسیای مرکزی دژوقلعه وکوت وبنابران کوتوال نداشته وبه جای آن خیمه وچادر داشته اند.

شکل قدیم واصیل هندی آن کوته پال kota - pala بوده است که ترجمه آن عیناً «دزدار» وقلعه بان ومحافظ قلعه میشود و فتوح غزنویان در هندوستان درواقع فتوح همین «قلعة العذرا» ها بوده است.

شجگاه : اسم محلی در تاریخ بیهقی است که سه بار در صفحات ۲۵۵ـ۴۲۵ و ۴۲۶ ذکر شده ومرحوم ادیب پیشاوری آنرا از روی تلفظ مردم محل صحیح ضبط نموده بود: «ششگاو» و تواند بود که شجگاه تصرف کاتبان باشد در صورت ششگاو. نویسنده آنچه به عنوان توضیح کلمه می افزاید (۱) این است که آن مرکب است از دو جزء شش + گاو، اما جزء دوم آن حیوان معروف نیست بلکه لفظی است که در بعضی زبانهای هندواروپائی هنوز وجوددارد و به معنی دیه وقریه به کار میرود. در آلمانی گاولیتر = قریه دار و کنخدا و در لسان اردو هنوز به عین معنی مستعمل است. (۲) پس ششگاو میشود ششقریه به قیاس پنجده وجز آن. ششگاو به

(۱) رك به مقاله نویسنده درقاموس اعلام جغرافیائی افغانستان، طبع کابل، میزان ۱۳۳۸، جلد سوم صفحه ۲۱ ـ مقاله «ششگاو». درین قاموس متأسفانه اسم نویسندگان برده نشده است.

(۲) گاون (بانون غنه) : دیه وسایر مرکبات کلمه «گاون) در همه فرهنگ های اردو وجود دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

راه کابل وغزنی افتاده است از مضافات غزنین :

درمیش‌پت :ـ اسم یکی از امرای غور (صفحات ۱۱٦ـ۱۱۹) آقای دوکتور فیاض فرموده اند :

درمیش بت یا درمیش نت یکی درست باشد و باز درمیش رالقب امیر محل دانسته‌اند (۱) . استاد سعید نفیسی مرحوم این ترکیب را در متن وزمیش تب (به‌واو هوز و تقدیم تاء بر باء) ضبط نموده ودر نسخ دیگر شادروان ازین هم آشفته تر بوده است : رئیس بت و . . . :

به‌نظر نگارنده شکل صحیح ودرست کلمه «درمیش‌پت» است لاغیر. توضیح اینکه در کتب جغرافی مثلاً در حدود العالم آمده که «درمشان» دو ناحیت است، یکی ازبست ودیگری از گوزگانان. . .ومهتر این ناحیت را «درمیشی‌شاه» خوانند. (۲) درین متن نکات ذیل به دست میاید : یکی اینکه در مشان تثنیه درمیش است ددیگر اینکه «پت» درمتن بیهقی عوض شده است به «شاه» درحدود العالم ،و سدیگر این که درمشان اسم دو ناحیت بوده‌است ونه اسم امیر آن . اما کلمه «پت» همان است که‌درمتون هندی‌وسنسکریت «پتی» نیز ذکر شده به‌همان معنی «شاه» بنابران «درمیش

(۱) رك حاشیه یکی ازین صفحات ، طبع دکتور فیاض.درطبع شاد روان سعید نفیسی، صفحات ۱۲۵-۱۲۸ .

(۲) حدودالعالم با تعلیقات مینورسکی، ترجمه پوهاندمیرحسین شاه،ص۳۸۹ ، متن‌آشفته‌بیهقی، مینورسکی را نیز درتعلیقات صفحه (۱۸٦)، طبع کابل، سرگردان ساخته است. این نکته هم قابل‌یاد آوری‌است که‌در طبقات ناصری (طبع کابل، صفحات ۳٤۱ ـ ۳۵۲) درمیش بن شیش به کار رفته، ولی منظوردرمیش شاه بن شیش است وبه هر حال این گونه تسمیه ها درتاریخ هم بی نظیر نیست یعنی‌تسمیه شخص به اسم محل مثلاً امیر درمیش خان والی هرات (۹۲۷ـ ۹۳۱ هـ .) از ممدوحان فخری بن امیری هروی مولف روضة‌السلاطین (دیده‌شودهمین کتاب ، طبع سندی ادبی بورد، حیدر آباد ، به کوشش‌سیدحسام‌الدین راشدی ص ۱۵، ۱۷،مقدمه.)

پت» یکی ازامرای غور بوده که بامسعود ازدر مصالحه بلکه تسلیم پیش آمد .

نکته دیگر مربوط به‌سطری که کلمه درمیش در ان واقع شده عبارت است از ترکیب «ناحیت وی» که به نظر من به «ناحیت اوبی» باید تصحیح شود که اکنون هم به سر راه هرات به غور واقع است .

قتلغ سبکتگینی :(ص ۲٤۰ ـ ۲٤۱ ،٤٦٤،٥٦۳)

این کلمه دردو صفحهٔ اول قتلغ سبکتگینی ودردو صفحه دیگر قتلغ پدری ، کوتوال ترمذ آمده است .درتاریخ بیهقی کلمه پدری همواره به معنی سبکتگینی و پسد ریان به معنی محمودیان به کارمی‌رفته . هر دوطا بع محترم در ین باره سهو نموده اند .مخصوصاً در ص ٥٦۳ از طبع دوکتور فیاض و در ص ٦۸٦ شادر وان سعید نفیسی که به موجب طبع ایشان بتگینی که جانشین قتلغ تگین درترمذ بو د بایستی شصت سال در وظیفه مانده باشد که ناممکن است ومتن بایدچنین اصلاح شود .

« . . . . وکو تو الی ترمذ پس از قتلغ سبکتگینی ، امیر(یعنی مسعود) بدین بکتگین داده بود . »

ذوالقلمین :(متن ۱٤٦ ، تعلیقات،ص ٦۹٥) علی سعید، صاحب دیوان رسا لت المأمون .درمتون چاپی ازین شخص اظهار بی اطلاعی شده ولی راجع به او در «آداب الحرب »مربوط به‌قتل فضل بن سهل درگرما به اشاره یی شده ،بدینصورت:

«. . . . .مأمون کشتکان(کذا درمتن چاپی آداب الحرب) رابه‌دست کرد. نخست علی ابن سعید ذوالعلمین (کذادرمتن چاپی آداب الحرب) رابفرمود کشتن . . .»

محشی محترم مینویسد : این علی بن سعید خواهرزاده فضل بن سهل وازامرای مأمون بود ومخالفت او باحسن وفضل بن سهل مشهور است . درسال ۲۰۲ به جرم یاری درقتل فضل بن سهل،مأمون بفرمود او را کشتند . (۱) وابن اثیر نام کشند گان را

(۱) آداب الحرب ، فخر مدبر ، سهیلی خوانساری، تهران، ص ۳٤٦.

مید هد که در بین آنها علی بن سعید خواهرزاده‌فضل به‌سهل (ابن اخت‌الفضل) که باخال خودمخا لفت داشت شامل بود (۱) .

دشت لکان (به‌فتح اول ؟) درهر دو متن چاپی ،درهمه‌مو ارد بدین صورت چاپ‌شده: چگا ن ، لکان و بکان و د کتور فیاض نوشته اند که : صحیح کلمه معلوم‌نشد، و لی دشت لکان‌در بست و کوشک های دشت لکـان وقصور وبنا های غزنو یان ولشکرگـاه‌یامعسکر ایشان که‌در کنار هیر مند نز هتـگاه مشهور این دو ره بود ، وسلطان‌حسین‌سوزجهان‌آنرا حریق‌نمود؛ دراشعاردورهٔ غزنوی مخصو صاً در شعر فرخی انعکاس دارد ، مثلاً درقیصدهٔ مشهور او که مطلعش اینست :

چون بسیج راه کردم سو ی بست از سیستا ن
شب همی تحـو یل کرد از با ختر برآ سما ن

تاآنجاکه‌گوید: اندرین اندیشه بودم کز کنار شهر بست
با نـگ آب هیر مندآمد به‌گو شم نـا گـهان

منظرعالی شه بنمود ازبالای‌دژ کاخ سلطانی پدیـدارآمـد ازدشت لکـان (۲)

آرهن: این کلمه‌فقط دریکی‌از نسخ‌و آن‌هم‌درطبع‌مرحوم‌نفیسی‌وجودداشته‌است (۳) و بد ین جهة در طبع استاد فیا ض به نظرنمی‌رسد .محمد حسین بن خلف تبر یزی دربرهان قاطع گو ید : ارهنگ بروزن فرهنگ نام‌قصبه ایست از بدخشان ودر آن قصبه ز یارتگاهیست و به اعتقاد مردم آن‌جا سر امام حسین ع درآنجامدفون است . وآن راارهنگ حسین ع هم‌گویند . (٤) ولی دربدخشان درست نیست مگـر اینکه روزگاری ولایت ومضافات آن چندان وسیع بوده باشدکه ارهنگ بتواند در آن

(۱) الکامل فی‌التاریخ ، طبع قاهره ، جلد ششم، صفحه ۱۱۸؛ درالفخری شرح این‌واقعه آمده؛ آداب‌السلطانیه، ص۱۹۸ ـ ۲۰۵.
(۲) دیوان فرخی، دبیرسیاقی، ص ۳۳٤ (۳)ص ۵۵۵.
(٤) طبع‌دکتور محمد معین، ج ۱۱۲/۱

بیاید .این شهر کوچک که در کتب جغرافیائی به آن اشارا تی شده به اشکال آرهن ارهنگ وآرهنگ واهرنگ نیز آمده است . (۱) وازهمه برمی آید که مقصد از آن جایی است که امروز «حضرت امام» است وروایات مردم هم مؤید آن می باشد . اکنون اگراین روایات را اندکی قدیم تر ببریم دیده میشود که در آغاز ظهور اسلام نیز آرهن جای مهمی بوده است . به طور مثال هیوان تسنگ ، زاهر چینی که از ین مناطق دوبار تردد نموده آنرا در سفرنامهٔ خود اولینی «O-li-ni» ضبط کرده ودر جنوب رود خانه وخش (اکسوس) میگذارد . وکلنل یول که آنرا ترجمه نموده می افزاید که این شهر ک بدون شک درهردوساحل رودخانهٔ مذکور امتداد داشته وهمان است که امروز در بیست وشش میلی شمال قندز (کهندژ) افتاده است(۲).درایران شهر ودر ترجمهٔ بیل انگلیس نیز همین نظریه تأئید گردیده است (۳) . بارتولد ، مستشرق معروف می افزاید که محمد جوگی ، شهزادهٔ تیموری برای مزار مقدسی که درین شهر است دیگ بزرگی تهیه کرد ، که سیصد رأس گوسفند را میشد در آن یکبار پخت (٤) . روایتی نیز در باره حضرت امام یا امام جان جاری است : که قرار آن گفته میشود وی عبارت است از امام علقمه ازمعاصرین حضرت پیغمبر اسلام(٥)واین روایت به نظرمن اندکی اهمیت دارد،زیرا تاریخ آنرا بالاتر می برد. حالا این قسمت بحث راگذاشته میپردازیم به بحث لغوی : همچنان که وجود

(۱) الانساب سمعانی، طبع حیدر آباد، ج اول، ص ۷۵؛ الاعلاق النفیسه ، ابن رسته، بریل ص ۸۸؛ مسالک والممالک اصطخری، تهران، ص ۲۷۰؛ احسن التقاسیم بشاری، بریل ص ۲۹٦؛ صورة الارض ابن حوقل، ص ۳۷۳ .

(۲) ۱/۱/ص ۱۰٦؛ مارکوارت ، ایران شهر ، ص ۲۳۳ .

(۳) ترجمه سموئیل بیل، ج ٤، صفحات ۱۰۷ - ٤۷٤ و ٤۷٥.

(٤) بارتولد ، اولغ بیگ، ص ۱٤۱.

(٥) ترکستان تا حمله مغول، متن روسی، ۱۹٦۳، صفحات ۱۱۸ - ۱۲۰؛ محمد کاظم، نامه عالم آرای نادری، مسکو، ۱۹٦۳، جلد ۳، ص ۲۰۳ الف ب

کلمهٔ آرهن را درنوشته های هیوان تسنگ یا فتیم این نکته هم درشرح کلمه «ارهت» آمده است که آرهن یاارهت رتبهٔ مخصوص درسلسله مراتب روحانیون بودایی بوده است،وبودا خود قبل ازوصول به‌نیروانا بدین مقام نائل شده‌بود (۱) وکلمه ارهت بازچنین‌معنی شده :

مرد مقدس ،روح مجسم‌درقلمرو نیروانا که هنوزدرعالم انسانی به سرمی‌برد (۲)

آرهت: سزاوار ، مرد سزاوار وشایسته ولایق.

ودرمتون بودایی وجینی : تجایل وتکریم مردان پارسا .

ارهن تکه arhantika :راهبهٔ بودایی .

آرهاینه arhayana: جانشین ارهه. (۳)

حالا درصورتیکه آرهن دردوجانب رود خانه وخش بوده است به‌قیاس والشتان که تثنیهٔ کوروالشت ودرمیشان که تثنیهٔ کوردرمیش بوده اند، باید گفت آرهن دآرهان نیز تثنیه میشود. بدین صورت شاید تصادفی عجیب باشد که همان یک محل درقبل ازاسلام وبعد ازاسلام ونزد مؤمنین هریک ازادیان مذکوراین درجه مقدس بوده است (!)

جنگل ایاز : (ص ۷٤) ودرهردو طبع نیز آمده‌است،چنگل باز،ودکتورفیاض چنین تبصره‌می کنند : «گویا همه غلط است وصحیح جنگل آباد'ست .». مورد استعمال این ترکیب درجایی است که محمدبن محمود رافروگرفته اند ومیبرند به قلعهٔ مندیش وبنابران واضح است که می‌بایستی درحوالی تگین آباد وکور والشت یاوالشتان بوده باشد . درصورة الارض ابن حوقل محلی‌درهمین نواحی چنین

(۱) ترجمه یول، ص ۳۸.

(2) Living Religion of the World , F.Spigelberg , 1958 , P . 479

(3) Sanskrit - English Dictionary , M . Wiliams , Oxford: Sanskrit Dictionary, Magdonell

ضبط شده : جنکل آباد و آنرا یک مرحله از رباط اوق قرار می دهد ، به سوی غزنه. (۱) بشاری مقدسی آنرا به فاصلهٔ پنج مرحله از پنجوای قرار میدهد ولی در نسخه های دیگر این کلمه به اشکال ذیل نیز آمده است :

حیکل ایاذ ، جیکل اباد (۲) و در اصطخری جنگل آباد . (۳) حالا از تفصیل فوق نتیجه می گیریم که :

این کلمه چون قبل از دورهٔ غزنوی وجود داشته نباید این تصور پیش شود که «جنگل ایاز» جنگل منسوب به ایاز مشهور است . د دیگر اینکه جنگل آباد هم نباید باشد چون چنین ترکیبی اصلاً سابقه و به علاوه معنی ندارد. زیرا کلمه «آباد» همواره پسوند اسم شخص واقع میشود مانند خان آباد ، جلال آباد وغیره و جنگل آباد یعنی چه ؟ اگر از یعقوبی یاری بخواهیم گمان می کنم این مشکل حل میشود. ماکوارت یکی از امرای محلی این حدود را از تأریخ او به اسم خنجل ذکر می کند (٤) : حالا اگر در نظر گیریم که یعقوبی این کلمه را به تعریب آورده است، شکل قدیمتر واصیل آن باید اینطور باشد : خنگل و آباد خنگل آباد به جای جنگل ایاز و جنگل آباد صحیح نیست؟

پایان

(۵) صورة الارض، ص ۳۵۵.

(۱) احسن التقاسیم (تالیف درحدود ۳۷۵)، ص ۳۵۰.

(۲) مسالک وممالک، ایرج افشار، تهران، ص ۲۰۰.

(۳) ایران شهر، ایضاً، ص ۲٤۸، ۲۹۱، به ارتباط تلفظ کلمه زنبیل.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنمل راعی

لغات ترکی مغولی وچینی در تاریخ بیهقی

صفحات تاریخ گواه این حقیقت است که در اثر ایجاد رابطه‌های اقتصادی، فرهنگی وسیاسی میان جوامع تاثیر آن درلابلای آثار تاریخی، ادبی وهنری نیز ظاهر گشته و تداخلاتی میان آن فرهنگ ها به وجود آمده است. هرقدر روابط اقتصادی وسیاسی میان جوامع ازدیاد یافته، بهمان اندازه اینگونه تأثیروتاثر فرهنگی نیز تقویت گردیده است. چنانکه درجهان امروز در اثر پیشرفت علم وتکنالوجی جوامع بشری تاآن اندازه به هم نزدیك شده، که تشابهاتی در وجوه فرهنگی جوامع ایجاد کرده است. در تاریخ زبان وادب دری این تأثیر وتأثر به کثرت به مشاهده میرسد، باانتشاردین مقدس اسلام به طرف شرق، ازجمله درافغانستان وایران، زبان دری مملو از اصطلاحات وکلمات عربی شد، چنانکه تاامروز نیز تأثیر آن مشهود است. باروی کارشدن سلاطین وحکمروایان ترك ومغل درسرزمین های افغانستان وایران عین تأثیر باردیگر بوجود آمد واصطلاحات وکلمات خاص ترکی و مغلی درهمه شئون اجتماعی این سرزمین ها راه یافت. هم چنین دراثر رابطه های تجارتی وفرهنگی، اثراتی ازین فرهنگ ها جای خودرا درزبان دری باز کرد، چنانکه وجودکلمات ترکی، مغولی وهندی درقرون گذشته وکلمات انگلیسی، فرانسوی وروسی در دورهٔ معاصرشاهد همین حقیقت است. این تذکرمختصرمیرساند که تمدن وفرهنگ جوامع همیشه دربحر بیکران تغییروتحول درشناوری است، و در خلال همین شناوری مسیرخود را کنار انکشاف وتکامل بازمیکند. بنابران در خلال

دوره های تاریخ مشکل وهم‌غیرطبیعیست که‌بتوان فرهنگ باصطلاح (خالص) را مشاهده کرد. پدیده های فرهنگی که بحیث روبناهادر تحول جوامع خواه وناخواه ازسیاست حاکم دریك دوره تابعیت می کند، بنابران زمانیکه فلسفه سیاسی یك جامعه باپشتیبانی زیربنای اقتصادی آن درجوامع دیگراستیلامی یابد، لاجرم همه همه عناصرفرهنگی که خادم همان سیاست به شمارمیرود، نیزدرآن جوامع پهن می گرددوزمانیکه آن قدرت های سیاسی حاکم ازمیان هم برود،تاثیرات فرهنگی واجتماعی آن درجامعه استیلایافته باقی می‌ماند.

دردورهٔ غزنویان که موردبحث‌ماست ودرتاریخ فرهنگ وادب‌افغانستان‌دوره درخشان وبسی مشعشعی‌راتشکیل میدهد، وجوداینگونه تاثیرات زیاداست. هر چند دوره سلطنت غزنویان ، ازآغازتاانجام آن، کانون پرورش زبان وادب دری بوده است، باآنهم دراثرروابط سیاسی واجتماعی وتجارتی که میان ممالك مجاور آن وقت مانند خانان ترکستان و کاشغرودولت چین آنروزبادولت غزنویان برقراربوده، تاثیرآن‌درزبان‌وادب آن وقت نیزبه کلی ظاهراست، تحلیل وتشریح اینگونه‌تاثیرات گذشته ازینکه یکسلسله واقعیت های تاریخی راتوضیح می کند،از طرف دیگربه محققان وعلاقمندان مطالعه آثارآن دوره کمك می کند که درراه تحقیق ومطالعه خودراه خطانپویند وبااذعان کامل به همه خصوصیت های ادبی وفرهنگی آن روز، ارزیابی خودرا درباره آن دوره‌مدققانه‌وعالمانه‌انجام دهند.

بنده که درخلال مطالعه آثارقدماتاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی راگاه وبیگاه میخواندم، بعضاً به یك سلسله اصطلاحات، کلمات واسمای برمی‌خوردم که فهم آن‌به‌من مشکل‌می‌نمود. بعضی ازاین کلمات بامراجعه به فرهنگ ها حل می شد وبعضی دیگراصلاً به فرهنگ هاوجودنداشت‌ویابمعنای‌غلطی ثبت گردیده بود. بخصوص درین کتاب تشخیص میان لغات ترکی و مغولی کاری بود دشوار

(c) ketabton.com: The Digital Library

وحتی فرهنگهانیزراه های غلطی را درین قسمت پیموده‌اند، چنانکه درفرهنگ دانشمند محترم نفیسی لغات ترکی ومغولی زیادی ثبت شده ، مگرجز یی ترین اشاره‌به‌ترکی بودن ویامغولی بودن آن نیست. فرهنگی های دیگرازقبیل برهان قاطع ومنتخب وفرهنگ‌عمید نیزعین نقیصه رادارند؛ تنهامؤلف غیاث‌اللغات‌درین قسمت‌خدمت‌ارزنده انجام داده‌و درشرح‌لغات‌ترکی ومغولی گذشته ازینکه‌به‌ترکی بودن ومغولی بودن آن اشاراتی‌دارد، به‌تجزیهٔ‌دستوری آن کلمات‌نیز پرداخته‌است. تنهافرهنگی که درقسمت لغات ترکی مأخذ ارزندهٔ دانسته میشود، دیـوان لغات الترك اثرمحمودالکاشغری است که درکتابخانه‌عامه کابل و کتابخانه های‌شخصی درافغانستان موجودمی باشد ومورد استفاده من نیزقرارگرفته است . بنده که‌درجهٔ ماستری خودرادرزبان وادبیات چینی بدست آورده ام، بعد ازمراجعت‌به کشورم یك عده لغات و کلماتی رادرین کتاب یافتم که آنرادرمتون قدیم ز بـان چینی نیزخوانده بودم. این موضوع بمن‌بسیاردلچسپ واقع‌شد، ومراواداشت‌تامطالعات بیشتری درین زمینه انجام دهم. درتشخیص لغات ترکی‌ازمغولی برعلاوه‌استفاده ازفرهنگ های دری ، فرهنگ لغات مغولی بـه زبـان چینی نیز ملاك کـار من بوده است :

ورودکلمات ترکی درتاریخ بیهقی گذشته ازاینکه روی هما ن ر ابطه ها ی که میان دو لت غزنوی ودولت های ترك زبان آنوقت موجـودبوده صـورت‌گرفته، برعلاوه چون سلاطین وحاجبان دربارغزنویان خودهمه ترك نژادبودند، بنابران این امرخودتأثیربزرگی دروارد شدن کلمات ترکی درادب دری‌آنوقت وازجمله درتاریخ بیهقی داشته است، که بحث بیشتردرین باره البته موضوع واضحی را توضیح کردن است. ورودلغات مغولی درین دوره نیز به اساس اصل همجواری مغولهاباترکان ورابطه های عمیقی که میان این دوقوم موجودبوده، ازخلال ز بان

ترکی به‌زبان دری وارد شده است. تنها در دوره‌های بعدی که این سرزمین‌ها مورد تاخت وتاز مغول‌ها واقع شد، البته لغات و اصطلاحات مغولی مستقیماً وارد زبان دری گردید، ورود لغات و اصطلاحات چینی در آثار آن دوره و از جمله در تاریخ بیهقی و هم چنین ورود لغات دری در زبان چینی نیز روی همین دو اساس صورت گرفته است: یکی به‌اثر رابطه همجواری ترکان کاشغر یعنی اویغورها با دولت چین آنوقت که وسیله شده است برای انتقال مظاهر زبان و فرهنگ چینی به‌این سرزمین‌ها و از طرف دیگر رابطه های مستقیمی که میان دولت غزنویان و دولت چین آنوقت برقرار بوده است، که تاریخ های چینی از این رابطه ها تذکراتی دارند. (۱) دانشمند محترم آقای نفیسی هم در تعلیقات مجلد سوم تاریخ بیهقی از قول شرف الزمان مروزی صاحب کتاب طبایع الحیوان یادآوری های دارند و متن نامهٔ را نیز آورده اند که از طرف شاه چین به سلطان محمود فرستاده شده بود، که خود گواه بزرگ بر روابط میان آن دو دولت بوده می توانند.

در تشخیص و تشریح کلمات و لغات ترکی گذشته از اینکه از فرهنگ های موجود و آنهم محدود، مانند دیوان لغات الترك و غیاث اللغات استفاده به عمل آمده، در عین زمان چون بنده خود تا حدی به زبان ترکی و یا اوزبکی وارد م، بنا بران در ترکی بودن بسیاری از این کلمات هیچ گونه شبهتی نبوده است، زیرا بسیاری از فرهنگ ها مانند برهان قاطع و فرهنگ نفیسی طوریکه قبلاً یادآوری کردم، لغات ترکی را قید کرده و معنی آنرا بیان داشته اند، مگر از ترکی بودن آن متأسفانه جزیی ترین اشاره نیز بعمل نیامده است.

---

(۱) تاریخ شرق میانه، از نشرات یونیورستی پیکنگ، سال طبع ۱۹۵۸، بزبان چینی

(۲) چین قدیم و رابطهٔ آن با دول همسایه، از نشرات یونیورستی پیکنگ، سال طبع ۱۹۶۰، بزبان چینی

(۳) وضع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی چین در دورهٔ خاندان سونگ، از نشرات یونیورستی پیکنگ، سال طبع ۱۹۵۸، بزبان چینی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برعلاوه درخلال این مقالت ازچند کلمه واسمای جای که در طبع آقایون دکترفیاض ونفیسی همان طورمبهم شرح‌شده، توضیح به عمل می آید.ازاینکه در فهرست مرتبه،لغات چینی ومغولی بسیاراندك است، بنابران بعد ازتوضیح چند کلمه واسمای جای به شرح آن کلمه هاپرداخته می آید وبعدلغات‌ترکی که‌قسمت اعظم این فهرست رااحتوامی کند، شرح می شود . هم چنین درپایان این مقالت ازیك سلسله کلمات مستعمل در تاریخ بیهقی که تاامروزدرافغانستان درنگارش وگفتارمردم به‌کارمی رود، نیزتذکراتی داده میشود .

توضیح کلمه که درطبع آقای دکترفیاض ودکترغنی وهم چنین آقای نفیسی مشکوك خوانده شده ویاتوضیح درست نشده است:

(۱)- توضیح دربارهٔ کلمه پیروزونخجیر :

درصفحه (۲٤٦) چاپ آقای دکترغنی ودکترفیاض درباره سفرامیرمسعود وحرکت وی ازبلخ چنین آمده است «...امیرازآنجابرداشت به سعادت‌وخرمی بانشاط وشراب‌وشکارمیرفت‌میزبان‌برمیزبان.بخلم‌وبه‌پیروزونخجیروبه‌بدخشان...)

درپاورقی همان صفحه چنین تذکرداده شده :

«کذادرهمه‌نسخه‌هاودرجغرافیاهای‌قدیم‌این‌دواسم‌دیده نمیشود، بااحتمال‌قوی عبارت‌غلط‌وصحیح آن«پروان‌وبنجهیر»است‌که‌دومحل بوده‌است‌برسرراه‌بلخ‌به‌غزنین وجغرافیای‌های‌قدیم ودرخود این کتاب ازآن‌نام برده شده‌است ...»

درچاپ دانشمند محترم نفیسی نیزعین‌همین ابهام وجود دارد . باید عرض کنم که درهردوچاپ آقایان فیاض ونفسی‌این‌شهربه شکل(پیروزونخجیر) آمده است مگرحقیقت اینست که این، نام دومحل‌نیست، بلکه پیروزنخجیر(بدون واوربطه) یك قریه واحد است که دردهمیلی‌شهرخلم ولایت سمنگان امروزی درافغانستان وجود دارد وانگورآن درولایت سمنگان مشهوراست.همانطوریکه بیهقی‌نگاشته

است مسافران آن زمان بعداز حرکت کردن از بلخ باید به خلم می آمدند و از آنجا به پیروز نخجیر میرفتند و بعد روانه سمنگان میشدند. امروز نیز عین همین خط السیر با کمی فرق وجوددارد، بدین معنی که مسافران از بلخ حرکت می کنند، به خلم وارد می‌شوند ودر یك قسمت راه پیروز نخجیر در گوشه می‌ماند وخط السیر به طرف شهر ایبك مرکز سمنگان تغییر می کند. فعلاً نیز از نیمه راه خلم و شهر ایبك که سرك اسفالت شده است، سرك فرعی جدا میشود ودر همان نقطه لوحهٔ نصب شده که در آن نگاشته شده است : سرك فیروز نخجیر. درباره تسمیهٔ این اسم نیز طوریکه من از باشندگان آنجا جویا شدم چنین حکایت کردند : شخصی به نام پیروز یا فیروز در آن منطقه زندگی میکرده که شکارگاه بزرگ آهو داشته، شکارگاه وی هیچگاه از آهو خالی نبوده است. به اثر شهرتی که آهوان شکارگاه پیروز کسب کرده بود، بعداً آن منطقه در مروز زمان به پیروز نخجیر شهرت یافته است. البته این حکایتی بود از زبان باشندگان آن منطقه. گمان می کنم با این توضیح ابهام موضوع ازمیان رفته باشد.

۲- توضیح کلمه اروس :

درصفحه ٤٦٣ چاپ آقایون دکترغنی ودکترفیاض چنین عبارتی موجود است.

« وامیر (رض) پیوسته این جا به شراب ونشاط مشغول می بود وروز آدینه‌مانده ازجمادی الاولی، امیر بالشکر رفت به کرانه دریای آبسکون و آنجا خیمه ها وشراعها زدند و شراب خوردندوماهی گرفتندو کشتیهای اروس دیدند کز هرجای آمدوبگذشت وممکن نشد که دست کس بدیشان رسیدی ...»

کلمه (اروس) هم درچاپ آقایون دکترغنی و هم درچاپ آقای نفیسی مبهم خوانده شده وتنهادر نسخه چاپی کلکته به جای (اروس) کلمه (عروس) نوشته شده است. باید توضیح کرد که (اروس) ازقدیم ترین زمانه ها تا امروزدر مکالمه مردمان ماور النهر وشمال افغانستان به (روسها) اطلاق می‌شود، چنانکه تا

(c) ketabton.com: The Digital Library

امروز نیز این کلمه باهمین تلفظ و همین مفهوم رواج دارد . البته دریای آبسکون که امروز آنرا به نام خلیج کسپین یاد می‌کنند ، درحدود اراضی اتحاد شوروی موقعیت دارد. بنابران عبارت (کشتیهای اروس دیدند) کاملاً واضح می‌شود که منظور از کشتی های روسها بوده است که در دریای آبسکون یعنی خلیج کسپین رفت و آمد می کرده است. بااین توضیح ابهام درفهم کلمه (اروس) ازمیان میرود .

۳ـ توضیح درباره کلمه کیش :

درصفحه (٤٦٠) طبع آقایون دکتر فیاض و دکترفنی این کلمه مشکوك خوانده شده است . بایدعرض کرد که کلمه (کیش) تا امروزدرافغانستان استعمال می‌شود وآن نوع لباس است که معمولاً مردان آنرا برشانه می‌اندازند وهم آن را بدورخود می پیچند .

بیهقی می نویسد : «... وجامه های رومی ودیگراجناس هزارتا ونغفوری و وقالی هزاردست و پنج هزارتا کیش ..» ازمتن نوشته به خوبی مستفاد می‌شود که منظورالبسه است و همان لباس‌است که آن را توضیح کردیم و ناامروزاین کلمه در افغانستان مورد استعمال تمام دارد واین لباس‌هم موجود است .

لغات چینی در تاریخ بیهقی :

۱ . جنگ : (صفحه ۱۹. چاپ آقایان دکترفیاض ودکترغنی) این کلمه باتلفظ (چنگ) بافتح (چ) درقدیم ترین‌متون چینی نیز به ملاحظه رسید. در آثارفیلسوف مشهورچینی کونکسز که درنوشته های مابه کنفوسیوس‌مشهوراست ودربین سالهای (٤٧٩ ـ٥٥١ ق م) میزیسته، این کلمه زیاد به ملاحظه میرسد . ازنظردستور زبان همان طوریکه ما صورت اسم مصدر آن را به شکل (جنگ کردن) بکار می بریم درزبان‌چینی نیز عین‌همین ترکیب‌به کارمیرود. درزبان چینی می گویند: (زواچنگ) (زوا) به‌معنای کردن‌و (چنگ) همانا به معنای (جنگ) است :

۲ـ شیر (ص۱۰۳) البته همان حیوان مشهور است که در زبان چینی با کمی تغییر با تلفظ (شر) با کسر (ش) به کار می رود. این کلمه نیز در آثار شاعران و نویسندگان دوره تهنگ یعنی سال ٦۱۸ میلادی از قبیل (لی پی) (توفو) (پی چویی) و دیگران به کثرت مشاهده میشود .

۳ـ پوست (ص ۳۲۸) : که با اندکی تغییر با تلفظ پیز در زبان چینی به کثرت به کار میرود . این کلمه در متون قدیم و معاصر بوفرت به ملاحظه میرسد .

٤ـ صفه (ص ۳۲) : عبارت از جای نشستن است ، که معمولاً از خشت و سنگ و گل ساخته می‌شود . فرهنگ نویسان آنرا کلمه عربی دانسته‌اند. در زبان چینی این که کلمه با تلفظ (شفه) بافتح «ش» وجود دارد. (شفه) در زبان چینی محض جای نشستن است، چنانکه در متون قدیم این زبان محض به معنای نشستنگاه دیده شده است، مگر امروز به معنای کوچ و چوکی نیز مورد استعمال دارد .

۵ـ خان (ص٦٦): این کلمه را اکثر فرهنگ نویسان مغولی دانسته‌اند و عدهٔ هم آن را لغت ترکی میدانند. در زبان چینی این کلمه با تلفظ (خن) به معنای لقبی از شاهان به کار رفته است. این کلمه در متون چینی که در بین سال‌های (٥٥٦ـ٥۳٥) یعنی دوره سلطنت خاندان (وی شرقی) نگاشته شده، به ملاحظه خودم رسیده است، مگر در آثار قبل از آن تا اندازهٔ که من تتبع کردم ، بدست نیآمد. فرهنگ لغات مغولی برسم الخط چینی که متعلق به بنده می باشد، آن را از جملهٔ لغات مغولی خالص میداند، بنابران حکم قاطع درباره اصلیت این کلمه‌ها نمی‌توان صادر کرد :

لغات مغولی در تاریخ بیهقی:

۱ـ طمغایاتمغا (ص ۵۲۸) : به‌معنای مهر سلطنتی. همچنین فرهنگها این کلمه‌را به معنای محض مهر نیز نوشته‌اند. فرهنگ ترکی چاپ ترکیه، آنرا لغت ترکی میداند. فرهنگ لغات مغولی به‌زبان چینی آنرا در جمله لغات خالص مغولی قید کرده است

(c) ketabton.com: The Digital Library

حقیقیت اینست که این کلمه مغولی است و به زبان ترکی وارد شده است .

۲ـ خاتون (ص ۲۱۵): این کلمه که به معنای زن ویاخانم تا امروز نیز مورد استعمال دارد ، ازجمله لغات مغولی است . دکترشیرین بیانی مترجم کتاب (نظام اجتماعی مغول) که در پایان کتاب فهرستی ازلغات مغولی ترتیب کرده است ، این کلمه در فهرست آن نیز موجود می باشد. فرهنگ لغات مغولی به‌زبان چینی نیز کلمه (خاتون) را مغولی خالص ضبط کرده است :

فرهنگ نویسانیکه آن را بشمارلغات ترکی میدانند، از جهت استعمال آن درزبان ترکیست که حتی تا امروز نیز درین زبان بکار میرود :

۳ـ ایل (ائیل)، خیل (ص ۳) : این کلمه به هردو شکل در تاریخ بیهقی به کار رفته است، مانند (ایل ارسلان، ص ۸۲) و (خیلتاش ص ٤) دکترشیرین بیانی در ترجمه کتاب (نظام اجتماعی مغول) می‌نویسند : (... جمعیت های متراکم درحین کوچ کردن کاروانی تشکیل میدادند ودر موقع توقف نیزازدستجات متراکم بود ند دراین اردوگاهها بعض اوقات چندین صدیورت (خرگاه) به طور اجتماع یافت می شد ـ یک اردو به مغولی کوریان یا گوریان گفته میشود که خود ازاجتماع عده خانوار صحرا نشینی متشکل گردیده بود (ص ٦۳) که، (ائیل) نامیده میشدند. تشکیل (ایلچی) یا (آلچی) که بمعنی سفیر به کار می رفت ، خود معرف یك عشیره و یا قبیله بوده است. جمع بستن (ایل) با (آت) عربی به شکل (ایلات) تا امروز نیز به کار میرود . کلمهٔ (خیل) نیز همان (ایل) مغولی است که که در زبان عربی و بعداً هم درزبان دری با (خ) تلفظه شده است. مؤلف غیاث اللغات کلمه (خیل) را ترکی میداند. کلمه (خیل) تا امروز در کشور ما افغانستان مورد استعمال زیاد دارد :

کلمه های (ایل ارسلان) و (خیلتاش) که در تاریخ بیهقی بکار برده شده، ترکیبیست ازلغت مغولی وترکی. در کلمه (ایل ارسلان) که در ترکی به معنای شیر است ، بنابران

(ایل ارسلان) مفهوم (شیر قبیله) را افاده می کند . خیلتاش نیز ترکیبی است از (خیل) (و تاش) تاش در ترکی بدو معنی به کار می رود، یکی به معنای سنگ و دیگری پسوند اشتراك؛ در کلمهٔ خلیتاش همان مفهوم دومین مورد نظر است. (خلیتاش) یعنی (هم خیل) یا (هم قبیله) در ترکی امروز به جای (تاش) کلمهٔ (داش) را بکار میبرند، مانند: (یولداش) بمعنای (همراه) (قرن داش) بافتح (ق) کسر (ر) (هم شکم) یعنی برادر یا خواهر .

٤ ـ خان : که بحث آن قبلاً گذشت .

لغات ترکی در تاریخ بیهقی (۱)

۱ـ آیتگین : ای = ماه ، تگین = قهرمان = قهرمان ماه .

۲ـ آلتی ترکمان : آلتی = شش ، ترکمان = نام قوم = شش ترکمان .

۳ـ آلتون تاش : آلتون = طلا ، تاش = سنگ = سنگ طلا یی :

٤ ـ آلپ تگین : آلپ = قهرمان ، تگین = قهرمان = قهرمان قهرمان .

٥ ـ آچار: مأخوذ از فعل آچمك به معنای باز کردن در تاریخ بیهقی بمعنا ی چیز اشتها آور به کار رفته است ، در ترکی امروز کلید را نیز آچار میگویند .

٦ـ آغاجی : آغا = لقب مردان و نیز برادر بزرگ ، جی چی سی = پیسو ند ملکیت ، ایشك آغاسی یعنی محافظ و دربان .

۷ـ آلتون تگین : قهرمان طلامانند :

۸ ـ ارسلان : شیر ، در ترکی امروز اسلان گویند .

۹ـ اریارق : ار= مرد، یارق بضم (ر) = روشن = مرد روشن .

۱۰ـ ارتگین : ار= مرد، تگین = قهرمان = مرد قهرمان .

۱۱ـ اوزگند: اوز به لغت خوارزم به معنای باهنر، گند، کند، کنت ، قند = شهر:

۱۲ ـ بغاتگین : بغا ـ بضم(ب) به معنای قوی و تنومند ، تگین = قهرمان :

۱۳ـ برریق : ناشتا .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱٤ـ بوقه : قوی ، تنومند .

۱۵ـ بکتگین : بک = بزرگ ، تگین = قهرمان .

۱٦ ـ بکتعدی : بک = بزرگ ، تغدی مأخوذ ازفعل تغمک بضم (ت) به معنای زاییدن .

۱۷ ـ تاش : سنگ .

۱۸ ـ جوق یاجوقه : دسته ، گروه .

۱۹ـ جقراق : جق یاچق باضم (ج) = زیاد، راق = تر= زیادتر .

۲۰ ـ جغرات : ماست .

۲۱ـ خفچاق : نام قومیست ازترکان صحرانشین ودشت خفچاق دشتی است که درآن قوم خفچاق بودو باش دارند واینکه میگویند خفچاق نام‌بیابانست غلط است.

(غیاث اللغات‌ص ۱٦۱)

۲۲ ـ ساتگین : بمعنای محبوب ومجازاً پیاله شراب خوری .

۲۳ـ سقلاطون : نوعی ازپارچه است .

۲٤ـ سباشی : بضم (س) به معنای صاحب الجیش .

۲۵ـ ساتلمش : فروخته شده به معنی غلام .

۲٦ـ سارغ : زرد .

۲۷ـ طغرل : راست ، مستقیم .

۲۸ـ طغا : کاکایاماما .

۲۹ـ قزل : سرخ .

۳۰ـ قراتگین : قرا= سیاه ، تگین = قهرمان .

۳۱ـ قولک یاتولک : پرریخته .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳۲ـ قلباق : نوعی از کلاه .

۳۳ـ قتلغ تـگین : قتلغ بضم (ق) و (ل) به معنای مبارك ومسعود .

۳٤ ـ قالی یاقالین : به معنای ضخیم ، درترکی امروزهالی گویند .

۳۵ـ قراچولی : قرا= سیاه ، چول = بیابان .

۳٦ـ قرقمان یاقرقمن : مأخوذازفعل قرقمك به معنای ترسیدن قرقمان=نترس.

۳۷ـ کوتوال : نـگهبان قلعه .

۳۸ـ کوکتاش : کوك=آبی ، تاش = سنگ .

۳۹ـ یال : گردن وموی گردن اسپ .

٤۰ـ یوز: صد .

٤۱ ـ یغمر: باران ، درزبان او یغوری یامغر گویند به ضم (غ) .

کلمات مستعمل درتاریخ بیهقی که تاامروزدرافغانستان مروج است :

۱ـ ازار: نوعی استازلباس (که درفارسی شلواردردری به شکل تنبان مروج است .)

۲ـ اوباش : اشخاص هرزه ویله گرد .

۳ـ تور: جالی که توسط آن ماهی راصید کنند .

٤ـ تره : نوعی ازمیوه است .

۵ ـ تاسیدن : فرهنـگهااین کلمه رابه معنای اندوه ، ملال وبیتابی نـگاشتهاند، مگردرشمال افغانستان کلمه (تساسیدن) به معنای خراب شدن وضایع شدن به کار میرود، مثلاً میگویند : این انـگورتاسیده است ، یعنی خراب شده است وقابـل خوردن نیست .

٦ـ جل : به ضم (ج) تـکه ضخیمی که اسپ رابه آن می پوشانند .

۷ـ خمره : ظرف گلی پخته شده که ماست رادرآن مایه کـنند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۸ ـ سنبوسه = نوعی ازغذا ؛

۹ـ شلوار= نوعی ازازار که معمولاً دهقانان ازآن استفاده میکنند .
(واین غیرازشلواری است که درفارسی مستعمل است) .

۱۰ـ تاس = ظرف مسی که به آن آب نوشند :

۱۱ـ فرجی=نوعی‌از لباس زنانه است کـه استعمال آن بیشتردر شمال افغانستان عمومیت دارد، اکثرزنان پیرازآن به طورچادراستفاده میکنند ؛ درولایت تخار آن رافرجین ودرمربوطات و لایات بلخ وسمنگان آنرافرنجی گویند .

۱۲ـ فوطه : کمربندی است که ازتکه ساخته شده باشد ومعمولاً مردان آنرا به کمر بندند :

۱۳ـ کباب: غذای معروف است که به انواع مختلف درافغانستان وجوددارد.

۱٤ـ کوزه : ظرف گلی که میان آن آب نوشیدنی ذخیره میکنند .

۱۵ـ گنجشک : پرندهٔ کوچکی است که معمولاً به مزارع صدمه میرساند .

۱٦ـ لنگری: به فتح لام و گاف نوعی ازظرفی که درآن غذاهای متنوع مانند پلو، چلووغیره صرف کنند وغوری هم گفته میشود .

۱۷ـ مشک : به فتح میم ظرف چرمی که آنرا ازآب پرمیکنند واز یکجا به جای دیگر نقل مید هند .

ادب دری در سرزمینهای دیگر

سروده های ازشاعران پاکستان

شهر کـا بـل خطه جنت نـظیر
آب حیوان ازرگ تا کش بگیر
چشم «صایب» ازسوادش سرمه چین
روشن و پـاینده بـادآن سرزمین
درظلام شب سمن زارشـس نـگر
بـر بساط سبزه مـی غـلتد سحر
آن د یا رخو ش سوادآن پاك بوم
باد او خوشتر زبا د شام و روم .
آب او بـراق وخـاکش تـابناك
زنده ازموج نسیمش مرده خـاك
نایدا ند رحرف وصوت اسرار او
آفتـابـان خـفته د ر کـهـساراو
ساکنانش سیر چشم وخـوش گهر
مثـل تیغ ازجوهرخـود بی خبر

+ + +

تـازشهرخسروی کـردم سـفر
شد سفر برمـن سبـکتراز حضر
سینه بـکشادم به آن بادی که پار

(c) ketabton.com: The Digital Library

لاله رست از فیض او در کوهسار
آه ! غزنی آن حریم علم و فن
مرغزار شیر مردان کهن
دولت «محمود» را زیبا عروس
از حنا بندان او «دانای طوس»
خفته در خاکش «حکیم غزنوی»
از نوای او دل مردان قوی
آن «حکیم غیب» آن صاحب مقام
«ترك جوش» رومی از ذکرش تمام
من ز «پیدا» اوز «پنهان» در سرور
هردو را سرمایه از ذوق حضور
او نقاب از چهرهٔ ایمان کشود
فکر من تقدیر مومن وانمود
هردورا از حکمت قرآن سبق
اوز حق گوید من از مردان حق
در فضای مرقدا و سوختم
تا متاع ناله یی اندوختم
گفتم : ای بینندهٔ اسرار جان
بر تو روشن این جهان و آن جهان
عصر ما وارفتهٔ آب و گل است
اهل حق را مشکل اندر مشکل است
مو من از افرنگیان دید آنچه دید

فتنه ها اندر حرم آمد پدید
تا نگاه او ادب از دل نخورد
چشم او راجلوهٔ افرنگ برد
ای «حکیم غیب» امام عارفان
پخته از فیض توخام عارفان
آنچه اندر پرده غیب است گوی
بو که آب رفته باز آید به جوی

+ + +

قند ها ز آن کشور مینو سواد
اهل دل راخاك اوخاك مراد
رنگها ، بوها ، هوا ها ، آبها
آبها تابنده چون سیمابها
لاله ها در خلوت کهسارها
نارها یخ بسته اندر نار ها
کوی آن شهراست مارا کوی دوست
ساربان بر بند محمل سوی دوست
می سرایم دیگر از یاران نجد
ازنوایی ناقه را آرام به وجد

داکتر محمد اقبال لاهوری

از کراچی طرب وراحت جانی بمن آر
نامه یی از کف آن تازه جوانی بمن آر
ابرو وچشم سیاهش چو بمن درجنگ است
مونس جان من آن تیغ وسنانی بمن آر

(c) ketabton.com: The Digital Library

روشن این دیده من بادزتاب رخ او
شاه خوبانم وآن جان جهانی بمن آر
نور رخسار تودر باده ببینم ای دوست!
بادهٔ ناب تودر رطل گرانی به من آر
چشم بد ازرخ آن لاله عذارم دوراست
عالم پیر ، دگر بخت جوانی بمن آر
چون مسیحا نفس و نافه کشا آن باداست
«ای صبانگهتی از کوی فلانی بمن آر»
بشکند تا دل گل سروز پا اند! زد ،
نشترا ! زودتو آن سروروانی بمن آر.

عنایت الله شهرالی

لغات مستعمل در لهجهٔ دری بدخشان

-۲-

۱ـ بابا baabaa اسم ـ بمعنی پدر کلان ـ بعضاً درمقابل گفتار بیهوده وعدم اعتنا واعتبار استعمال می‌شود.

مثلاً: باباته اجو چیزهای میگوئی (توعجب چیزهایی میگویی).

۱ـ دروازی ها «بابی baabii و پدررا بابه «baaba» ویا «بباbəbaa» گویند.

۲ـ در کشم و بعضی حصص دیگر «بوا Bowaa» و بعضاً «ژا Vaa» گفته می‌شود.

۲ـ باب baab اسم جامد (ك. ج ف.) برابر ـ مطابق ـ مناسب

مثال: نمی کرته باب جان مسته Məsta (همین پیراهن مناسب تن من است)

۱ـ از قماش خا مشی بیدل دکانی چیده‌ام هرچه غیر از خودفروشی ها بود باب من است

«بیدل»

۲ـ مشت خاکیم از فضولی شرم باید داشتن جز ادب کاری که باب ماست کم فرموده‌اند

«بیدل»

۳ـ بابهٔ کته baabaikata اسم مرکب (پدر کلان) ـ عمو و کاکا

٤ـ باتر baatər صفت ـ بین تر کهای بدخشانی زیاده ترمروج است تاجکها برعلاوهٔ این کلمه اشکال دیگرش رامثل «بادر baadər» ویا «باتیر baater ـ دروازی» استعمال میکنند

۱ـ کشمی ها بجای این کلمه «پهلوان» را استعمال میکنند

۲ـ (بکسر تای قرشت بروزن شاطر نام مردی بوده مجهول و کلنگ را نیز گویند و آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرنده ایست معروف و بفتح تای قرشت هم گفته اند - برهان)

۳- بدخشانی ها بعضاً اسمای پسران خودرانیز به باترو یابا در که دارای لهجهٔ مختلف ومعنی مشترك اند نام گذاری میکنند .

٤- اصلاً صورت این کلمه «بهادر» می باشد که دلاوروشجیع معنی دارد

٥- بیدل به تیغ وخنجر نتوان شدن بهادر لشکرعمود خواهد تا آهنین که دارد

« بیـــدل »

٥ - باجه baaga اسم (ك ج دف)شو هر خوا هر خا نم و دستهٔ موسیقی که آ نرا «باجه خانه» گویند

۱- (شوهرخواهرزن - موزیك - افغان نویس)

۲- (بفتح جیم بروزن راجه دریچه وروزنهٔ بزرگ راگویند - برهان)

۳- درعزنی خواهرزن وشوهرخواهرز ن راباجه نامند

٦- باد baad اسم (ك -ج - ف) گاز باد خوردن به معنای گاز خوردن

۱- دروازی ها «آی aay »گویندوترك‌های بدخشانی ا ین کلمه را به معنا ی مهتاب استعمال می کنند وگازرا پپو گ papug گـویندو هم پـپو گ (پپوك) را بمعنی کلمهٔ « هد هد» می آورند

۲- بادی راگویند که ازعقب برآید

۳- شمال و باد رانیز گویند

٤- باد بمعنی هواواوضاع نیزاستعمال شده مثلاً : اومردك بادگرفته (اوضاع خودرا بلند میداند ویااینکه مغرورشده)

٥- بادگرفته - دماغ گرفته و کلان کارشده هرسه مترادف هم قراردارند

٦- باد نوعی ازمریضی ؛مثلاً وقتی که چنین دعای بدمیکنند. بچم الهیم باد بخرت (خدایاتورا مریضی باد بخورد)

۷ـ باد عملیهٔ کاری باشد هنگام جداساختن گندم یاجو وغیره از کاه مثال:

بخی بچم باد خیسته یکدقه گندمه باد که (بچیم بادآمده گندم را یکدقیه باد کن)

۷ـ باد خبرك baadxərək اسم مرکب (ك دج ف) نوعی از پرنده ها و از گنجشك بزرگتر که گاهی درهوا با کشادن بال خودمی ایستدورنگ خاکستری دارد. میگویند هنگامیکه درهوا معلق میگیرد باد یا هوا میخورد .

۸ـ بادخرbaadxər (ج ف ك) کسیکه به توصیفش خوشحال میگیرد

۱ـ دروازی ها « دروخرده darowxərda » گویند

۲ـ به اصطلاح مردم غزنی باد رسیده فلج شده راگویند

۳ـ (کسیکه به ستایش خویش مسرورمی شود افغانی نویس)

٤ـ (اسپیکه پیوسته بالای آخرسرخودرا حرکت میدهد ـ افغانی نویس)

٥ ـ (مرادف باد خورك است افغانی نویس)

۹ ـ بادریزك baadrezək اسم مرکب (ك ج ف) میوه ایکه باثروزیدن باد از درخت بیفتد ـ بادریز

۱ـ عموماً میوه های ازدرخت به اثروزیدن باد می افتند که مریض وناقص باشند. معمولاً قبل ازپخته شدن وبعدازگل کردن این واقعه صورت میگیرد .

۲ـ (میوهٔ که زیردرخت میریزد ـ افغانی نویس)

۱۰ـ بادرینگ baadriing اسم بادرنگ ویانوعی ازترکاری است که ازخربوزه خورد ترمزه اش مثل « تره tarra » باشد

۱ـ (تره ایست معروف افغانی نویس)

۲ـ (ترنج بورمنجك گوید :

یاسمین آمد به مجلس با بنفشه دست سود　　جمله بردندو شکسته شدسپاه بادرنگ

فرس «منجك»)

۱۱ـ بادام کوهی baadaamikohii (ك دج ف) نوعی ازبادام وحشی جنگلی است که

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارای خسته تلخ می باشد واین درخت در کوه های بدخشان بوفرت پیدامی شود .

۱ــ بادام تلخک Baadaami talxək نیز گویند یعنی دارای مغز تلخ

۲ــدر بدخشان مثل اصطلاح کابل که «خسته» اصلاً بمعنی مانده وذله وخستگی است معمول نیست وبجای خسته، مغز استعمال میگردد وخستگی را پرتاوی » گویند

۱۲ــ بادام چه baadamcha (ك ج ف) نوعی اززردآلو که شکل بادامی داردومزهٔ آن شیرین است .

۱ــ دروازی‌ها بادام‌را «بادوم baadum » گویند

۲ــدر کشم وبعضی نقاط دیگر نواعی اززیورات است که آن هم شکل بادامی دارد

۳ــ شکل بادامی در بین مردم بدخشان والبته جایــهای دیگر نهایت دلچسپ وقابل توجه است . حتی کسانیکه دارای چشمان بادامی اند زیبا بشمار میروند اکثراً لباسی را که دارای دیزاین وگلهای بادامی باشد می پسندند

٤ــ روغن بادام را به حیث دوا استعمال میکنند

۱۳ــ باده baada اسم ـ گاه بسیارنرم ومیده شده را گویند

۱ــ باده را بعضاً «کباده Kabbaada گویند

۲ــ در کشم «کبادك Kabbaadək » و«پس گرد Pasgard »

۳ــ دردرواز «باد که Baadka»

۱٤ــ بادی baadii اسم وصفت مشتق (ك د ج ف) کنایه ازشخصی که به تعریف هر کس خوش و مغرورمیگردد

۱ــ تشخص مسرف را نیز بادی گویند

۲ــ اشخاص ننگی‌را نیز بادی گویند

۳ــ اشخاصیکه به تعریف وتو صیف شان مغرورمی شونــدگویــا « بالا بالا baalaabaalaa» شده اند و بالابالامعنی تحریك وتوصیف را میدهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

مثال: دیدی که بالا بالاش کدم فندخرد (دیدی که تعریفش کردم فریب خورد)

۱۵ــ بادکی baadəkii اسم (ك) نوم نواعی ازامراض بشکل دانه ها

مثال ــ ده پاچکات بادکی برآید (درپایهایت بادکی برآید این سخن دروقت دعای بدگفته می شود

۱۶ــ بارش baarəsh اسم مشتق (ك ف ج د) باران

۱ ـ باران هم مستعمل است ودروازی ها « بارون baarum » گویند

۱۷ــ بازی baazii اسم ـ فریب ومکر ـ ورزش جمعیتی ـ ساعت تیری مثل قطعه ـ شطرنج وغیره قطعه بازی را « پربازی par baazii » هم گویند.

۱ــ بازی را « فند fand » نیز گویند وفن زدن مصدر است :

۲ــ (فریب ودغا ــ ورزشیکه بین دودسته ویادونفرواقع است وبا صطلاح مردم لغمان رقص را گویند ـ افغانی نویس)

۱۸ــ بازکی baazəkii اسم ـ چوب های دوبغل دروازه ویادر، که در کابل بازو گفته میشود

۱۹ــ باش baash اسم صوت (ك ج د ف) صدا ئیکه برای راندن گاوها بر آرند

۱ــ در کابل شکل فعل امررا دارد و بمعنی « استاد شو » استعمال کنند ودر بدخشان بجای این « بیست » استعمال شود

۲ــ (درترکی بمعنی سر که به عربی راس گویند ـ غیاث)

۲۰ـ باشه بازی ـ baashabaazii اسم ـ بازشکاری

۱ـ (معروف است جانورشکاری ازجانوران زردچشم ـ افغانی نویس)

۲ـ دروازی ها « شکارباز » گویند

۲۱ـ باصری baasərii اسم وصفت (ك ف ج) اطفال معیوب که دارای شکم بزرگ باشند

۱ـ پرخور رانیز باصری گویند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۲- باغچهbaaghchaاسم مشتق - باغ خورد « باغچیك baaghchek» نیز گویند

۱- باغیکه هنوزنهال های آن بزرگ نشده باشد

۲- بعضاً به چهاردیواری های که درآن درخت‌ها وجود نداشته باشد اطلاق میگردد .

۳- (باغ کوچک - افغانی نویس)

۲۳- باغچون baaghchon اسم (د) همباغ وجایهای دیگرامبا ق ambaaq ویا همباق hambaaq تلفظ کنند .

۲٤- باغنده پرك baaghəndapərak اسم مرکب (د) خیززدن از بالای یکدیگر

۲۵- باقین baaqiyan (د) پرورش - تربیه- فربه‌سازی

۱- درترکی های بدخشانی (باقماغ baaqmaagh) مصدرپرورش دادن و (باق baaq)فعل امر آنست ازطرف دیگر باق درترکی -چیدن و نگهداری معنی میدهد .

۲٦-باکول Baakawol اسم وصفت شخص پلوپز-آشپز.

۱- بعضاً (باکاول baakaawul) گفته می‌شود.

۲- درکشم (بیکول baakaawul) گویند .

۲۷- بالقه baaliiqa اسم (ك د ف ج) چکش که یکی ازآلات وافزاراست .

۲۸- بام baam اسم - حصهٔ بالای‌خانه - بام

۱-دردرواز « بنگ Bowng » گویند .

۲- (بامب یعنی بام - پوشش سرخانه - افغانی نویس)

۳- (بام - طرف برون سقف خانه - غیاث)

۲۹- بان baan فعل امر(ك ج د ف) بگذار- رها کن - ازشکل نگارشی (بمان)

۱- « بانش baanəsh » بگذارش

۳۰- بالاخانه baalaaxaana اسم مرکب - خانهٔ منزل‌دوم

۱ـ (خانهٔ بلندی که بالای دگرخانه تعمیرشده باشد ـ افغانی نو یس)

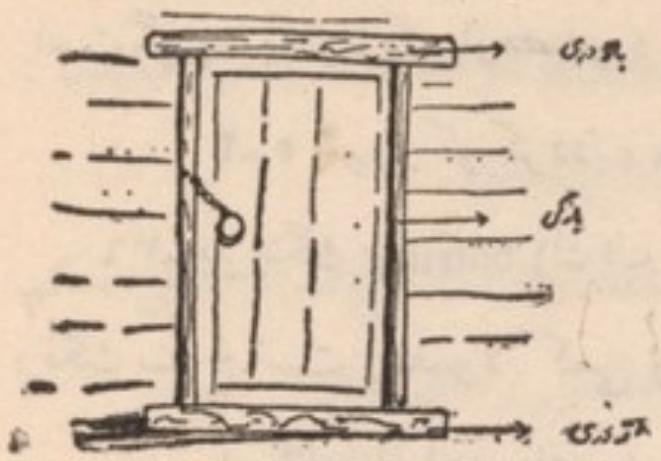

۳۱ـ بالادری baalaadarii اسم مر کب ـ (ك ج ف)چوب بالای در وا زه که« باز کی baazəkii »در آن وصل است .

۱ ـ « با ز کی »عبارت ا ز چوب پهلو ی د روازه که بابـا لادری ووپائین دری یکجای وصل شده وسکیچ بیرونی دروازه را می سازندیـ ـك دروازه‌دارای دو« باز کی» می باشد :

۲ـ بالادری رادروازی ها« پلندری pəlandari» گویند درحالیکه جایهای دیگر «پلندری pəlandarii ویاپلندری palandarii ساحهٔ پهلوی دروازه رامیگویند

هم چنان دردروازچوب پائین دررا (ستنو Sətunu)ودرجایهای دیگر« ته دری Tadarii » نا مند .

بالادست

۳۲ـ بالا دسته baaladasta اسم مر کب(ج) نوعی از کوزه‌های گلی است که‌دستهٔ آن‌ازطرف بالا بدوطرف کوزه وصل است .

۱ـاین کوزه‌هارا بعضاً« کوزه‌چه، Kuzacha »گویند . امامعمولاً کوزه چه‌عبارت از کوزه های‌خورد،خوردیست که‌برای‌اطفال‌شیررادر آن‌می جوشانندوعلاوتاً بعضی خوراك های کم مثل« کوزه بتلـك Kuzadatək » و غیـره را در آن می پزند . کوز ه بتك نو عی‌از خورا کها ست .

۳۳ـ بای baay اسم وصفت (ك د ج ف) مالدار ـ پولدار ـ شخصیکه دارای یز و گوسفند زیاد باشد ثروت مند ـ بجای «خان» نیزاستعمال می شود .

۳۴ـ ببیز bəbaez فعل امر(د ك ج ف) بیختن

۳۵ـ بشور bəshur فعل امر(ك د ف ج) که مصد رآن شور یدن بمعنی پا لیدن وجستجو کردن است

۱- در کشم «بکو bəkaw» ودر بعضی نقاط دیگر « بکا و bəkaaw » مستعمل است گرچه بکاویا بکو ازمصدر « کافتن kaaftan » گرفته شده اند .

۲- « شورو کو کردن » هم به معنی پالیدن وجستجو کر دن آمده .

۳٦- بترینگ batriing (ك ف ج) اسم ماربی زهر- نوعی ازمارها که دارای رنگ سرخ است ومعمولاً کسی را نیش نمیزند .

۱- کنایه ازآدم های بدرنگ و بد خصلت

۳۷- بت قیماق batqaymaaq اسم مرکب (ك د ف ج) نوعی ازخوراك و بمثل حلوا که ازقیماق و آرد بدون روغن پخته می شود

۳۸- بتك batək اسم (ك ج ف) شکل «بت قیماق» رادارد و بعضاً ازآردبرنج « لك Lək » ساخته میشود .

۳۹- بته batta اسم (ك ج دف) نوعی ازخوراك هاست که ازبرنج و بعضاً از برنج و گوشت ساخته میشود ونظر به پلوو چلو آبگین می باشد

۱-(طعامیکه‌ازبرنج لك پخته با خورش شلغم، باد نجان وغیره خورند - افغانی نویس)

٤۰- بته bəta اسم (ك دف ج) شاخچه - درخت های بسیار کوچك و بعضی از علف های کوهی را نیز گویند .

۱- (رستنی ایست معروف - افغانی نویس)

٤۱- بجغان bəjaghaan فعل امر (د) پاره کن.

۱- در کشم «جغاندن jaqhaandan » استعمال میشود مگر لغت دیگری مشابه جغا ندن « موجغ mujagh یعنی درزوشکستگی پارا نیز استعمال کنند .

۲- در بعضی ازحصص فیض آبادوجرم «جغیده jaghiida» نیز مستعمل است

۳- « بجغو نش bəjghunəsh » دردرواز نیز استعمال میگردد که‌فعل امر است و ازمصدر «جغو نیدن jəghuniidan » و یا «جغاندن jəghaandan » گرفته‌شده و بمعنی پاره‌اش کن - تکه اش کن آمده ودرمناطق دیگر « بلکش کن bəlakəashkən هم آمده

که معنی مشابه را دارند .

۴۲- بجف bəjəf فعل امر واز مصدر جفیدن jəfiidan گرفته شده بمعنی مکیدن .

۱- در کشم «چوفیدن chuufiidan » مروج است .

۴۳- بجق Bəjəq فعل امر از مصدر «جقیدن jəqiidan » (دك ج ف) و بمعنی محکم گرفتن - محکم بسته کردن فشار دادن بطرف خود کسی را در بغل

۴۴- بجگی bajpgii (ك ف ج) اسم - چوچه واولاد .

بژگی bazzghii (ك ف ج د) - چوچه

۱- کندهٔ kənda جواز jəwaaz یعنی چوب مابینی جواز راگویند جواز آلهٔ تیل کشی است

۲ - بجگی بمعنی « چور په chuurpa » نیز آمده وچور پـه معنی اولاد را میدهد

۳- ساقه های فرعی نباتـات .

۴۵- بجل بازی bəjəlbaazii (ك دف ج) نوعی از قمار که توسط بجل اجرا شود

۱- (بضم اول وثانی بر وزن دهل - استخوان شتا لنـگ است وآن در میان بندگاهی ساق پای می باشد وبتازی کعب گویند - برهان)

۴۶- بجنگ bəjəng (ك ف ج) اسم وصفت - جن مانند - خورد کنایه از شخص کناره گیر - لاغر

۱- بجینگ bəjiing نیز تلفظ کنند

۴۷- بجورونش Bəjawrunəsh فعل امر (د) جورش بده - آزارش بده وبده bəde بدروازی چنین تلفظ می شود (bədə)

۴۸- بچارش bəchaarəsh فعل امر (د) بیندازش - پرتابش کن

۱- در بعضی از نقاط دروازه «دنـگله Dangala » گویند

۲- در کشم «بفغ bəfəgh یا « اوالك awaalək » ویا « اشکلك əshkələk وشکل دیگر آن shəkələk» تلفظ میکنند

۳ــ «سه گزه Segaza» و «پرتا Partaa » هم معمول است .

٤۹ ــ بچك bacək اسم تصغیر (ك د ف ج) اصطلاحیست که به طفل نا شنا س استعمال میگردد و بعضاً به‌اطفال شناسا نیز مستعمل است « بچیك baciik » هم گویند

۱ــ بچك Bəcək فعل امر بمعنی (میده کن) و (بکوب)

۵۰ــ بچگی bachagii اسم (ك د ج ف) بی‌عقلی ـ طفلی ـ دوران کود کی و بـچه بیریش ـ آنهائیکه می رقصند »

۵۱ــ بچم bəcham فعل امر از مصدر چمبیدن Chambiidan بمعنی پر کردن توسطفشار

۱ــ بچمب bəchamb نیز گویند و این کلمه نظر به بچم معمو ل تر است

۲ــ دردر واز «تپیدن tapiidan» که‌فعل‌امر آن «بتپ، betap» باشد استعمال کنند

۳ــ «بتق bətəq» هم‌استعمال‌شود که مصدر آن «تقیدن təqiidan» است. و تر کی بنظرمیخور د.

۵۲ــ بچم bacham (ك د ف ج) پسرم

۱ــ در کشم «بلم balam» نیز گویند که‌این‌لغت‌دراصل‌خودتر کی با شدو درتر کی‌باله baala ویا bala معنی اولاد وپسررا میدهد .

۵۳ــ بچندر bachandar (ك دجف) اسم مر کب پسری که ازشو هرسابقهٔزن باشد همجنان‌پسرشوهررانیز گویندد‌رصور تیکه‌اززن‌دیگرش‌باشد .

۱ــ در کشم « پسندر Pesandar» که اصل‌آن « پسراندر» باشد نیزمعمول است

۲ــ د ختندر dəxtandar دختراند ر »

۳ــ « پیندر Peyandar» پدراندرو «مایندر maayiindar » مادراندرنیز استعما ل گردد که پدرویامادراعیانی نباشند .

٥٤ــ بچه بازی bachabaazii (ك ج د ف) رقصاندن بچه

۱ــ (کارشنیع بامردم ـ کارهای خام وطفلانه» افغانی‌نویس»

۵۵ــ بچه بیریش bacha beriish اسم‌مر کب (ك ج د ف» بچهٔ مقبو لی که رقصانده

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌شود ــ بازینگر

۱ــ (بازینگر ـ مردیکه می رقصد ـ افغانی نویس)

۵۶ــ بچه‌فرزندی bacha farzandi اصطلاحیست که‌اشخاص موظف «ایلچی eylchii برای خواستگاری عروس به پدرش گویند .

۱ــ ایلچی (خواستگار) ترکی ودرترکی اصلاً» یولچی yuelchii» می باشد.

۲ــ پسرخواندن را نیز گویند یعنی پدری وفرزندی ویاپسرقبول کردن

۳ــ (کسیکه کسی را ازطفولیت پرورده فرزند بخواند ـ افغانی نویس)

۵۷ـ بچهٔ غژدی bachaighazzdii موصوف وصفت (ك د ف ج) بچهٔ کثیف وچتل ـ بچهٔ نالایق .

۱ـ درکشم مردها وزنهای زناکار را «غژد ghazzd» گویند . غژد در اصطلاح جرم چتلی اطفال وهرچیز چتل وخاکروبه راگویند .

۵۸ ـ بچه فن ز ن bachafanzan اسم مرکب ـ به معنای « بچه فریب ده» نوعی ازگنجشک هاکه شکل آن خاکی وبزرگی آن برابر گنجشک هـای عادی است وچون آن گنجشک هاعادت دارند تاشخصی پهلوی آنها نرود ازجای فرارنمیکنند واطفال ازاین راز خبرنداشته فوراً دست در ازنموده ومیخواهد آنها را بگیرند،مگرچون گنجشک های مذکورخیلی زرنگ وچالاك انـد ، بدست نمی آیند به‌این نسبت بچه فن زن گفته اند .

۱ـ «فن ـ fan » که‌دردری معیاری بمعنی‌هنریا Art آمده درلهجهٔ بدخشانی به شکل «فند fand »هنربه کارمیرود وفندزدن بمعنی بازی دادن وفریب دادن است :

۲ـ کنایه‌از چیزهای ظاهرفریب وبی‌قیمت

۵۹ـ بچه‌مرد bacha mard اسم‌مرکب (ك دف ج)جوانی که تازه‌بالغ‌شده باشد

۱- جوان های قوی و تنومند .

۲- لندك ləndək هم گویند که جوان و بالغ معنی میدهد

٦۰- بچه موره bacha mora اسم وصفت (د) بچه مرده

٦۱- بچی bachii (ك د ج ف) چرا - بکدام سبب - بچه علت ، برا ی چه

٦۲- بخش baxsh (د ك ف ج) تقسیم - برای

٦۳-بخشی baxshii اسم (ك ف ج) اوراد خوان

٦٤- بخیه baxya اسم (ك د ف ج) نوعی ازدوخت

۱- (خرقهٔ ناموس رسوائی کشد ازاحتیاط -
بخیه ها بروی کارافتاد لیك‌ازپینه ام - بیدل)

۲- (دوختن مخصوص بصور تی که کوك ها بهم متصل وپیوسته دو خته می‌شود - افغانی نویس)

۳- بخیه نام های وانواع مختلف دارد مثل - پس کوك - پیش کـوك - کته کوك وهم‌چنان دوخت های ماشین خیاطی را بخیه گویند .

٦٥- بدپاچك badpaachək اسم وصفت (ك د ف ج) بدقدم - کنایه‌ازشخص نحس وبرعلاوه بنام های ذیل نیزاستعمال می شود

۱- شوم پاچك shumpaachək

۲- سیه پاچك (سیاه پاچك) siypaachək

۳- بی پاوپاچك bepaawupachək

٦٦- بدپاشنه badpaashna ویا بدپاشنا badpaashnaa صفت- کلمهٔ‌توهین که برای زنان بدکرداراستعمال کنند

۱- دروازی ها «پاشینه baashiina» گویندو برای زنان«بدپاشینه» استعمال کنند

۲ـ در کشم ودرواز « پاشنه »،شوردادن رکاب باشد.مگر در کشم شور دادن رکاب را ایمای زنگونیز گویند وهم بمعنی « سرنشیبی استعمال کنند .

٦۷ـ بدخو Badxuu اسم وصفت (ك د ف ج) بدخاصیت ـ بدفعل

۱ـ « بدخاو Badxaow » نارامی درخواب ـ خواب نامرتب ـ « گنده خاو gandaxaaw » هم گویند

۲ـ (بدخو کسیکه درخواب نارامی کند ـ افغانی نویس)

٦۸ـ بدخر badxər اسم وصفت (ك د ف ج) کنایه ازشخص هرزه خور

۱ـ (دوائیکه به کراهت خورده شود ـ مجازاً دزدورهـــزن ـ آدم هرزه خور ـ افغانی نویس)

٦۹ـ بدر کدن bədarkadan (بدر کردن) مصدر (ك دف ج) بیرون کشیدن ـ خواستن کسی ازخانه

۷۰ـ بد رگ badrag صفت (ك دف ج) شخص بد ـ بد ذات

۱ـ (کمذات ـ افغانی نویس)

۷۱ـ بد دماغ baddəmaagh صفت (ك دف ج) بدخوی ـ تند مزاج

۱ـ در کشم « چغتی فك chəghtiifək » هم گویند

۲ به آدام های کهسله sala (لنگی یادستا رسر) شان را طبق رسوم بسته نکنند برعلاوه بد دماغ « قلفر qəlfər » و« قلفرك qəlfərək » و« فرك سله fərəksala » ویا « فرك دور fərəkdawr » گفته می شود

۳ـ (مغرور ومتکبر ـ افغانی نویس)

۷۲ـ بدرو (بدروی) badruu صفت (ك دف ج) بدرنگ ـ بدقواره ـ بد شکل

۱ـ (کریه منظر ـ زشت وبد قواره ـ افغان نویس)

(c) ketabton.com: The Digital Library

۷۳- بدرمبان bədrambaan (فعل امر) (ك دف ج) که «بدرنگان bədrangaan» نیز گویند - اصطلاحیست که درموقع زدن به شخص زننده خطاب کنند - مگر دربعضی مواقع این دولغت دراستعمال فرق میکنند .

۱- بدرمبان ازمصدر «درمباندن dərambaandan» بمعنی لت کردن وچپه کردن و بدرمبان فعل امر بمعنی لت کن و بزن وچپه اش کن

۲- بدرنگان ازمصدر «درنگاندن dərangaandan» بمعنی نواختن- رول بازی کردن وهم درنگاندن وبدرنگان رادر بیریش بازی استعمال نمایند .

۷٤- بدرمبان (بیدرمان) bədarmaan صفت (ج) طفل شوخ وشوم

۷۵- بدرشونش bədarshuunəsh فعل امر (د) گره اش بینداز

۷٦- بد شگوم badshəguum صفت - بدقدم - بدخصلت - بد پاشنا - زن بدراه

۱- (بدفال و بد قدم - افغانی نویس)

۷۷- بدقواق bədqawaaq صفت - که «بدقباق badqabaaq» هم گفته می شود شخص پیشانی ترش - بدخلق

۷۸-بدکار badkaar صفت - بدبخت - بدنیت - ناروا

۱- (بدعمل - فاسق - زناکار- افغانی نویس)

۷۹- بدگذران badgəzaraan صفت (ك دف ج) بدروش - بدخصلت، کسیکه در داخل خانه مخصوصاً زن خانه ویامردخانه بد خلقی کند :

۸۰- بدل badal صفت - خراب وجعلی که فریبنده باشد .

۱- (آلش - نقیض اصل - افغانی نویس)

۲-هرگاه «بددل baddəl گفته شود کنایه ازشخص بدنیست وچرك دل باشد

۳- بدل را قسمت زیادی مردم «آلش aaləsh» گویند

٤-«آلش بدل aaləshbadal» که هردو لغت یك معنی دارددرینجادادو گرفت

معنی میدهد وزیاده تر به کسانی اطلاق میگردد که تبدیل دودختر بین شان صورت میگیرد .

۵ـ تبدیل دودختر را «قرچ وقوده qarchuqoda » نیز گویند. در بدخشان معمول است که هر گاه دوفامیل پسرودخترجوان داشته باشند، بامصرف اندك دختریکی را به پسرخود ودخترخودرا به پسر آن دیگرمیدهند وبسیاری اوقات مراسم عروسی در یك وقت معین برگذارمیگردد . هر گاه دختریکی خورد بوده وآماده عروسی کردن نباشد ـ درآنصورت دختر تاجوانی ویاسن بلوغ فاتیه faatya (فاتحه، نامزد) کرده می شود وبعداً که آماده گردید نکاح بسته میگردد .

۸۱ــ بدنفس badnafs صفت (ك د ف ج) بدخور، هرچه خور ـ حریص.

۱ـ (هرزه خورـافغانی نویس)

۸۲ــ برای خدا baraayi xədaa به لحاظ خدا .

۱ ـ (خیرات ومیراتـافغانی نـویس)

۸۳ــ bar براسم (ك د ف ج) بالا ـ طرف ـ امر بردن ـ عرض

۱ـ (برـ بفتح اول ثمردرخت ـ آغوش وکنارـعرض وپهناـافغانی نویس)

۸٤ـ بربندی barbandii (ك ج ف) اسم مرکب ـ بر به برـرو برو ویاکندلا «Kəndalaa»

۸۵ ــ برخردن (برخوردن) barxərdan مصدر ـ روبروشدن ، مقابل شدن وملاقات نمودن .

۱ـ « ورخوردن warxerdan » پرسانی کردن .

۲ـ (برخوردن ـ ملاقی شدن ـ غیاث)

۸٦ــ برده bərda اسم ـ تونهٔ نان

مثال: یك برده نانم بتی (یك لقمه (یاتوته) نان برایم بده)

۸۷ــ برکت barakat (خدابرکت بدهد) اصطلاحیست که درموقع برداشتن

(c) ketabton.com: The Digital Library

گندم، جوودیگرحاصلات ازخرمن استعمال می شود.

۱- دروقت خرمن رهگذرها وغیره کسانیکه نزدیك خرمن درملاقی اول می آیند « قوت کار quwatikaar » استعمال میکنند وجواب آنرا کارگرها به لفظ « برك‌الله barakalaa »عوض میکنند.

« قوت کار» و برك‌الله» درهرقسم عمل و کارمعمول است.

۲- بعضی وقت «برکت » بمعنی خلاص کردن استعمال میگردد.

مثال: خرمنه چکا کدی؟ (خرمن راچه کار کردی؟)، برکت کدم (خلاص کردم)

۳- مالیدن وافرشدن - چنانچه فردوسی گوید :

چنان بادشمشیردشتی فشاند- که‌درخرمن‌عمر برکت نماند، فردوسی -غیاث

٤- برکت - مصدر اصلاً عربی بمعنی فیض.

۸۸- برزه‌گاو barzagaaw اسم (ك د ف ج) گاونر - کنایه ازشخص نافهم بی عقل‌واحمق.

۱- (برزه‌گاو-گاو زراعت راگویند و آن گاوی‌است که زمین رابدان شیار کنند - برهان).

۸۹- برزن barzan اسم (ك) چوبیکه بمقصد همـوارگـذاشتـن دستـك هـای (چوب پوشش) خانه بالای دیوار خانه قرارداده می شود.

۱- دردرواز وغیره جایها « مرزه marza » گویند.

۹۰- برزو barzuu صفت - « کته kata » و کلان - نوعی ازدشنام های محلی و کنایه ازشخص چاق وفربه - شخص قوی البنیه - نوعی ازلباس دبل.

۱- (پطلون برکی سیاه پنجشیری، پهلوان‌مشهورسمنگانی- افغانی نویس)

۹۱- برغه bargha اسم (ك د ف ج)« برغه زدن » مصدر آن است وبمعنی

(به پهلوزدن) به شانه زدن، درمورد اسپ و «پیش برغه peshbargha» نیز استعمال می‌شود، به معنای شانه زدن برای اسپ ـ خروغیره می آید .

۹۲ــ برفی barfii اسم ـ نوعی ازبازی وشرط است که درابتدای برف‌باری سال توسط «ناوه معهٔ توتهٔ برف» صورت‌میگیرد .

۱ـ (کسیکه دربارید‌ن برف اول کسی راناغه کند ـ کنایه از آدم سفید پوست ـ افغانی‌نویس)

۹۳ــ برفه barfa اسم (ك د ف ج) خاص برای معیارتعین سال‌سگها است مثلاً یك برفه (یکساله) دوبرفه (دوساله) وغیره .

۹٤ــ برقه bərqa اسم واصل آن عربی است. به سر کردن چادر (برقع)

۱ـ دروازی‌ها «برقی bərqii» و کشمی‌ها «برقی barqii» نوعی‌ازرخت ها (کالا) راگویند وفعلاً نایاب است .

۹۵ــ برقس baraqqas اسم ـ صدای جوشیدن آب وغیره .

۹٦ــ barak اسم (ك د ج ف) تکهٔ پشمی ـ کاسهٔ هموار روی باز لب های پیشروی چپن که «فتراق fetraaq هم میگویند واین دردرواز «تیرقوم tiirquum گفته می‌شود.

۹۷ــ برمال barmaal صفت «تندکی Təndəkii» «کشمال Kashmaal» ویا «ترمه‌کن Tarmakan» که همه بمعنی تندهٔ کوه، ویاجائیکه لشم بوده وبرف‌وغیره چیزهابرقرارمانده نتوانند .

۹۸ــ برم bəram فعل حال التزامی بمعنی بروم

۹۹ــ برنجاو bəriinjaaw اسم‌مرکب (ك د ج ف) غذائیست که ازآب وبرنج تشکیل شده ومعمولاً برای بیماران پخته میکنند.

۱۰۰ــ برو bəro فعل امرازمصدر روفتن (ك د ف ج) جاروب کن

۱ـ « روفتنroftan» بعضی اوقات بی آب ساختن و بی آبرو کردن معنی میدهد

۱۰۱ــ بره گومگه bəraguumga فعل امر (د) کلمهٔ توهین بمعنی برو گمشو

۱۰۲ــ بریین bəreyan مصدر (د) قطع کردن، بریدن

۱۰۳ــ بریون bəreyuun (د) بریان

۱۰٤ــ بژمکش bəzzmakəsh فعل امر (د) ازمصدرمکیدن یعنی بمکش

۱۰۵ــ بز کث bəzak اسم (د) نوعی از ملخ های سیاه

۱ـ درکشم بوقت « اشر ashar » نفرلب را « بز کث » ومیانه را « پله بر Palabər» یا«میردروmiiridəraw » گویند

۲ـ یک عضوحیوان رابز کث گویند :

۳ـ دروازیها« بجلک Bəjəlak » رابز کث نامند.

۱۰٦ــ بزغاله Bəzghaala اسم مرکب ، چوچهٔ بز

۱ـ «بیچه biicha» «یابزچه bəzcha » هم گویند

۲ـ بعضاًدراصطلاح «اولاد خورد » را « بره و بز غاله» میگو یند

۳ـ (دعوی مردان این عصرانفعالی بیش نیست

شیرمی غرند وچون وامی رسی بزغاله اند

سرد شد دل ازغـم این پهلوا نـان غـرور

رستم اند امابغل پرورده های خاله اند)

«بیدل»

۱۰۷ــ بزغنج bəzghənj اسم (کث ف ج) درخت پسته دو قسم حاصل میدهد یکی آن پسته ودیگرش بزغنج است. که ازبزغنج « کتوKataw ویا « کتاو Kataaw» سازند. کتاورنگ سیاه داردوبرای رنگ کردن گلیم ها،قاغمه هاوغیره بکار برده می شود.

۱۰۸ــ بزمک bəzmak اسم (کث ج ف) نوعی ازچلپا سه ها که یکعده گـویند

شیر بزرا‌ازپستانش می مکد.

۱۰۹ــ بزbəz اسم (کث د ف ج)

۱ـ بزحیوانیست معروف

۲ـ بزکشی رانیز بز گویند ودربزکشی‌اگرچوچهٔ گاو«گوساله» هم باشد آنر بزمیگویند

۳ـ (ازبرگ طـراوت نگهٔ آب نـداریـم
سرسبزی‌این‌باغ به شاخ بزومیش‌است)

(بیدل)

٤ـ میش‌بلفظ بد خشانی‌ها‌گوسفند وآهوی ماده راگویند

۱۱۰ــ بزنفیچ bəznafiich اسم مرکب (د) نوعی‌ازعلفیست که مثل‌عشق پیچان درازمی شود ودربردرخت هاوبته ها می پیچد.

۱۱۱ــ بسم‌الله،اسم مرکب: اصطلا حیست که درشروع هر کار استعمال کنند

۱۱۲ــ بسانت basaanat اسم (جف کث) به قسمی،بـه رقمی ، بطوری وغیره کنایه اززیادی

۱۱۳ــ بشپ beshap فعل‌امر(کث د ف ج) ازمصدر «شپیدن shaqiidan بمعنی زدن ولت کردن.

۱۱٤ــ بشال bashaal اسم (کث‌ف‌ج)نوعی از درخت کوهی وبشکل‌مجنون بید، برگ‌ها وشاخه های آن میلان بزمین داشته وبدون میوه است .

۱ــ دردروازی بشال bəshaal گویند

۱۱۵ــ بشگون bəshgun (د)ـمرتبهٔ‌اول‌آب‌دادن زمین زراعتی که بعضاً‌خاک آو xaakaaw » گفته‌می‌شود

۱ــ درغوزه خاک‌آو (خاکاو)را«ناخناوه naaxənaawa» گویند

(c) ketabton.com: The Digital Library

مثال: اکه‌همو غوزه‌ته ناخناوه‌ندادی ساقاق شده (برادرهمان غوزه‌ات را آب ندادی بالکل خشک شده)

۲ــ خاکاوه‌در بعضی اوقات به‌معنای آب کم‌و آخری که‌در مزرعه باقی می ماندنیز استعمال میگردد که «پاناوه paanaawa نیز نامند.

۱۱٦ــ بشیش Bəshaysh اسم (د) ظرفیست که از غنچه ساخته شده و بالای آن نان‌خشک گذاشته‌می‌شود و شکل «نکری Təkrii» را دارد.

۱ــ غنچه ghəncha عبارت از شاخچه‌های باریک بعضی از درخت هاست.

۱۱۷ــ بغدی bəghdii اسم (ک‌ف‌ج) دخترجوان که تازه بالغ شده باشد ـ دختر قوی‌وجسیم رانیز گویند.

۱۱۸ــ بغز bəghez صفت (د ک‌ف‌ج) زن‌وحیوان‌حامله

۱۱۹ـ بغس baghghas اسم‌صوت (د ک‌ج‌ف) به‌آواز بره ـ بزغاله بزومیش اطلاق می‌شود.

۱۲۰ــ بغ‌بغ ــ bəghbəgh یا بق‌بق Beqbəq اسم صوت (ک‌ج‌ف) آواز تکه Taka (بزنر)

۱ــ بوق buuq برآمدگی چیزی وصدای آبیکه از زیرزمین برآید

۲ــ (بق‌بق ـ آواز مستی وخنده ـ افغانی نویس)

۱۲۱ــ بغرنج bəghrənj فعل امر (ک‌ج‌ف) از مصدر غرنجیدن «gherenjiidan بمعنی بشپل فشردن کالا دروقت شستن بغرض خشک کردن آب

۱۲۲ بغوک baghuuk (ک) خم شدن وخودرا درگریبان کسی انداختن ـ کوپ

۱ــ دروازه چلک خاوبر chələk xaawbar گوید.

۱۲۳ــ بفرجه bafərja (ک‌دف‌ج) به‌آرامی، به فرصت، به وقت کافی

۱۲٤ــ بفک bafək (ک‌دف‌ج) بروی، به پوز

۱۲۵ــ بقپ bəqap فعل امر (کٹ‌دف‌ج) از مصدر «قپیدن qapiidan» جنگٹ کردن امادرحالت امر یعنی بقپ بر علاوهٔ اینکه معنی «جنگٹ کن» را میدهد چنگال بزن ویا «چیزی را ازدست کسی بزودی بردار و بربای» نیز آمده

۱۲۶ــ بقلـک bəqlək اسم (کٹ ف‌ج) قریه ایست درخاش مربوط حکومت جرم درجایهای دیگر بمعنی برآمدگی

۱۲۷ــ بقو baquu افتیدن بیک پهلو تکیه دادن پیشانی به چیزی

۱ــدر کشم بغو baghuu یا بغو ک baghnuk گفته می‌شود

مثال :ـ بغو ک کدی دیگه شور نمی‌خری «تکیه کردی دیگر شور نمیخوری» شور shor بمعنی حرکت ودارای نمک زیاد

۱۲۸ــ بقه bəqa اسم (کٹ‌دف‌ج) گاو نر و یا جوانه jwaana که خصی نشده باشد.

۱ـدر کشم و بعضی جایهای دیگر آدم‌های پرزور و زورآور را نیز بقه گویند

۱۲۹ــ بقهٔ خاکمال bəqaixaakmaal اسم مرکب ـ کنایه ازطفلیکه خود را روی خاک (لول) میدهد ومعمولاً زنها از روی محبت به اطفال خود که به شوخی وبازی وآنهم به‌صحتمندی‌دلالت میکند استعمال مینمایند .

۱۳۰ــ بکاو bekaaw فعل امر (ك ج ف) ازمصدر «کاویدن kaawiidan (کافتن ـ حفر کردن) بپال ـ امر برای مالیدن و پاك کردن گوش

۱۳۱ــ بکه bika صفت (ترکی) خانم خان وعموماً برای زنان استعمال می شود که مقابل آن بیك ویا بلك bik است .

۱ــ بکه bəkə فعل امر بمعنی بکن ازمصدر کردن

۲ــ بکن bəkan فعل امر ازمصدر کندن (کافتن ـ وچقورساختن)

۳ــ بکن Bekan فعل امر (دورشو ـ فرار کن)

۱۳۲ــ بکو bəko فعل امر (ك ج ف) ازمصدر کوبیدن و کوفتن

(c) ketabton.com: The Digital Library

١ــ کوفت . Koft (دوددل ـ درد دل ـ سوزدل‌و خستگی)

١٣٣ــ بگیرمبونش bəgiirəmbuunesh فعل‌امر (د) بگیرمگذارش‌ـبگیرش‌ـنگذارش

١٣٤ــ بگیمت bəgiimət فعل امر (د) بگیرمت فعل حال التـزامی ازمصدرگرفتن

١٣٥ــ بلبلک سنگ شکن bəlbələksangshəkan اسم‌مرکب (د) نوعی‌از پرنده ها شبیه بلبل ودارای‌نول درا ز که درمناطق دیگرتق تقک Təqtəqak» گویند

١٣٦ــ بلد balad مصدر (ك ج ف د) (بلدیت) آشناو شناسا باکاری یاجائی

١ــ (ای‌قاصد تحقیق‌زتسلم‌مددیگر‌ـهرچندرهت‌تاسرزانوست‌بلدگیر‌ـ بیدل)

١٣٧ــ بلرزک Bilarzək اسم ـ نوعی ازچلپاسه ها بوده عموماً ترکی زبانها آنـرا باین نام یادکنند غیرازخاش جای های دیگر« کیلس Kelas» وبعضاً« کلس Kalas» گویند و کلس و کیلس هردونیزبین ترک ها مروج باشد .

١٣٨ــ بلیس Bəles فعل امر (ك د ف ج) ازمصدرلیسیدن

(ازآنروزیکه دنیا را بنا کرد ثواب کاسه لیسان را جدا کرد)

١٠ــ بلیس Bəlis بلیست یا وجب

١٣٩ــ بلغتک آو bəlghətəkaaw اسم مرکب (ك) این کلمه وقتی استعما ل می‌شود که یکی از غذا ها نهایت شور (نمکین) ویا بسیار غلیظ شده باشد . آب سیل خرابی‌طعام‌هامثل‌آتش‌ـ شوربا‌وغیره را گویند ودردرواز‌آب سیل‌را «لایاوه laayaawa» ولایقه‌گویند. که لایقه ولایاوه را درجایهای‌دیگرنیزاستعمال کنند .

مثال: دریـا بلغتک‌آوی شده که نمیرین ماهی بگیرین،دریا بسیار گل‌آلودشده یعنی‌لای‌آب شده نمیروید که ماهی بگیرید؟)

١٤٠ــ بلغه جوش balghajosh اسم مرکب (ك) مرادف بلغتک آو

١٤١ــ بلغتاو balghataaw اسم (لا ج) آب سیل‌وآبیکه دارای‌خاك باشد

١٤٢ــ بلفته balafta (ك د ف ج) یاوه ـ یاوه‌گوئی ـ کنایه ازشخصیکه درخواب

ویا مدهوشی سخن گوید سخن گفتن دروقت تب شدید - سخن گوئی درخواب

۱ــدر کشم الپته alpata گفته‌می‌شودودر فیض آبادوجرم «الەپلته alapa.a» سراسیمه یا وارخطا را گویند

۱۴۳ــ بلق bəlaq صفت (ك د ف ج) بلندی - برآمدگی مانند زخم ودانهٔ روی وغیره برآمدگی چشم نیز اطلاق میشود

۱۴۴ــ بلقس bəlaqas به شدت جوشیدن آب

۱ــ دردروازصدای زدن شدید

۲ــ (صدای جوشیدن دیگ سمواروغیره- افغانی نویس)

۱۴۵ــ بل bel نوعی ازنبات بوده وبعضی ازترکها آنرا «کوکوتی «kuukuutii» میگویند وعموماً دراماچ bumaach اندازند - بعضی ها بــه نبات دارای رنــگ سبز وگلهــای زرد دار وشبه پودینه ودارای برگ های باریك ونبات بتــه ای است اطلاق میکنند، که‌شاید «بوی مادران» ویاعین بل است . بل‌رابمقصد دوانیز استعمال کنند .

۱۴۶ــ بلوا balwaa (ك‌دف ج) شورش‌وغا لمغال

۱ــ بالفتح - بلاوزحمت ازلطایف و کنز-غیاث)

۱۴۷-بلکه balka اسم (ك‌دف ج) شعلهٔ آتش افروخته- افغانی نویس)

۱۴۸ــ بلول bəlol اسم (ك‌ف ج) نل ها ی گلی ونو-عی از اسپ - نام «زمچ zamch» وزمچ مادهٔ باشد که ازسنگ‌ها آنرا میکنند وعموماً دربین درزهای شان یافت‌می‌شود-مزهٔ‌زمچ نهایت ترش و «تمچ təmch» است رنگش‌سفید واز آن سبب درکشم بمعنی رنگ سفید استعمال‌میگرددواینکه‌اسپ بلول میگویند علت آنست که دارای خال‌ها باشد مخصوصاً خال های سفید

۱ــ امر لولیدن ویالول‌خوردن غیلاندن ghelaandan

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱٤۹ــبلهد bəlhəd اسم(د) بزنر تکه Taka

۱۵۰ــ بمبو bambo اسم صفت (ک‌ج) آدم کلان وبی‌عقل ـ سگ کلان وقوی‌الجثه که بعضاً «کته Kəta» گویند.

۱۵۱ــ بنوشه Binawsha جامد (ک‌ف‌ج) بنفشه وآن گلی باشد معروف وبمقصد دوا از آن استفاده کنند

۱ــ بنفش رنگی است که از ترکیب رنگ آبی وسرخ بدست می‌آید

۲ــبضم‌اول‌وکسراول‌هردوآمده، گلی‌باشد معروف وطبیعت سردوتر است‌دردویم وسوم‌ومعرب‌آن‌بنفسج‌باشدونام‌گیاهست که‌درآب‌روید ـ برهان)

۱۵۲ــبنددرد banddard اسم(ک‌دف‌ج) نوعی ازمرض‌درد مفصل

۱۵۳ــ بنگ bang اسم(ک‌دف‌ج)نوعی ازنباتات

بمعنی نشه وکیف وهوش‌هم آمده

مثال: یک چیزت میگویم که بنگت بپره-چیزی برایت میگویم که هوش ازسرت بپرد)

۲ــ کوزه‌بنگ Kuza bangək نیز نباتیست که‌بصورت‌خودرومی‌رویدوگل آن‌شکل کوزه رادارد.

۳ــ« بنگ Bəng درکشم وجرم‌توت های‌راگویندکه قبل ازپخته شدن دروقت‌معین از درخت خشک شده‌ومیریزند .

٤ــ درکشم ودرواز توت های راکه قبل از پخته شدن خشک شده ومیریزندبنام خس توت xastuut» یادمیکنند

۵ــ خس توت نوعی از توت هاست که بالای‌آن هرنوع پیوندتوت صورت گرفته‌می تواند .

٦ــبنگ-نام سبزه‌ایست معروف ـغیاث)

(c) ketabton.com: The Digital Library

۷ـ عدم هستی شد از وهم تو و من خیال آنجا که زور آورد بنگ است
بیدل

۱۵۴ـ بنگه bənga اسم صوت (کٔ دف ج) صدای زنبور و پشه وهم زمزمهٔ زیرلب زنها باشد.

۱ـ درجرم و کشم « بنگس bəngas و مینگس məngas گویند مگر بعضاً (م و ب) را بفتح نیز خوانند

۲ـ در کشم چنگس chəngas ـ پنگس pəngas و پنگ پنگ pengpəng هم گویند

۳ـ «جینگس jengas» صدای باریک را گویند

۱۵۵ـ بنه bəna اسم (کٔ دف ج) خانواده

۱ـ (بضم اول فتح ثانی بار و اسباب و اخوت و املاک و دکان و خانه و مکان و منزل را گویند و بیخ و بنیاد هر چیز را گفته اند و بفتح اول طناب باریک را گویند ـ برهان)

۱۵۶ـ بوا Buwaa اسم (کٔ ج ف) پدر کلان چه از طرف مادر چه از طرف پدر باشد هردو استعمال می شود و مادرهای مادر و پدر را «ماما maamaa» گویند. بوا نه تنها به پدر پدر و پدر مادر مستعمل است بلکه اطفال هر شخص پیر را بوا خطاب میکنند.

۱۵۷ـ بوبوگل چی bo'bo'gəlichii اسم مرکب (ج) در کشم « باباگل چه baabaa gəlichii» گویند. نوعی از بازی های محلی باشد که دو نفر در راس قرار داشته و اسم یك شی نامعلوم را میگذارند و دیگران را به پیدا کردن آن نام مامور می سازند، هر کس که بنوبت خود همان اسم مجهول را پیدا کرد رئیس دیگران می شود، دو نفر را در راس از سببی قرار میدهند که مبادا فریبکاری صورت بگیرد.

۱۵۸ـ بوتلوك buutuluuk اسم (ك) بزخورد گوش ـ ترکی زبانها و بعضی دری

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبانهای مجاورشان «چور chuur » ویا «چورك chuurək » ویا «چرك chərək » گویند

۱- دروازی ها «مخك məxək » گویند - درجایهای دیگرغیر ازدرواز آدم « گپ kəp » را مخك گویند

۲- کشمی ها « چرك chərək » دارای گوش های « دوقاته» را گویند .

۳- درکشم بزهای خورد گوش را « بوچروك buucuruuk » بوتلوك « گویند «بوتول buutul » و« بوچر buuchur » هم استعمال میشود .

۱۵۹- بورجندی buujundi (ك) دوختن خراب وناپسند که بدون تعمق باشد

۱٦۰- بوچه buucha اسم تصغیر (د) بزغاله - بیچه وبچه هم گویند

۱- درکشم «بزغله » و«بغزاله » نیز میگویند

۱٦۱- بورته borta - نوعی ازرنگ هابوده که مثال خوب آن رنگ آهو باشد . وزیاده تر به رنگ بز استعمال میگردد مثال : نمو بز بورته خوب بـــز است (همان بز بورته خوب بزاست)

۱- درکشم وجرم «بورته» خاص برای دیگرحیوانات استعمال می شود

۲- وبور باحذف (ته) برای دیگرحیوانات استعمال میگردد

۳- درخاش جرم «بور» و«بورته» زیاده تر برای بزاستعمال میگردد

٤- دردروازه «بور» به همه چیزهائیکه شکل بورته دارند اطلاق می شود .

۱٦۲- بوره buura اسم (ك ج ف) بوره ویاشکر که ازلبلبو بدست می آید

۱- بزو گوسفندیکه چوچهٔ شان مرده باشد وخورد شان شیر دهد - بعضاً برای گاو نیز استعمال می شود

۲ بوره را« بچه کشتك» هم گویند ولفظ «بوره دوشی» هم مستعمل است

۳- درکشم زمین «پامانده paamaanda را گویند ودروازی هابنام « شنج

shanj » یاد کنند .

۱۶۳- بوردا‌قی bordaaqii اسم (ك ج ف) گوسفندیکه جهت قربانی ویالاندی تربیه کنند وهم کنایه ازاشحاص چاق وفربه باشد .

۱۶٤- بورغل buurghul اسم -آدم بدشکل - توته‌های بزرگ تلخان که جرمی‌ها «رنجک rənjək » گویند و «رنجک» بلسان کشمی‌ها نوعی ازتوت باشد .

۱۶۵-بورگه borga اسم-لغت ترکی بوده بمعنی کیك است و کیك حشره ایست معروف

۱۶۶- بوزبله buuzbala اسم مرکب (د ك ف ج) بعضاً بجای «بویداق» استمال کنند که بمعنی جوان-نوریش قوی پنجه که تازه به‌سن بلوغ رسیده باشد استعمال میشود

۱۶۷- بوز boz اسم (ك د ف ج) نوعی از اسپ

۱۶۸- بوزن bawazən صفت - مصدر (د ك ف ج) به لنگر- باتمکین - باکر کتر

۱۶۹- بوزموق buuzmuuq (ك ف ج) راست شدن موی بدن

۱۷۰- بزموو bəzmuu اسم (د ك ف ج) موی بز

۱۷۱- بوشه buusha اسم (د) خمیری که بمقصد پختن کلوله کنند و هریك کلوله رابوشه گویند مگردر (ك ج ف) « زواله Zuwaala گفته میشود

۱۷۲- بوغبند boghband اسم (ك ج ف) بستره ویا دو شك و لحاف وبالش بسته شده راگویند

بوغبند

۱۷۳-بوغمکه boghmaka اسم (ك ف ج) نوعی از نبات که بعضاً آنرا «زرکه zarka» گویندو بوغمه boghma به‌اصطلاح کشم ودرواز نوعی از مرض است که عموماً یك پندیدگی زیر گلوی حیوانات پیدا می‌شود که دربین آن پندیدگی چرك بدن جمع شده وتوسط نشتر ویا کالك Kaalək زدن علاج میگردد .

۱۷٤- بوغجامه boghjaama ویابوغجمه boghjama اسم (ك ج) تکه‌ا بزرگی

که زنان اشیاء مورد ضرورت خود رادر آن حفظ کنند .

بوغجه

۱۷۵ـ بوغس sbogha اسم صوت (کث دف ج) به آواز گاویا گوساله اطلاق می‌شود وهم بادشدید را گویند. بغس صدای بزو گوسفندرا گویند وبغس وبوغس بصدا یی که شخص لت خوردگی میکشد استعمال می شود.

۱۷۶ـ بوغ bogh اسم (د کث ف ج) برجسته و کلان، خرس

۱ـ (آواز گاو ـ افغانی نویس)

۱۷۷ـ بغوم bughuum اسم (کث دف ج) بنداستخوان مفصل، برآمد گی در خت

۱۷۸ـ بوگلک bogalak اسم (کث) حشرهٔ خـوردیست دارا ی شکل کـبود وحیوانات رامیگزدومخصوصاً در گزیدن گاوشهرت دارد .

۱ـ جرمی‌هـابو کلک bokalak گویند .

۱۷۹ـ بوگینک buuqiinək اسم ـ دستنبول (دستنبوی) ویا نو عی‌از خر بوزه های‌خورد که دارای بوی خوب باشند.

۱ـ نوعی علف با شد

۲ـ نوعی‌حیوان کوچک‌است که‌بالای‌درخت‌ها مخصوصاً در خت توت پیدامی‌شود

۱۸۰ـ بوگن buugan اسم (کث ف ج) گیاهیست کوهی وبرای خوردن از آن استفاده کنند وشکل پیازرادارد.

۱۸۱ـ بولدی buuldii کنایه از کسیکه دارای لب های ضخیم باشد . در تر کی بولدی بمغی «شد»

۱ـ در تر کی‌لوچین lawchiin ویالفچین lafchiin گویند

۲ـ کشمی ها کسانیرا کـه ازدهنشان آب برود لفچین گویند وهـم وقتیکه ازدهن کس آب وخون بریزد «خونفچه xuunafcha» گویند .

۱۸۲ـ بولک bolak اسم (کث دف ج) قطعه ـ که‌عموماً برای‌زمین‌ها استعمال‌می‌شود

۱ـ بلک bəlak نیز استعمال گردد و توته‌وپارچه ومیده‌نیز معنی دهدچنانچه گویند(چند بلکش کردی) یعنی چند پارچه اش کردی .

مثال دیگر: چند بورکث(بلکث) زمین داری.

۲ـ بلک یابولک،رسن (ریسمان) خـوردرانیز گویندد ربین ترکها نیز معمول است

۱۸۳ـ بوله bola اسم (کث) بچهٔ خاله ونواسهٔ خاله ـ

۱ـ گل«تاران» راقبل‌ازشگفتن نیز بوله گویند

۱۸٤ـ بوم buum اسم (ك د ف ج) پرنده ایست نحس وبد

۱ـ (نام طایریست منحوس-برهان)

۲ـ (مرغیست که شب پرد ـ رودکی گوید :

گاومسکین‌ز کبدده منه چه دید ـ وزبد زاغ وبوم را چه رسید ـ فرس)

۱۸۵ ـ بومبک buumbak اسم (ك ج ف) نـوعی ازبته خارداری که ازآن بمقصدسوخت کار گیرند

۱ـ بومبق buumbaq هم گویند .

۱۸٦ـ بوم‌تقك buumtaqək اسم(ك ج ف) نوعی ازطیور باشد مانند بوم و ازآن کوچکتر که صدای تق-تق برمیکشد .

۱۸۷ـ بوه bowa اسم صوت(ك‌ج‌ف) کنایه ازبردن اطفال به‌صحرا ـبعضاً بازی معنی میدهد.

۱۸۸ـ بو buu اسم (ك د ف ج) بوی.

۱۸۹ ـ بوبرشدن (buubar) که بوی برشدن (buuybar) هم گـویند، مصدر (ك ف ج) خبرشدن در کاری .

۱ـ (بوی بر-اندك اطلاع مخفی ـ افغـانی نویس)

۱۹۰- بویداغ buuydaagh یابویداق اسم (ك ف ج) شخص تازه بالغ وهنوز ازدواج نکرده،جوان صحت‌مند وقوی .

۱۹۱- به شست bahshast یـا بشست bahshast (ك ج ف) زودآوردن چیـزی بقدرت وبه هیبت حرکت کردن - زور - نموی سریع.

۱۹۲- بلا balaa اسم وعربی (ك د ف ج) جانورخیالی که‌اطفال رابه‌وسیلهٔ نام بردن‌آن می‌ترسانند واقعات بدرانیز بلا ویا«بلای‌بد» وهم شخص لایـق را بلاگو یند

۱- بلا (ع) آزمایش - زحمت وسختی- لفظی درحالت خشم بجو ا ب کسی گویند - افغانی نویس)

۱۹۳- بلای بد balaayibad صفت (ك ج) چالاك - ظالم - شریر.

۱- (کنایه ازآدم شر یروچاره ناپذیر- افغانی نویس)

۱۹٤- بلای جان balaayi jaan اسم مـرکب (ك د ف ج) کـاریکه بـدوش شخصی که مطابق‌میل او نباشد گذاشته شود.

۱- (دشمن‌ومصیبت جان- افغانی‌نویس) .

۱۹۵- بیاتون biyaatuun اسم (ك ج ف) ترکی‌وبمعنی‌زن ملا وعالم دینی و دروازی‌ها« بی بی آتون» گویند.

۱۹٦- بیار - biyaar فعل امر- واسم-فعل امرآن ازمصدرآوردن یعنی‌بیاور.

۱- بیار بمعنی برادر. که بیارك biyaarək هم‌گویند (برادرك)

۲- برادر را« دادر daadar » نیزگویند بیارك معمولاً بـه برادرهـای خورد استعمال می‌شود - مگربرادر وخواهرخودرا « نینك niinək » هـم‌گویند . (ك د ف ج)

۱۹۷- بیاو biyaaw فعل امر(د ك ف ج) پیداکن - از مصدریافتن ومصدر

بدخشی آن « آفتن aaftan » باشد، آفتمش aaftəməsh «پیدایش کردم»

۱۹۸ــ بیان biyaan اسم (ك) چیچك.

۱ـ چیچك را«میراثی» نیز گویند .

۲ـ بیی biyii هم گویند و میگویند که این میراث حضرت بیی(حضرت بی بی) است و این مرض را به آن نسبت میدهند وازطرف دیگر ازترس و لحاظ بی بی این مرض را نمیتوانند بد بگویند.

۱۹۹ــ بیتل baytal اسم (ك د ف ج) مادیان (اسپ ماده) که ازآن « کره kəra » بدست آرند ـ کره عبارت ازچوچهٔ اسپ باشد.

۱ـ (مادیان اسپ ـ افغانی نویس)

۲۰۰ــ بی تنج betinj (ك ف ج) بی‌طاقت ـ بی‌حوصله ـ ناقرار «تنج» tinj در دروازقائم کردن راگویند .

۲۰۱ــ بی‌تمیز ـ اسم وصفت(ك د ف ج) بی‌تربیه ـ کنایه ازآدم کثیف وچتل .

۱ـ(سیراین گلشن کسی‌رامحرم‌عبرت‌نکرد ـ

گل اگربرسرزدیم این بی‌تمیزی‌خاك بود)　　(بیدل)

۲۰۲ــ بیختن bextan مصدر (ك دف ج) جداکردن سبوس وآردازهم ذریعهٔ آردبیزی اگر بیخت bext شود فعل ماضی بیختن می‌شود وهم معنی خلاص کردن وتمام ساختن را میدهد مثل :

مثلیکه بزه سابیخت (بزراکاملا به‌آخررساند . مرام ازبزکشی) ویا ـ خواندنه سابیخت (خواندن رابکلی بپایان رساند)

۲۰۳ـ بیرومژه beruuməzza (ك ج ف)) (بی روی ومژه) کنایه از کسی که پاس قدردوستی نداند ویا « ایلی eylii » نداشته باشد ـ ایلی (آشنائی ودوستی) ـ بی شرم وبی حیا

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۰٤- بی زار bezaar (ك د ف ج) بد دیدن کسی را و نفرت داشتن از آن
مثال : مه ایو سا بیزارستم (من ازاو کـاملاً نفرت دارم) (من از وصاف بیزار هستم)

۲۰۵- بی زیو bezew (بی زیب) صفت (ك دف ج) بد قواره - بد چهره -

۲۰٦- بیست best فعل امر (ك دف ج) از مصدر ایستادن بمعنی صبر کردن معطل شدن واصل آن « بایست » استادشو- صبر کن - معطل شو

۲۰۷- بی سیاق beseyaaq صفت (ك ف ج) کنایه از قیافه زشت - مرادف بی فره بی رومژه - بی ایزا

۲۰۸- بی فره befara اسم صفت (ك ج ف) شخص بدرنگ

۱-فره fara رنگ نیز معنی میدهد که در کالا وغیره چیز ها استعمال میگردد.

۲۰۹- بیک bek اسم (ج ف د ك) خان و بزرگ مخصر ص بـرای مرد ها استعمال میگردد

۱- (امیر از لغات ترکی - غیاث)

۲- اصل آن « بک » است

۲۱۰- بیگم beygəm اسم - برای زنان استعمال می شود معمولاً در اخیر اسمای شان ذکر میگردد

۱- (بمعنی امیر من از لغات ترکی - غیاث)

۲۱۱- بیل کندك belkəndak اسم مرکب - (ك ف ج) کنایه از بیلی کـه به اثر کار کردن زیاد «خورده xorda » شده باشد و یا تیزی ودم آهن آن « کـند kənd » شده باشد

۲۱۲- بی ناگه benaaga اسم (ك د ف ج) ناگهان - آمدن کـسی بدون اینکه کسی از آمدنش قبلاً خبر باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۱۳- بی نهار benahaar (ك دف ج) گرسنه

۲۱٤-بینی خمیری - اسم مرکب (ك دف ج) کنایه ازرفع خجالتی بااندك بهانه

۲۱۵-بیوه زنك beywazanək اسم مرکب (ك ج ف) زنیکه شوهرداشته و بعداً شوهرش را ازدست داده - بعضاً درحالت قهروغضب مادران بدختران خطاب کنند

۱- (زن شوهرمرده - افغانی نویس)

۲۱٦- بی ایزا beizaa (ك) شخص بی‌حیاو بی‌شرم که پاس‌دوستی را نداند

۱- دردواز «بی هزا» بانشدید «ز» استعمال کنند

مثال: ایزا ایزا کوچك بدی مرزا» به کار بی نتیجه و خراب استعمال میشود»

۲۱۷- بیه تنبور beyatanbuur اسم مرکب (خاش) ریشهٔ علف «سوس suus که در کابل وغیره جایها «بویه» گویند بیه تنبورمزهٔ شیرین داردواز آن «کاچی» پزند. درکشم بویه میگویند وازعلف آن درخشك کردن توت استفاده میکنند.

۲۱۸- بیه تکه beyataka اسم مرکب - نوعی ازعلف منج بوده حیوانات مانند گاو- بز- گوسفند درزمستان آنرا زیاده ترخورند.

۲۱۹- بی bey مصدرواصل آن کلمه عربی (بیع) ومعنی آن فروختن - معیار قیمت درفروش چیزی، «برای» نیز معنی میدهد مثلاً بی‌مره بده (برای من بده) (ك ج د ف)

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعطای پوهاندی افتخاری به دانشمند محترم

پروفیسور علی یوف از طرف پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل

ساعت ۹ قبل از ظهر روز ۱۴ سنبله محفلی به مناسبت توزیع سند پوهاندی افتخاری به دانشمند محترم پروفیسور علی یوف استاد زبان دری و رئیس کرسی زبانهای شرقی یونیورستی ماسکو در آدیتوریم پوهنتون ترتیب شده بود ، که در آن جلالتماب پوهاند دکتور سید عبدالقادر بهاء رئیس پوهنتون کابل ، دکتور غوثی رئیس تشریفات وزارت امور خارجه ، معاونان پوهنتون، روساو استادان پوهنځی ها، سفیر کبیر و اعضا سفارت کبرای اتحاد جماهیر شوروی در کابل اشتراك کرده بودند. ابتدا پوهاند دکتور بهاء با افتتاح محفل درطی بیانیهٔ مختصری ازروابط نیك دو کشور افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی تذکر داده و درطی معرفی سوانح دانشمند محترم پروفیسور ف علییوف از شخصیت علمی و ادبی ایشان یادآوری نموده وخدمات علمی شان رادر تاریخ وفرهنگ افغانستان ستودند . پوهاند دکتور بها بعد ازختم بیانیهٔ شان بپاس خدمات باارزش علمی ، وادبی پروفیسور ف علییوف در تاریخ، زبان وادب افغانستان سند پوهاندی افتخاری را به ایشان اعطا فرمودند . بعداً پروفیسور علی یوف طی بیانیهٔ ازحسن روابط همجواری وهمکاریهای علمی وادبی دو کشور تذکر داده و نیز از اعطای پوهاندی افتخاری از طرف پوهنتون کابل اظهار امتنان نمودند. متن بیانیهٔ پروفیسور ف علییوف در همین شماره بمطالعهٔ علاقمندان ادب تقدیم شده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

حینیکه پروفیسور علییوف بعد از اخذ سند پوهاندی افتخاری بیانیهٔ شان را درمحضر استادان
پوهنتون درآدیتوریم پوهنتون ایراد میکنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروفیسور نورالحسن استاد کرسی تاریخ بونیورستی علینگرهند، که بنا بدعوت پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل بتاریخ سنبله وارد کابل شده بود، بتاریخ سنبله کنفرانسی تحت عنوان (وحدت اصلی ثقافت هند) در ادیتوریم پوهنتون ایراد کرد؛ جهته استماع کنفرانس معاون پوهنتون، روسای پوهنځی ها، استادان و محصلان پوهنځی ها اشتراک نموده بودند.

ابتدا پوهاند میرامان الدین انصاری معاون علمی پوهنتون. پروفیسور نورالحسن را به حضار معرفی نموده واز شخصیت علمی استاد موصوف تذکراتی دادند.

بعداً پروفیسور نورالحسن کنفرانس خود را درمحضر حاضرین ایرادنمودند، که مورد دلچسپی حضار قرار گرفت متن کنفرانس پروفیسور موصوف به دری درهمین شماره به مطالعهٔ علاقمندان ادب تقدیم شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیانیهٔ دانشمند محترم پروفیسور علییوف در آدیتوریم پوهنتون

بعد از اخذ سند پوهاندی افتخاری

جلالتمآب آقای دکتر بهاء رئیس پوهنتون کابل !

جلالتمآب سفیر کبیر اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی!

جلالتمآبان پوهاندان محترم !

دوستان گرامی !

اجازه بفرمایید از دعوت پوهنتون کابل برای بازدید افغانستان برادر و از مهمان نوازی محبت آمیز و اعطای رتبه علمی پوهاند ، صمیمی ترین تشکرات و سپاسگزاری خودرا اظهار نمایم :

نیل به عالیترین رتبهٔ علمی افغانستان یعنی پوهاندی افتخاری پوهنتون کابل پایتخت کشوردوست وهمسایه برای من افتخاربزرگی است .خوشوقتم ازاینکه مراسم امروززمانی صورت میپذیردکه پوهنتون کابل در تمام ساحه های فعالیت و کارخود به موفقیت های شایانی نائل آمده است و این امرموجب خرسندی تمام دوستان افغانستان میباشد :

قبول بفرمایید برای شخصی که بیش ازسی سال عمرخود راوقف شرق شناسی وتدریس تاریخ ادبیات وزبان دری وفارسی نموده ودرمدت بیست‌سال ریاست کرسی السنهٔ شرقی راعهده دارمیباشد ، این یك سعادت واقعی‌است .گرچه در این مدت ده‌ها کتاب ورساله و مقاله علمی تألیف کرده ام ولیکن تعلیم‌و تدریس را مهمترین رشته فعالیت علمی خودمیدانم وخوشوقتم که در این مدت به تربیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند دوکتور سید عبد القادر بها رئیس پوهنتون با پروفیسور علییوف دانشمند محترم شوروی درمدخل آدیتوریم پوهنتون کابل. پوهاند میرامان الدین انصاری معاون علمی پوهنتون نیز در وسط قرار دارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاگردان متعددی از جمله جوانان اتحاد شوروی باروح احترام نسبت به مردم افغانستان ، تاریخ باشهامت ، زبان وادبیات بزرگ آن توفیق یافته ام وامروز عده ای ازآنان باحضورخوددراین محفل علمی مراشاد ساخته اند وعده بیشتری در انستیتوهای تحقیقات علمی ، ادارات ، وزارتخانه هاودانشگاههای کشورمن در ساحهٔ تحکیم وتوسعهٔ همکاری و دوستی دوکشورمامجاهدت وفعالیت میورزند. بدیهی است که این کادرهابزرگترین ارثی است که از یکنفرمعلم برای وطن باقی خواهد ماند .

بااین همه اعطاء رتبهٔ عالی علمی به این جانب فقط ارزیابی کاروزحمت شخص من نیست ، بلکه درعین حال تقدیری است از کاریابیهای خاورشناسی وافغان شناسی دراتحادشوروی که در رشته زبان وادبیات دری، تاریخ وهنر افغانستان تحقیقات علمی دامنه داری نموده ومافخرومباهات میکنیم که افغان شناسی شوروی درجهان مقام شامخی دارد. تذکراین نکته مخصوصاً درماههای که مستشرقین اتحادشوروی جشن یکصدو پنجاه سالگی خاورشناسی روسیه و اتحادشوروی رابرگزارمینمایند حایز اهمیت خاصی میباشد.

لیکن باید گفت که پایه های استوار روابط دوستی ومؤدت ومبادلات کلتوری کشورهای مافقط دردوران بعد از انقلاب اکتبردرروسیه واستردادااستقلال افغانستان گذاشته شد . درآن زمان بود که لینن کبیر اعلام نمود که همسایهٔ شمالی نوافغانستان یعنی روسیه شوروی به تمام ملل خاورزمین ودرنوبت اول به مردم افغان دست دوستی وبرادری میدهد وآرزوی صمیمی ماآنست که «روسیه بنفع ورفاه هرد و ملت تا ابد اولین دوست دولت عالیه افغانستان باشد .»

ازآن روزهرفردشوروی منجمله دانشمندان اتحادشوروی در تحکیم روابط دوستی وبرادری وهمکاری دو کشور کمرهمت بسته ودرحدودصلاحیت وتوانایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود کوشا بوده اند .

سعادت بزرگی نصیب شخص من گردیده است که در یك مدت طولانی هنگام مذاکرات زعمای مملکتین ما، ترجمانی احساسات دوستی ومؤدت وافکار مملو از اعتمادوحسن نیت رهبران کشورهای مارابزبان دری وروسی عهده‌دارمیباشم واز این راه به استحکام روابط فیمابین کمك ومساعدت میکنم .

دراین ایام که در کشور ثروتهای عظیم دست نخورده ، که تدریجاًدر دسترس مردم افغان گذاشته میشود، کشور شعراوسخنوران نامی که سراسرمستوراز آثار باستانی میباشد ، اقامت داریم ، دربین ممالك ماروابط حسن همجواری ودوستی موجود وهمکاری دو کشورماروزبروزوسیعتر میگردد وکلیه‌امکانات برای ادامه گسترش مناسبات علمی ، فرهنگی وکلتوری فراهم است .

حضارمحترم باردیگراز اعلیحضرت همایونی پادشاه افغانستان ، صدراعظم و حکومت افغانستان ، ریاست پوهنتون کابل و قاطبه دانشوران و هنرمندان افغانستان برای اعطای‌این درجه‌عالی‌علمی ومهمان‌نوازی برادرانه‌ازصمیم‌قلب سپاسگزارم.

• • • •

هرآنگه که بودم درافغان‌زمین بد یدم که جوشد حیات نوین
همه مردمش از صغیر و کبیر بسی نیکث رفتاروروشن ضمیر
هوایش فرحبخش و آراسته فضا یش صفا بخش وپیراسته
زهی عزوشوکت زهی افتخار باین خلق افغان نیکوشعار
خوشااین محبت خوشااین وداد که ماند بسی سالها در نهاد
امیدم که این دوستی توأمان بنفع دو ملت‌رود هر زمان
همی صلح پیوسته سرور شود بدلها فروغش هم انورشود

(از توجه آقایان متشکرم)

(c) ketabton.com: The Digital Library

شرح حال پروفیسورعلییو ف به قلم خود شان

در سال ۱۹۱۸ میلادی درتاشکند تولد یافته ام . ملیت من آذربایجانی است . والدین من ازشهرباکومیباشند . پس از اتمام تحصیلات عالی درانستیتوی خاورشناسی مسکوبنام زیمانوف درهمانجا شروع به تدریس زبان فارسی نمودم و درحین تعلیم دودورهٔ اسپیرانتور (دوره دکترا) رادررشته فقه اللغه (درسال ۱۹۴۰) ودررشته تاریخ (درسال ۱۹۵۰) بپایان رساندم .

تاکنون ۳۰سال است که بترتیب درانستیتوی خاورشناسی مسکوبنام نریمانوف دردانشگاه مسکو بنام لامانوسوف ودراکادمی دیپلوماسی مسکو بعنوان معلم زبان و ادبیات دری وفارسی وتاریخ معاصرخاورمیانه خدمت میکنم . درطی ۲۰ سال اخیرریاست کرسی زبانهای شرقی راعهده دارمیباشم .

درسال ۱۹۵۸ به مقام علمی دوسنت (دکتر) زبان فارسی و دری و ادبیات افغانستان وایران ودرسال ۱۹۶۵ به مقام علمی پروفیسوری زبان دری و فارسی و ادبیات افغانستان وایران نائل گردیدم .

درمدت ۳۰ سال تدریس و۲۰ سال تصدی ریاست کرسی السنه شرقی بیش از ۵۰ کتاب، رساله‌ومقالهٔ علمی تألیف کرده ام (رویهمرفته درحد ود۳ هزارو پانصد صفحه) منجمله کتابهای آموزش زبان دری و فارسی ، ادبیات معاصرافغانستان و ایران ، فرهنگ اصطلاحات سیاسی واقتصادی روسی بفارسی مجموعه ای واژه های ضروری برای آموزش زبان فارسی ودری تاریخ ایران دردومین جنگ جهانی،مجموعه‌خطابه هادرباره تاریخ معاصرایران و افغانستان منتخبات آثار

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسندگان معاصر افغانستان وایران وغیره :

بعلاوه درسالهای اخیرسخنرانهای متعددی راجع به پیشرفت های افغانستان وایران دررشته های گوناگون وروابط فرهنگی اتحاد شوروی وایران درمجامع علمی وعمومی ورادیو ایراد کرده ام .

اینجانب ازجمله مؤسسین انجمن های روابط دوستی وفرهنگی اتحادشوروی باافغانستان وایران بوده ازبدوتاسیس آن مقام معاون ریاست راعهده دارم وعضو شورای علمی چند انستیتو ودانشکدهٔ مسکومیباشم .

ازاواسط سالهای پنجاهم درتمام مذاکرات زعمای دولت اتحاد شوروی با زعمای دولتین افغانستان وایران بعنوان مترجم شرکت جسته ام .

درسال ۱۹٦۸ به دکترای افتخاری دانشگاه تهران نائل شدم .

(اداره)

(c) ketabton.com: The Digital Library

In summary, we have seen the areas of contact and therefore the areas of borrowing of English words into Dari, and we have seen that almost all words borrowed from English into Dari change in pronunciation according to Dari phonetic laws. We have seen that when a particular sound is difficult to pronounce it can either be dropped, or changed to a sound which is easier to pronounce. We have seen that most of the changes in consonants are easy to understand, and often possible to predict. We have seen that with vowels the main difficulty is going from the English fourteen vowel system to the Dari eight vowel system. This sets up a situation where vowels usually change, and often change in unpredictable ways. We have seen that there are three Dari phonetic laws which account for more changes in English words than all of the other Dari phonetic laws put together. These three laws are: (1) Consonant clusters are usually simplified; (2) Schwa /ə/, followed by /r/ or /l/ usually becomes /a/; and (3) Stress is on the final syllable. In this article we have seen two kinds of cause and effect in action. The first was when we discussed the areas of cultural overlap, and therefore the areas of word borrowing from English to Dari. The second was when we discussed the effect of Dari phonetic laws on words borrowed from English.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جمنازیم	(gymnasium),	ای‌تنشن	(high-tension)	امپریالیزم	(imperialism),		
انفلوئنزا	(influenza),	انجکشن	(injection),	جاکت	(jacket),		
جلی	(jelly),	جنـگل	(jungle),	لا تری	(lottery),		
مکرونی	(macaroni),	میك ایپ	(make up)	مارکیت	(market),		
مارشال	(marshal),	مکروب	(microbe),	مکروفون	(microphone),		
مکروسکوپ	(microscope),	ملیون	(million),	مالـکیول	(molecule)		
موزیم	(museum),	موزیك	(music),	ناسیونالیزم	(nationalism),		
نـکتایی	(necktie)	نیگرو	(Negro),	نیلون	(nylon),		
اورگان	(organ),	اوتلا ین	(outline),	پراشوت	(parachute),		
پراگراف	(paragraph),	پارکنـگ	(parking),	پارتی	(party),		
پاتن	(pattern),	پنسـل	(pencil),	پپرمت	(pepermint),		
پپسی‌کولا	(Pepsi Cola),	پتونی	(petunia),	فارمسی	(pharmacy),		
فوتو	(photo),	پیانو	(piano),	پیك نیك	(picnic),		
پلاستیك	(plastic),	پالش	(polish),	پرابلم	(problem),		
پروگرام	(program),	سوسیالوجی	(psychology),	پدین	(pudding),		
راکت	(racket),	رادار	(radar),	رادیو	(radio),		
راکت	(rocket),	سادیزم	(sadism),	ساندویچ	(sandwich),		
سیمی‌کولن	(semi-colon),	سرویس	(service),	سکسی	(sexy),		
اسکلیت	(skeleton),	سوسیالیزم	(socialism),	سوسیالوجی	(sociology),		
اسپـگتی	(spaghetti),	استادیو	(studio),	استادیوم	(stadium),		
ستـسکوب	(stethescope)‘	سوچ بورد	(switch board),	سیستم	(system),		
تابلیت	(tablet),	تاکسی	(taxi),	تلـگراف	(telegraph),		
تیلفون	(telephone),	تلـسکوپ	(telescope),	تیلوتایپ	(teletype),		
تراس	(terrace),	تیاتر	(theater),	تیوری	(theory),		
تایرویید	(thyroid),	تـکت	(ticket),	توریزم	(tourism),		
توریست	(tourist),	ترافیك	(traffic),	یونیفوم	(uniform),		
ویزه	(visa),	ویزت	(visit),	واگون	(wagon),		
والساکت	(wall socket),	ورکشاپ	(workshop).				

(c) ketabton.com: The Digital Library

These last two lists of words will serve to introduce another principle of Dari phonetics - a principle so strong, and so different from English that it changes almost every word that goes from English into Dari. This is the word-stress principle, which says in English that words shluld be stressed on the first syllable, and which says in Dari that words should be stressed on the final syllable. We have just seen seventy-four words that have been affected by this important Dari phonetics law. Not only words ending in /ar/ oı /al/ are affected by this law; all words are, as can be seen by the extensive list to foollow:

اکوردیون	(accordion),	البم	(album),	انتی بیوتیك	(antibiotic),		
اپریل	(April)	ارستوکراسی	(Aıistocracy),	اسپرین	(aspirin),		
اسفالت	(asphalt),	اتلس	(atlas),	اتموسفیر	(atmosphere),		
اتوم	(atom),	ادیتوریم	(auditorium),	اگست	(August),		
باکتاریا	(bacteria),	بالتی	(battery),	بنزین	(benzine),		
بایسکل	(bicycle),	بلیون	(billion),	بادی	(body),		
بانت	(bonnet),	برودکاست	(broadcast),	بـگی	(buggy),		
بیوکراسی	(Burocracy),	کافی‌تیریا	(cafeteria),	کمره	(camera),		
کمپنـگ	(campaign),	کاپیتالیزم	(capitalism,)	کپتان	(captain),		
کاریکاتور	(caricature),	کازینو	(cassino),	کارتون	(carton),		
کتلاك	(catalogue),	کلوروفورم	(chloroform),	چاکلیت	(chocolate),		
سینما	(cinema),	ککوکولا	(Coca Cola)	کالج	(college)		
کمیدی	(comedy),	کامه	(comma),	کمیونیزم	(Communism),		
کمپنی	(company),	کامپلـکس	(complex),	کاپـی	(copy),		
کارنفلور	(corn flour),	قونسـل	(counsel)	کوپان	(coupon),		
کریدت	(credit),	دیبت	(debit),	دیموکراسی	(Democracy),		
دونت	(doughnut),	درام	(drama),	داینمو	(dynamo),		
لا شتك	(elastic),	انجن	(engine),	ابرو	(eyebrow),		
فـکتور	(factor),	فلوشپ	(fellowship),	فیشن	(fashion),		
فیودالیزم	(feudalism),	فیلنـگ	(filing),	فللین	(flannel),		
فوکس	(focus),	فوکلور	(folklore),	فارمیکا	(formica),		
گیلن	(gallon),	پری‌پان	(frying pan),	جغرافیه	(geography),		
جیالوجی	(geology),	جریین	(geranium,	گدام	(go down),		
گرافون	(gramaphone),	گرانتی	(grantee),	گیتار	(guitar),		

(c) ketabton.com: The Digital Library

Although this sound change can happen in one syllable words, such نرس (nurse), سر (sir), and سپر (spear), the cahnge of /ə r/ and /ə l/, to /ar/ and /al/ is much more common in multi-syllable words, and especially in the last syllable. One factor that is responsible for this change is the fact that English hardly ever has word stress on the final syllable, while Dari always does.

There are a great many words that clearly show the change from /ər/ to /ar/ in Final syllables. The long list of words below will help to indicate the importance of this Dari phonetic law:

ایکر (acre),	بیلر (barrel),	کاربن پیپر (carbon paper),
چپتر (chapter),	کرکتر (character),	کلینر (cleaner),
کالر (collar),	کانسرت (concert),	کلچر (culture),
دکشنری (dictionary), *	داکتر (doctor),	دریور (driver),
انجنر (engineer),	فلتر (filter),	فولدر (folder),
گادر (girder),	گرامر (grammar),	همبرگر (hamburger),
هولدر (holder),	جمپر (jumper),	نیکر (knickers);
ایدر (leader),	لکچر (lecture),	لیتر (liter),
لودسپیکر (loud speaker),	ملاریا (malaria),	منجر (manager),
ماستری (Masters),	ملیونر (millionaire),	مستر (mister),
موتر (motor),	نومبر (November),	نمبر (number),
اکتوبر (October),	پرسونل (personnel),	پودر (powder),
پروفیسر (professor),	پنچر (puncture),	ریکارد (record),
ریکاردپلیر (record player),	ریکوری (recovery),	راجستر (register),
ریسرچ (research),	رابر (rubber),	سکالرشپ (scholarship),
سمستر (semester),	سپتمبر (September),	شاور (shower),
شتل (shutter),	سلیپر (slipper),	سوداواتر (soda water),
ستیپلر (stapler),	اشترنگ (steering wheel),	استیوارت (steward),
سوپرمارکیت (supermarket),	سروی (survey),	ترمینال (terminal),
ترمامیتر (thermemeter),	ترموس (thermos)	توستر (toaster),
ترایلر (trailer),	یونورستی (university),	زپر (zipper.).

Although the change from /ə l/ to /al/ or /ɔl/ is not quite as common, it is nevertheless an important principle, as can be seen by the following list of words:

بیتل (beetle),	بوتل (bottle),	کیبل (cable),
فدرال (federal),	فیودال (feudal),	جنرال (General),
جنتلمین (gentleman), *	اندل (handle),	مدال (medal),
موزیکال (musical),	پرسونل (personnel),	استنسل (stencil),
ترمیتل (terminal), and	تونـل (tunnel).	

* *Note, unlike the other words in these list, the words* **dictionary** *and* **gentleman** *contain this change in non-final syllables.*

(c) ketabton.com: The Digital Library

(concert), بم (bomb), and نیلون (nylon). /ɔ/ can also become /uw/, as in خـوك (hog), or (a different pronunciation of **nylon).** And it is also possible for /ɔ/ to become /ow/, as in مولـکیول (molecule).

Now let us consider the English diphthongs. Dari has no diphthongs comparable to English /ay/, /aw/, or /oy/. For both /ay/ and /oy/, hovewver, they can use tow of their vowels /ɔ/, and /iy/ together to manufacture the diphthong /ɔiy/. Thus, /ay/ can become / iy/, as in بای بای (bye bye (used by children with Americans to mean Hello)), داینمو (dynamo), ای‌تنشن (high tension), پای (pie), تیلوتایپ (teletype), تایروید (thyroid); تایم (time (as in the first time)), تایر (tire), and تایپ (type). The /ay/ diphthong can also take other shapes in Dari. It can become /e/, as in مکروب (microbe), مگروفون (microphone), and مکروسکوب (microscope). Notice, that since all of these words begin the same, there is a hint that this change is phonetically determined. It can become /ey/, as in دریور (driver); or /iy/, as in انتی‌بیوتیك (antibiotic), and فارمیکا (formica); and it can also become /ə/, as in ابرو (eyebrow).

The diphthong /aw/ can become /wo/, as in ابرو (eyebrow), and پودر (powder); /ə/, as in قونسل (counsel); /ɔ/, as in گدام (go down).

There is also one rising diphthong in English that should be considered, the diphthong /ywu/. There is a tendency for the /y/ to become lost in this diphthong so that /yuw/ becomes /uw/. This tendency is shown by such words as کوپان (coupon), موزیك (music), موزیکال (musical), and موزیم (museum). But the reverse change can also be found, where /uw/ becomes /yuw/, as in تیوب (tube).

Sometimes when words are borrowed from English to Dari, syllables are either added or dropped from the ends of words. In this way, the following words have one more syllable in Dari than they do in English فورمه (form), جغرافیه (geography), لمپه (lamp), موسیقی (music), پوسته (post), شارتی (short), and ستاره (star). In some cases, the morphology of the word is affected by this syllable change, as in غازات (gasses), نیکر (knickers), لوله (rolled), and سپورت (sports), but usually not.

The dropping of a syllable is referred to by linguists as "haplology." Some linguists humorously mispronounce this word as "haplogy," so that the word itself becomes an example of the concept. The dropping of syllables can happen at the ends of words, such as درام (drama), پتونی (petunia), and اسکلیت (skeleton); or it can occur in the middles of words, as in کمره (camera), گرافون (gramaphone), فلسفه (philosophy), and رفری (referee).

In English we have a great many instances of a neutralized vowel, / ə /, in front of /r/ and /l/. In almost all cases, this English /əl/ is changed to Dari /ar/ and /al/.

(c) ketabton.com: The Digital Library

But English /ə/ can also take other shapes in Dari. It can become /ey/, as in بایسکل (bicycle), چاکلیت (chocolate), کمیدی (comedy), مارکیت (market), سوپر مارکیت (supermarket), تابلیت (tablet) and ترمامیتر (thermometer); or it can become /iy/, as in کافی تیریا (cafeteria), and ویزت (visit); or /uw/, as in بلیون (billion), ملیون (million), میلونر (millionaire), and واگون (wagon); or /ow/, as in اتوم (atom); or /U/, as in تن (ton); or /a/, as in the word derived from British English بانت (bonnet,) گیلن (gallon) and ای تنشن (high tension); or even /ay/ as in فللین (flannel), جنتلمن (gentleman), and پنچر (puncture).

Let us now turn to the low-central vowel /a/. Some linguists do not feel that the Dari /a/ has - emic status, and indeed it may not, since almost all of the Dari /a/ sounds are conditioned by /r/ or /l/ following. There are nevertheless a large enough number of Dari words containing the /a/ in other environments that its being totally conditioned is certainly open to question. But if it is a phoneme, it is at least a partially conditioned, and highly defective phoneme, and therefore English words containing /a/ tend to migrate away from the Dari /a/. Generally, they go to /ɔ/, as in نکتایی (necktie), پرابلم (problem), پالش (polish), پارکینگ (parking), فارم (farm), داکتر (doctor), and کامپلکس (complex). They can, however, become /ə/, as in براد کاست (broadcast), بکس (box) and مارش (March); /uw/, as in سوسیالوجی (sociology); /U/, as in شك برقی (shock, electric), and بکس زدن (box, verb); and /aw/ as in اگست (August). Note that the pronunciation of this last word may indicate that it was borrowed from German rather than English.

Let us now turn to the back vowels, beginning with the high-back tense voewel /uw/. /uw/ is very stable in Dari. When it does change, it generally becomes /ow/, as in کاریکاتور (caricature), کوپان (coupon), شامپو (shampoo), and سوپ (soup), but it also can become /iyw/ as in استیوارت (steward), or /iuw/, as in استودیو (studio).

The lax high-back vowel /U/ is also fairly stable, but can change to /uw/, as in لوکس (lux), and ترموس (thermos), or to /ow/, as in فت (foot).

Dari has a mid-back tense vowel similar to English /ow/. Nevertheless, many English words containing this vowel are raised to /uw/ in Dari.Examples are ادیتوریم (antibiotic), انتی بیوتیك (auditorium), گرافون (gramaphone), مکرونی (macaroni), مکروفون (microphone, پروگرام (program), سیکالوجی (psychology), سوسیالیزم (socialism, تیلفون (telephone), توریزم (tourism), and توریست (tourist). /ow/ can also become /ɔ/, as in اکاردیون (accordion), فارمیکا (formica), and شارتی (short); /ə/, as in ککولا (Coca-Cola), and نارم (norm); or /aw/, as in نوامبر (November(.

The last vowel of our discussion is the low-back vowel /ɔ/. This vowel very seldom changes in going from English to Dari, but it can change to /ə/, as in کنسرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

(gram)	گرام	(cafeteria)	کافیتریا
(grammar)	گرامر	(caricature)	کاریکاتور
(grantee)	گرانتی	(drama)	درام
(racket)	راکت	(graph)	گراف
(radio)	رادیو	(jacket)	جاکت
(Sadism)	سادیزم	(lamp)	لامپ
(sandwich)	سانویچ	(Masters)	ماستری
(shampoo)	شامپو	(nationalism)	ناسیونالیزم
(tablet)	تابلیت	(paragraph)	پراگراف
(tank)	تانك	(pass)	پاس
(taxi)	تاکسی	(pattern)	پاتن
(telegraph)	تیلـگرام	(piano)	پیانو
(traffic)	ترافیك	(plan)	پلا ن
(vaccine)	واکسین	(plastic)	پلا ستیك
(wagon)	واگون	(program))	پروگرام

In contrast with the above words, most of which were borrowed from British English, the /əe/ of a word that comes from American English usually changes to /ə/. This is evident from such words as

(atlas),	اطلس	(asperin),	آسپرین	(antibiotic),	انتی‌بیوتیك
(broadcast),	برود کاست	(atom),	اتوم	(atmosphere),	اتموسفیر
(capitalism),	کپتالیزم	(campaign),	کمپنگ	(camera),	کمره
(flannel),	فلا نین	(factor),	فکتور	(chapter),	چپتر
(macaroni),	مکرونی	(interact),	انترکت	(handle),	اندل
(tax), and	تکسی	(lamp),	لمپ	(manager),	منجر

تکسی (taxi). This last word illustrates a double borrowing. لامپ probably came from British, while لمپ probably came from American English. American /əe/ can also be changed to other vowels. It can be changed to /e/, as in اسفالت(asphalt), بطاری (battery), and کتلاك (catalogue); to /ey/ as in فیشن (fashion), and گیلن (gallon); to /a/, as in اورج (average); and even to /ay/, as in گیس (gas), and میچ (match).

Now let us turn to the mid-central vowel /ə/. Although have postulated an /ə/ for Dari, it should be mentioned that the Dari /ə/ is a much lower vowel than is the English /ə/. Mainly because of this, because of a different stress pattern in Dari, and because of the fact that Dari has few vowels, the Dari /ə/ is often changed to another vowel. Most often, /ə/ changes to /ɔ/, as in باکتریا (bacteria), بالون (balloon), کافیتیریا (cafeteria), کاپیتالیزم (capitalism), کاپتان (captain), کاربن‌پیپر (carbon paper), کاریکاتور (caricature), کازینو (cassino), فارمیکا (formica), گادر (girder), گرامفون (gramaphone), امپریالیرم (imperialism), ملاریا (maleria), ناسیونالیزم (nationalism), اورگان (organ), پراشوت (parachute), رابر (rubber), سوسیالیزم (socialism), سودا واتر (soda water), and تراس (terrace).

(c) ketabton.com: The Digital Library

اتموسفیر	(atmosphere)	ساندویچ	(sandwich)
کافی تیریا	(cafeteria)	سرویس	(wervice)
سینما	(cinema)	سلیپ	(slip)
فیلنگ	(filing)	سلیپر	(slipper)
فکس	(fix, meaning exactly)	سیستم	(system)
گریپ	(grippe, the illness)	توریزم	(tourism)
موزیکال	(musical)	توریست	(tourist)
پیك‌نیك	(picnic)	ویزت	(visit)
پلا ستیك	(plastic)		

Because of this rule, it is sometimes difficult to determine whether many of the words above were borrowed into Dari from English or from French, which generally already has the /iy/ sound.

If, in addition to tensing, the vowel also becomes somewhat lowered, /i/ can become /ey/, as in اپریل (April), دیش (dish), and نیکر (knickers); and if the vowel becomes centralized /i/ can become /ə/, as in جمنازیم (gymnasium), انترکت (imperialism), and امپریالیزم (interact).

Now let us consider the mid-front vowels. /ey/ is a perfectly good phoneme in Dari. Nevertheless, English loan words containing this sound can change, sometimes to /ɔ/, as in جمنازیم (gymnasium), تیاتر (theater), رادار (radar), and ستادیوم (stadium); and sometimes just to /ey/, as in اپریل (April).

/e/, the lax counterpart of /ey/ is somewhat more unstable in English loans. Although we have postulated (قیاس کردن) an /e/ phoneme for Dari, it should be pointed out that this /e/ is somewhere between English /e/ and /i/, and is somewhat more tense than both. When the /e/ sound changes, it generally becomes tense /ey/, as in بیلر (barrel), کریدت (credit), منجر (manager), سیت (set), تیلگراف (telegraph), تیلفون (telephone), and تیلوتیپ (telotype); /e/ can also become /ə/, as in جنرال (General), جنتلمین (gentleman), مدال (medal), پراشوت (parachute),and اسپگتی (spaghetti); /ɔ/, as in راجستر (register); /a/, as in اسکلیت (skeleton); and even /ey/, as in پروفیسر (professor).

Now let us turn to the low-front vowel/eə/ which is totally lacking in Dari. Evidentally under the influence of British English, many words that are pronounced /əe/ in American English are pronounced /ɔ/ in Dari. Consider the following:

باکتریا	(bacteria)	لاستیك	(elastic)
باند	(band)	پری پان	(frying pan)
بانك	(bank)	گاز	(gasses)
بالتی	(battery)	گیلاس	(glass)

(c) ketabton.com: The Digital Library

to something other than the English vowel. And each one of these words represents a long list of words containing the same English vowel, that changes upon entrance into Dari. The point being made here is that every English vowel can changed to something else when it enters Dari.

In discussing each of these vowels, we will use the organization indicated by the numbering system in the above vowel diagram, beginning with the high front vowel number 1 (iy), and ending with the low back vowel number 8. (uw). Then we will discuss the three diphthongs - 11. (ay), 12. (aw), and 13. (yuw).

The first sound we will consider is the high-front-tense vowel /iy/. When this vowel changes, it usually becomes /ey/, as in سیت (seat), شیت (sheet), and تیز (thesis). It is also possible for /iy/ to become /ay/, as in تیاتر (theater), or /a/ as in فلسفه (philosophy).

The second sound we will consider is also high and front, but this is the lax vowel /i/. The /i/ sound does not exist in Dari, so it is therefore necessary for the English vowel /i/ to change its position or tenseness. It can become /e/ most easily, by merely changing from high to central position. In most cases this is what happens. Sometimes, however, the vowel also becomes tense, resulting in either /iy/, or /ey/. Ther are even a few words in which the vowel becomes the neutralized mid central vowel schwa /ə/. Examples of /i/ becoming /e/ include the following:

ادیتوریم	(auditorium)	فیودالیزم	(foudalism)
باکتریا	(bacteria)	فلم	(film)
بل	(bill)	فلتر	(filter)
برج	(bridge)	انچ	(inch)
کاپیتالیزم	(capitalism	لفت	(lift)
چپس	(chips)	لست	(list)
کمونیزم	(Communism)	مستر	(mister)
کریدت	(credit)	ناسیونالیزم	(nationalism)
لاستیك	(elastic)	پیپرمنت	(pepermint)
دکشنری	(dictionary)	پن	(pin)
انجن	(engine)	پالش	(polish)
فلوشپ	(fellowship)	اشترنگ	(steering wheel)
رسك	(risk)	سوچ	(switch)
سادیزم	(Sadism)	سوچ بورد	(switch board)
پنگ	(safety pin)	زپ	(zip)
سوسیالیزم	(Socialism)		

/i/ has become tensed to /iy/ in such words as the following:

اسپرین	(asperin)
فریجیدر	(refrigerator, from Frigidaire)

(c) ketabton.com: The Digital Library

plus the diphthongs /oy/, /aw/ and /ay/. In contrast to this, Dari has the following vowels:

iy		uw
ey e	ə	ow
	a	ɔ

By comparing the two vowel systems above, we can sometimes predict how a particular English vowel will change. But our predictions will not always be right. The most we can say is that certain English vowels cannot be borrowed directly in to Dari, and these vowels will have to take a different shape than they have in English to conform to the Dari vowel pattern. We can further indicate tendencies, such as, that in America /ae/ tends to become Dari /ə/ because American /ae/ does tend to become Dari / /, but this does not mean that all American /ae/'s will become /ə/,but this dose not mean that all American /ae/'s will become /ə/, but only the most of them will. There is another important principle in operation here that complicates the matter even more. Since the ieght vowels of Dari have to cover the same phonetic areas of the fourteen vowels of English, some allophones of an English vowel phoneme may belong to one Dari phoneme, and other allophones of the same English vowel phoneme may belong to a different Dari phomeme. The result is that every English vowel, without exception, is vulnerable to change upon entering Dari. Let us examine these vowel changes in more detail. As an indication of the lack of stability of English vowels when they are borrowed into Dari, consider the following words:

1. sheet شیت
2. zip زپ
3. April اپریل
4. set سیت
5. tax تکسی
6. ton تن
7. shock شوك
8. soup سوپ
9. foot فت
10. hog خوك
11. type تیپ
12. powder پودر
13. music موزیك

which in English are pronounced with the Following vowels:

1. iy
2. i
3. ey
4. e
5. ae
6. ə
7. a
8. uw
9. U
10. ɔ

DIPHTHONGS

11. ay
12. aw
13. yuw

When the words above were borrowed into Dari, all of them changed their vowels

(c) ketabton.com: The Digital Library

(gramaphone), گرانتی (grantee), گراف (graph), گری (grey, meaning a material), گریت (grippe, the illness), گروپ (group), پرا گراف (paragraph), and پروگرام (program); /kr/ will become /kVr/ as in کریدت (credit), and ورکشاپ (workshop); and /pr/ will become /pVr/ as in پریپان (frying pan) (NOTE: In this last example, /f/ also changes to /p/.

Clusters containing nasals are also affected by this phonetic law. Thus, words that end in the suffix-ism acquire a more distinct vowel between the /z/ and the /m/ in Dari, as in توریزم (tourism), and of course the cluster /rn/ would become /rVn/ such as in هارن (horn). But there is also a tendency among this class of clusters to drop one of the consonants of the cluster, which will have the save effect of simplifying the cluster. This is the principle used in پاتن (pattern), سانویچ (sandwich), پیرمت (pepermint), پنچر (puncture), کامنفلور (corn flour), and جیم (Jeans, meaning either slacks or the material). Notice that in these last two words the /n/ is also changed to /m/.

When /s/ is followed by another consonant, it is possible in Dari to break up this cluster either by dropping one of the clusters, as in ستسکوب (stethescope), or by putting a vowel between the two consonants, as in پاسپورت (passport), سپر (spear, meaning shield), سپورت (sports), ستاره (star), سکی (ski), سوچ (switch), سوچ بورد (switch board), سلیپ (slip), سلیپر (slipper), and سلو (slow). But a more common practice is to put a vowel in front of the initial /sC/ cluster, making this cluster non-initial, and therefore pronouncealble for Dari speakers. Thus /sp/ can become /Vsp/, as in اسپگتی (spaghetti), لودسپیکر (loud speaker), and اسفنج (sponge); /st/ can become /Vst/, as in استودیو (studio), استادیوم (stadium), استیج (stage), استیپلر (stapler), استیشن (station), استیك (steak), استنسل (stencil), اشترنگ (steering wheel), اسیتوارت (steward), and استرچ (stretch); and /sk/ can become /Vsk/, as in اسکلیت (skeleton).

Now let us see what happens to words when the vowels are affected by Dar phonetic laws. Since English has a number of vowels that aren't present in Dari, it is often necessary for a vowel to be changed when a word is borrowed. In order to understand why certain vowels must change, let us compare the vowels of English with the vowels of Dari. English has eleven vowels and three diphthongs, while Dari has only eight vowels. This means that the vowels of words going from English to Dari will often have to change. Compare the following two vowel charts. English has the following vowels:

iy i		uw U
ey e	ə	ow
ae	a	ɔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

There is a tendency for final voiced English consonats to become unvoiced in Dari. This means that a final /b/ will become a /p/, as in کلپ، کلوپ (club), تپ (tub), and تیوپ (tube); that /d/ will become /t/, as in ریکارت، ریکارد (record), and استیوارت (steward); that /g/ will become /k/, as in کتلاك (catalogue), جك (jug), پلـك (plug), and خوك (hog); that /v/ will become /f/, as in ریزرو (reserve), that /j/ will become /ch/, as in چارج (charge), and گاراژ، گراج (garage); and that /z/ will become /s/, as in فیس (fees), فیوس (fuse), and موسیقی (music).

Since the distinction between voiced and unvoiced consonants is neutralized in Dari, it is also possible for many voiceless consonants to become voiced. Thus /ch/ can become /j/, as in چپس، جبس (chips), استرج (stretch), and رنج (wrench). (NOTE **chips** we having voicing in nonfinal position); and /s/ can become /z/, as in غاز (gasses), کازینو (cassino), ویزه (visa), and تیز (thesis),(NOTE in the first three words, the consonant is between vowels rather than finally); and /p/ can become /b/, as in میکروسکوب (microscope), تلسکوپ (telescope), سکالرشپ (scholarship), and ستسکوب (stethescope).

A very-fascinating and not uncommon phenomenon of lang uage change or language borrowing, is a process called metathesis, by which two sounds change places with each other in the word. It is through metathesis that Dari بیلر is derived from English **barrel,** بالتی is derived from **battery,** (however, for this word, not only is there metathesis, but there is also the changing of /r/ to /l/), جربین is derived from **geranium** (again, not only is there metathesis, but /m/ is also changed to /b/), and فللین is derived from **flannel.** It is also possible for a consonant and a vowel to exchange places, as in برس (brush), and تیلـگراف (telegraph).

In this last example, metathesis was a device used to break up the /gr/ consonant cluster. Let us now look at some other ways of simplifying English consonant clusters. The most common way of Simplifying a cluster is to put a vowel between the consonants of a cluster, making these individual consonants rather than cluster consonants. Consider first some clusters containing /l/. By the principle under discussion, /bl/ will become /bVl/, as in بلاك (block; /pl/ will become /pVl/, as in پلان (plan), پلاستیك (plastic.). ریکاردپلییر (record player), and پلك (plug); /gl/ will become /gVl/ as in گیلاس (g'ass; /kl/ will become /kVl/ as in کلوروفورم (chloroform), and کلینر (cleaner); and /fl/ will become /fVl/ as in فللین (flannel).

The same principle can be seen in clusters containing /r/. /br/ will become /bVr/ as in برك (break), and برج (bridge); /pr/ will become /pVr/ as in پروفیسر (professor), and پروگرام (program) /dr/ will become /dVr/ as in درام (drama), and دریور (driver) (Contrast these with the loss of a consonant in گادر (girder); /tr/ will become /tVr/ as in ترافیك (traffic), and تریلر (trailer); /gr/ will become /gVr/ as in گرام (gram), گرافون

(c) ketabton.com: The Digital Library

Words containing all of the above clusters have been borroewd from English into Dari, and as would be expected, there are also simplifications of them all.

Let us now return to those words which contain an English consonant that is not pronounced in Dari. Such words as همبرگر (hamburger), اندل (handle), ای‌تنشن (high tension), and هارون(horn) have all lost their initial /h/. The word هوټل (hotel) is also in this category if it was borrowed from English rather than French. The word خوك (hog) represents replacement of the English /h/ with the closest Dari equivalent, /x/. This type of replacement is quite common in Dari borrowings All English words which have a/θ/ sound have the /θ/ replaced by /t/ when they enter Dari. Consider, for example ستسکوپ (stethescope), تیاتر (theater), تیوری (theory), ترمامتر (thermometer), ترموس(thermus), and تیز (thesis). By exactly the same principle, English /v/ is replaced by Dari /w/, as in اورج (average), دریور (driver), نومبر (Novermber) سرویس (service), سروی (survey), یونورستی (university), واکسین (vaccine), ویزیت (visit), and ویزه (visa). The principle is so well established that even /b/ can changed to be /w/ as in کاربن پیپر (carbon paper).

There are a number of English sounds that are confused in Dari. Nasals are often confused in English loan words. /n/ can become /ŋ/, as in کمپنگ (campaign), and پنک (safety pin), but /ŋ/ can also become /n/, as in پدین (pudding), or can be lost altogether, as in پری‌پان (frying pan). It is also possible for /ŋ/ to become /ŋg/, as in پارکینگ (parking), or for /n/ to become /m/, as in گدام (go down), and it is not at all uncommon for /n/ to become /l/ as in لوت، نوت (note), or لمبر، نمبر (number). /l/ can also replace /r/, as in لول (roll), لوله rolled), and شتل (shotter).

Sibilants also seem to offer a problem for Dari speakers. Whenever /s/ is followed by a /t/, this /s/ often becomes /sh/, as in اشترنگ (steering wheel), and لاشتیك، لاستیك (elastic). But it is also perfectly possible for /sh/ to become /s/ as in برس (brush) سوسیالیزم (socialism), and ناسیونالیزم (nationalism). /ch/ can become /sh/ as in مارچ (March) and strangely, /t/is sometimes substituted for /ch/ or /s/, as in کاریکاتور (caricature), and تکسی، تکت (ticket). Other sibilant confusions, such as those between /s/ and /z/ on the one hand and /ch/ and /j/ on the other, will be discussed later in later in the section on unvoicing and voicing.

The labial sounds /p/ and /f/ are also frequently confused in Dari, with /p/ becoming /f/ in most cases, such as کفتان، کاپیتان (captain), فلوشپ، فلوشف (fellowship), سکالرشپ، سکالرشف (scholarship), اسفنج (sponge), and ورکشاپ، ورکشاب (workshop). But it is also possible for /f/ to become /p/, as in پری‌پان (frying pan).

Sometimes when a sound comes into Dari it has a choice of two phonemes موسیقی (music), and قونسل (counsel), and also why English /g/ sometimes becomes Dari /ɣ/, as in غازات (gasses), and جغرافیه (geography) .

(c) ketabton.com: The Digital Library

Dari /w/, etc. More often there is a general confusion of consonants. There is a general confusion of nasa!s (i.e. /m/ /n/, and / y / with each other and also with /l/ and /r/; and there is a tendency to confuse sibilants, such as /s/ and /sh/, and /p/ with /f/. Sometimes Dari has two phonemes, either of which a particular English sound could become. That is why English /k/ sometimes becomes Dari /g/ and English /g/ sometimes becomes Dari /g/.

At the end of words especially, there is a tendency in Dari to neutralize the feature of voicing. Generally, the result is that voiced consonants become unvoiced in this position (e.g. /b/ becomes /p/, /d/ becomes /t/, /g/ becomes /k/, /j/ becomes /ch/, and /z/ becomes /s/, but since voicing is partially neutralized in this position, it is possible for the voiceless consonants to go the other direction-become voiced; thus /p/ can become /b/, /ch/, can become /j/, and /s/ can become /z/. It is also possible for two similar sounds to become reversed. This is called metathesies (قلب حروف), and in the data here being considered there are examples of metathesis of /l/ and /r/, /n/ and /l/, and /m/ and /b/. There are also examples of metathesis of a vowel with a consonant.

One of the most important effects of Dari phonetic laws on consonants borrowed from English is to break up consonant clusters. Dari is a language with very few consonant clusters, and the tendency to simplify English consonant clusters is reflected in a great many words borrowed from English, which is a language with a great many clusters. In the corpus (مطالب) we are considering for this paper, the following consonant clusters are all simplified by putting a vowel between the first and second consonant of the cluster. Whenever /s/ is followed by another consonant in initial position, it is possible to make the cluster non-initial by putting a vowel in front of the cluster; this practice evidently does not violate any Dari phonetic laws as the combination /VsC/1 is very common in Dari, replacing /sC/1 in English.,

	l	r	s	m	n	
b	bl	br				
p	pl	pr	sp			
d	--*	dr			nd	
t	--*	tr	st/str		nt	
g	gl	gr	sk			
k	kl	kr/rk				ↄ kch
f	fl	fr				
w			sw			
l			sl			
r					rn	
z				zm	nz	

1C stands for any consonant, and V stands for any vowel.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(geography), جیالوجی (geology), گرامر (grammar), فلسفه (philosophy), سیکالوجی (psychology), and سوسیولوژی (sociology); and many other terms directly associated with education, such as کالج (college), کورس (course), فیس (fees), فیلوشپ (fellowship), گرانتی (guarantee), لکچر (lecture), ماستری (Masters), پروفیسور (professor), پروگرام (program), راجستر (register), رول (role), سکالرشپ (scholarship), سمستر (semester), and یونورستی (university). As Abdul Habib Hamidi has indicated on page 25 of his دستورزبان دری, English is the medium of instruction in many colleges, and is taught as a second language in many high schools throughout the country. Moreover many English texts have been translated into Persian. English, which has been designated as the number one non native language in Afghanistan, has provided many words in education.

There are a number of words that are basically the same in English and Dari because for these words the phonetic rules of English and Dari are basically the same. Consider for example آرت (art), بوت (boot, meaning shoe), بو (bow, for hair), بس (bus), کیك (cake), چینج (change), چك (check, in a band), کورس (course), کف (cuff), فیر (fire, to shoot), لوت (flute), انترست (interest), لین‌برق (line, electric), لین شدن (line, to line up), مود (mode), نت (net), نوت (note), پارك (park), پیك (peak) پرستیج (prestige), ریفورم (reform), راد (rod, as a curtain rod), شال (shawl), شوت (shoot, fast kick), ستاپ (stop), تافت (Tuft), hair spray), and والتس (waltz), By looking at the Dari spellings of آرت (art), and پرستیج (prestige), it is easy to see that these words have come from English rather than from French because آرت has a final /t/, and پرستیج has a final /j/ rather than /zh./. It sould be noticed that all but two of these words aie monosyllables. This is because the word-stress pattern is so different in English than in Dari that this stress changes in almost all multisyllable words. The two two-syllable words in this list are پرستیج (prestige) and ریفورم (reform), both of which violate the English stress pattern by having final stress even in English. Now look at the words آرت (art), کورس (course), پارپ (park), پر ستیج (prestige), and ریفورم (reform. All of these words contain the phoneme /r/. Even though the /r/ phoneme in English is a smooth retroflex, while the /r/ phoneme in Dari is an alveolar trill, the English /r/ and the Dari /r/ are treated the same in this article. This is because although the Dari /r/ is different from the English /r/, i is not so different that it is more like a different English sound, Thus changing from an alveolar /r/ is not considered a change at all in this article while changing from /o/ to /t/ for example, is considered a change.

As far as the consonants are concerned, there are several things that can happen to a consonant as it goes from English to Dari. If the consonant exists in English but not in Dari, the consonant will either be dropped in Dari, or else it will take the form of a sound very similar to the English sound; for example English /h/ can become Dari /x/, English /B/ can become Dari /t/, English /v/ can become

(c) ketabton.com: The Digital Library

expressions as بلین (billion), بانك (bandk), بل (bill), چارج (charge), چك (check), کریدت (credit), دیبت (debit), ملیون (million,) ملیونر (millionaire), نت (net) نوت (note), and نمبر ، لمبر (number.) From the field of commerce in general, we have such terms as کوپان، کوپون (company), کمپنی (catalogue), کتلاك (cassino), کازینو (cafeteria), کفیتیریا (coupon), فیلینگ /(filing), گراف (graph), لست (list), منجر (manager), مارکیت (market), پرسنل (personnel), ستیپلر (stapler), توریزم (tourism), etc. And of course also in the field of commerce is the fabulously long list of borrowings which represent items purchasable in various kinds of Afghan stores such as برس (brush), کمره (camera), چاکلیت (chocolate), کارن‌فلور (corn flour), دونت (doughnut), پری‌پان (frying pan), همبرگر (hamburger), میك‌اپ (make up), پنسل (pencil), پالش (polish), ریکاردپلییر (record player), ساندویچ (sandwich), سوداواتر (soda water), توستر (toaster), and زیپ (zipper), to name only a very few. Musical insteruments, such as اکوردیون (accordion), فلوت (flute), گیتار (guitar) can also be bought in the stores.

As Abdul Habib Hamidid has indicated on page 25 of his دستور زبان دری, from the beginning of the twentieth century on, the commercial goods of Afghanistan have been exported through India, which was a British colony. Since for most of these goods, especially technical tools, Dari speakers did not have names in Dari, the engineers, and workmen and store managers had to use the English terminology.

The knowledge of other aspects of the culture and terminology of English speakers is reflected in words from other areas. It sould be stressed, however, that merely having the word in the language does not mean that the Afghans adhere to the principle. For example, the names of the months of the Christian calander such as اپریل (April), اگست (August), نوامبر (November), are perfectly good Dari words although Dari speakers do not go by the Christian calandar. There are also a number of governmental terms, many of them ending in acy or-ism that have been taken by Dari speakers from English. Words ending in-acy would include ارستوکراسی (Aristocracy), بیوروکراسی (Burocracy), and دیموکراسی (Democracy). Words ending in - ism would include کاپیتالیزم (Capitalism), کمیونیزم (Commounism), فیودالیزم (feudalism), امپریالزم (imperialism), ناسیونالیزم (nationalism), سوسیالیزم (socialism), and so forth. Other government terms would include اسامبله (assembly) کمپنگ (campaign), قنسل (counsel), فدرال (federal), فیودال (feudal), etc.

A final area that has been an area of a great deal of borrowing is education. Borrowings in education include the books used, such as اطلس (atlas), and دکشنری (dictionary); items connected with writing a paper such as چپتر (chapter), کاربن پیپر (carbon paper), کامه (comma), کاپی (copy), فولدر (folder), اوتلاین (outline), پراگراف (paragraph), پلان (plan), ریسرچ (research), سیمی کولن (semi colon), استنسل (stencil), تیز (thesis), and تیپ کردن (type (verb); the division of subject areas, such as جغرافیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

Since automobiles and those things connected with them have come to Afghanistan from the west, and especially from England and America, it is not surprising that many of these items have names derived from English. These would include such items as بطری، بالتی (battery), بنزین (benzine), بادی (body), بانت (bannet), (from British English), برك (break), انجن (engine), گراج، گراژ (garage), هارن (horn), موتر (motor, meaning car), پارکنگ (parking), پنچر (puncture), اشترنگ (steering wheel), تایر tire), and رنچ (wrench). There are also some terms which relate to transportation in general which are derived from English, such as بس (bus), دریور (driver), پاسپورت (passpor), سرویس (service, meaning bus, derived from City Service, the name of a bus line), تکسی (taxi), ترمینال (terminal (at an airport), ترافیك (traffic), ویزه (visa), and واگون (wagon).

There are also a number of terms which relate to construction of various kinds. These include اسفالت (asphalt), بلاك (block), کیبل (cable), دینمو (dynamo), فورمه (form), گادر (girder), لفت (lift, meaninge levator), لین برق (line electric), لوله (rolled), سروی (survey), and تونل (tunnel). And Dari words in the area of agriculture would include هیکر (acre), and فارم (farm), among others.

Those Dari terms which come from English relating to communication would include such words as برودکاست (broadcast), لود سپیکر (loud speaker), میکروفون (microphone), سویچ بورد (switch board), تیلگراف (telegraph), تیلفون (telephone), and تیلوتایپ (telotype).

There are also a number of English-derived Dari terms connected with the military, such as بمب؛ بم (bomb), کمپ (comp), کپتان، کاپیتان (captain), فیر (fire), جنرال (General), مارشال (Marshall), پراشوت (parachute), سپر (spear, meaning shield), یونیفورم (uniform)'.

Athletics is another area in which Dari has borrowed terms from English. Terms connected with athletics include بکس زدن (to box), میچ (match), راکت (racket), رفری (referee), شوت کردن (snoot, meaning a fast kick in soccer), (sports), سپورت and (stadium). استودیوم

Dari has, of course, borrowed many cultural and sociological terms from English. This list is so very long that it would be difficult to give more than a sampling of such terms, terms which reflect cultrual and well as terminological borrowings, like بریج (bridge (the card game), کلینر (cleaner (a bus conductor), کلوپ، کلپ (club, فیشن (fashion), پارتی (party), پیك نیك (picnic), سکسی (sexy), ستوارت (steward), سوپرمارکیت (supermarket), تکت (ticket), and والتس (waltz). The whole concept of finance and commerce has been affected in English speakers, and this in turn is reflected in the borrowings from English to Dari. In finance we have such Dari

(c) ketabton.com: The Digital Library

terms such as those found in a Zoo, or in a botanical garden. There are also a number of other Dari-English cognates that can be explained as both being derived from Indo-European. These would include گاو (cow), تو (thou), تان (thine), درجه (degree), پای (paw), چانه (chin), برنج (bronze), and لب (lip) to name just a few.

Let us now turn from those cognates which do not represent borrowing from English to Dari, to those which do. We will not be concerned with highly technical words such as تـگمیم (tagmeme), and الوفون (allophone,), which would add hundreds or thousands of words to the list provided each technical area of specialization were researched in detail. In this article, we are concerned only which are so much a part of every Dari speaker's language that he is probably not aware that the words were ever borroved from another language. Words, which unlike many borrowings from Arabic, are so much a part of Persian that English suffixes can not be added, and rather they campletely follow the Dari rules of syntax and word affixation لاحقه.

It should not be at all surprising that the words that have been borrowed from Dari into English fall into certain semantic categories, each category representing a point of contact between the two cultures and languages. One of these areas is science and technology. In science, Dari has borrowed such terms as اتموسفیر (atmosphere), اتوم (atom), بالون (balloon), انجنیر (engineer), غازات (gasses), مکروب (microbe), میکروسکوب (microscope), مالـکیول (molecule), رادار (radar), راکت (rocket) شارتی (short, in electricity), ستار (star), سویچ (switch), تلـسکوپ (elescope) تیوری, (theory), and ترمامیتر (thermometer). There are also a few English terms in Dari mathematics, such as اورج (average), and فـکتور (factor), and a number of terms relating to measurement, such as گرام (gram,) گیلن (gallon), فت (foot), انچ (inch), لیتر (liter), and تن (ton).

Also related to science is the field of medicine, in which it is sometimes difficult to determine whether the borrowings were made from French or English. There is a possibility at least that the following medical terms came from English:

انتی بیوتیك	(antibiotic)	نرس	(nurse)
اسپرین	(asperin)	اورگان	(organ)
باکتریا	(bacteria)	فارمسی	(pharmacy)
کلوروفورم	(chloroform)	ریکوری	(recovery)
داکتر	(doctor)	اسکلت	(skileton)
گریپ	(grip)	ستسکوب	(stethescope)
انفلوانزا	(influensa)	تایرویه	(thyroid)
انجکشن	(injection)	واکسین	(vaccine)
ملاریا	(malaria)	تابلیت	(tablet)

(c) ketabton.com: The Digital Library

رستوران	(restaurant)	تابلو	(tableau)
صالون	(salon)	توالت	toilet)
ساینس، سیانس	(science)	تراژیدی	(tragedy)
			and many more

Dari has borrowed from French mainly in certain semantic areas. These include medicine, government, culture, and science. It is entirely possible that some of the words above were actually borrowed from English, rather than French, since the words (such as هوتل hotel) would acquire the same pronunciation in Dari regardless of the source. There are other words (such as کرتر secretary) that are definitely borrowed from French, since the Dari phonetic laws can be related only to the French and not to the English. There are still other words that must have been borrowed from both languages. For example, Dari has the word سیکالوژی which must have been borrowed from the English word **psychology**, and it also has the word پسیکولوژی (meaning the same thing), which must have been borrowed from the French word **psychology**.

Since both English and Dari have borrowed words from the mid east, it is not surprising that there are many mid-eastern English-Dari cognates that do not reflect a borrowing from English into Dari. Consider, for example, the words شغال (jackel), and شکر (sugar), both of which probably came from Turkish; or consider such words as الکول (alchohol), الجبر (algebra), کافی (coffee), کتان (cotton), جن (genie), مسخره (mascara) and شربت (sherbet), all of which probably come from Arabic. Cognates in Dari and English can also be explained by considering the borrowings from Dari into English. Such words as قند (candy), کاروان (caravan), کوچ (couch), لیمو (lemon), and نارنج (orange) probably belong to this category.

There are also a large number of Dari-English cognates (related by family, nature, or quality) that cannot be said to be derived from either language into the other, since these words are in almost all Indo-European languages, and are not the result of borrowing at all, but are native to both languages, and can both be said to be derived from Indo-European. In the case of English the words went from Indo-European to Proto-Germanic to West Germanic to Anglo-Frisian to English. In the case of Dari the words went from Indo-European to Indo-Iranian to Iranian to Persian. There are a great many family terms that belong to this category, such as برادر (brother), پدر (father), مادر (mother) خواهر (and sister). Also in this category are number words, such as دو (two), سه (three), پنج (five), شش (six) نو (nine), and ده (ten). A third important category belonging to this area are the highly technical terms such as the chemical elements, e. g. کاربن (carbon) اکسیجن (oxygen), نایتروجن (nitrogen), هایدروجن (hydrogen), etc., and biological

(c) ketabton.com: The Digital Library

THE INFLUENDE OF DARI PHONETIC LAWS
On Words Borrowed From English

By Don L. F. Nilsen and
Sajida Kamal

There are probably thousands of words in Dari that are cognate with English words. Not all of these cognates will be discussed in this article. The article is merely about those words which are in the vocabulary of every educated Dari speaker that have been borrowed directly from English.

There are many cognates in English and Dari that result from Dari borrowings from languages other than English. For example, both Dari and English have borrowed very freely from French, and judging by the areas of influence and the pronunciation of the words in Dari, it is therefore assumed that such words as the following have been borrowed from French rather than English:

اکتور	(actor)
اکترس	(actress)
اماتور	(amature)
انوفل، اناقل	(Anopheles)
اسامبله	(assembly)
بالکن	(balcony)
برانشیت	(bronchitas)
	(centimeter)
کمود	(commode)
کرپ	(crepe)
دانس	(dance)
دسامبر	(December)
دیالوگ	(dialogue)
دفتری	(diphtheria)
دوکتور	(doctor)
امپراطور	(emperor)
انرژی	(energy)
پیسکولوژی	(psychology)
رادیولوژی	(radiology)
راپور	(report)

فاکولته	(faculty)
جمناستیك	(gymnastics)
هوتل	(hotel)
ژورنالیزم	(journalism)
کیلومتر	(kilometer)
لیسانس	(licence)
لوژ	(loge)
متر	(meter)
مینار، منار	(minaiette)
نورمال	(normal)
نمبر	(number)
ارکستر	(orchestra)
پیژامه	(pajamas)
پرازیت	(parasite)
پندول	(pendulum)
پیپ	(pipe)
پولیس	(police)
سکرتر	(secretary)
سینا	(senate)
سناتور	(senator)

صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات وعلوم بشری
مؤسس: پوهاند میرامان الدین انصاری

آدرس

پوهنتون کابل ــ علی آباد ــ کابل
افغانستان.
شماره های تیلفون مرکز پوهنتون
۴۰۳۴۱ـ ۴۲ ـ ۴۳ـ ادارهٔ مجلهٔ ادب
آمریت نشرات، پوهنځی ادبیات
وعلوم بشری

وجه اشتراک سالانه

محصلان مرکز ــ ۲۰ افغانی
مشترکان مرکز ــ ۲۵ »
مشترکان ولایات ــ ۳۰ »
مشترکان خارجی ــ ۲ دالر

مقالات وارده یی که از نشر باز ماند، مسترد می شود. نقل و اقتباس مضامین ادب با ذکر نام مجلهٔ ادب مجاز است.

یگانه وسیله ای که مشخصات ادبیات وهنر مارا روشن میکند و نیز ادب وهنر امروز مارا به تکامل اندر میسازد، همانا آزمودن همهٔ آثار ادبی وهنری به محک انتقاد است. بنابر آن مجلهٔ ادب بحث نقد آثار را بصورت منظم ادامه میدهد و از عموم نویسندگان با صلاحیت آرزومند است، تانظر انتقادی خود را به آثار منظوم ومنثور گذشته وحال زبان دری جهة نشر به ادارهٔ مجلهٔ ادب بفرستند.

مدیریت مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

مهتمم: عبدالله امیری

دپوهنې مطبعه

قیمت این شماره (۱۰) افغانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters And Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XVIII, Nos 3 - 4 SEPTEMBER - DECEMBER 1970

Editor

Qiamuddin Rayi

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library